

پرولترهای جهان متحد شوید!

دنیا

۴

تیر ۱۳۵۴

در این شماره:

- چریک های فدائی خلق و حزب توده ایران (۲)
- حماسه خسروگل سرخی (۱۱)
- خیمه شبازی انتخابات (۲۷)
- صحنه مبارزه و شیوه مبارزه حزب طبقه کارگر را خود حزب باید انتخاب کند (۳۲)
- داستان نگاری فارسی به پیش می رود (۳۶)
- مادر (۴۱)
- ذافارخون آلود می جنگد! (۴۸)
- "آریامهر، ماگرسنه ایم!" (۵۱)
- "جنگ نفت" (۵۵)

نشریه سیاسی و تنویریک کمیته مرکزی حزب توده ایران

بنیادگذار دکتر تقی ارانی

سال دوم (دوره سوم)

چریك های فدائی خلق

و

حزب توده ایران

در مجموعه نشریات وابسته به گروه‌های گوناگون چریک‌های خلق نسبت به حزب توده ایران ارزیابی‌های بسیاری وجود دارد که لا زمیدانیم یکبار این ارزیابی‌ها مورد بررسی انتقادی قرار دهیم و در باره آنها هم با نویسندگان این نشریات و هم با پیروان جنبش چریکی، گفتگو کنیم.

این ارزیابی‌ها اگرچه در موارد معینی همراه با یادآوری‌های درست و درباره نارسائی‌های کار حزب ما در دوران طولانی موجودیت و مبارزه اش میباشد، نارسائی‌هایی که ما بهیچوجه منکر آن نبوده ایم نیستیم، در مجموع خود نادرست و در موارد بسیاری دشمنانه و ناشی از برخورد نادرست و ناسالم و غیرمارکسیستی (در مورد آنان که خود را مارکسیست - لنینیست معرفی میکنند) نویسندگان این مقالات با واقعیت مبارزه حزب توده ایران است. ریشه این برخورد نادرست را ما تنها در موضعگیری ایدئولوژیک غیرپارتی نویسندگان و یادآگاهی ناکافی آنان از مسائل تئوریک انقلاب پارتی‌رایی و همچنین تاریخ جنبش انقلابی و نهضت کارگری ایران میدانیم.

پیش از هر چیز باید چند نکته مهم را یادآوری کنیم:

۱ - نشریاتی که بنام چریک‌های فدائی خلق انتشار مییابد، چه در زمینه مسائل داخل ایران و چه در زمینه بررسی اوضاع جهان و مسائل داخل جنبش کمونیستی جهانی، بهیچوجه یک‌رنگ نیست و نشانه طیف رنگارنگی است از نظریاتی که در موارد مهم نشان دهنده اختلاف نظر جدی و عمیق بین گروه‌ها و بخش‌های مختلف آنست.

۲ - در مورد ارزیابی‌ها از فعالیت گذشته حزب توده ایران و نقش آن در لحظه کنونی، این نشریات چریکی تقریباً محتوی یک‌رنگی دارند، اگرچه از لحاظ لحن و شیوه برخورد رنگارنگ هستند. در یک رشته از این نشریات انتقادات، که گاهی به فحاشی میرسد، سطحی و بی‌چگانه و در بیشتر موارد تکرار همان اتهاماتی است که دشمنان و مخالفان بمایم‌زنند و در برخی دیگر کوشش میشود بالحنی جاافتاده و به ظاهر تحلیلی همین محتوی بازتاب شود.

گفتگوی ماتنهاد درباره آن استدلالاتی از نوشته‌های چریک‌ها است که میتواند در یک بحث جدی وارد شود و ارزیابی درباره فحاشی‌ها و اتهامات و اتهام‌زندان را ما به مردم ایران و مبارزان راستین و آگاهدار می‌کنیم. بایکی در نمونه نظر خود را روشن می‌کنیم:

از ضمیمه "نبرد خلق"، اسفند ۱۳۵۳، صفحه‌ما قبل آخر (اعلامیه درباره اعدام عباس شهریار) "عباس شهریار معروف به اسلامی زبدمترین این عناصر خائن بود. او در آغاز یکس از فعالین حزب توده بود که پس از شکست حزب توده مانند بسیاری از رهبران خائن این حزب به خارج گریخت و پسر از مدتی فعالیت در خارج از کشور به آثار منهای خلق پشت پا زد و خائنانانه در خدمت پلیس، جنایت کار رژیم ضد خلقی درآمد."

از "نبرد خلق"، شماره ۵، صفحه ۷۱:

"البته هستند کارگرانی که تحت تاثیر اپورتونیست‌های کهنه کار و پیروپاتال‌های از کار افتاده قدیمی تصور میکنند سازمان‌ها به‌رگونه مبارزه صنفی و اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر مخالف است و در نتیجه مبارزه مسلحانه راراهی میدانند که به جدائی از توده‌ها میانجامد."

از نشریه " ۱۹ بهمن " ، شماره ۲ ، صفحه ۵۰ :

" در حمله به جنبش انقلابی ، حزب توده گوی سبقت را از دیگران ربود . . . این مبارزه بطور عمده از خارج کشور رهبری شد و همیشه . . . جاه طلبی مهاجران سیاسی و تعصبات و خود خواهی فرقه ای در زمینه ای از برداشتهای ذهنی نسبت به مبارزه و شرایط آن در ایران انگیزه جریانهای اپورتونیستی در مبارزه با جنبش بود . "

میتوان درستی و بیانادرستی خط مشی حزب توده ایران را مورد بحث قرار داد ، ولی پیروی جوانی راهرگز نمیتوان ملاک این درستی و بیانادرستی دانست . اگر کسی بپیرشد و از کار افتاد ولی با ایمان و استواری تمام در جبهه نیروهای خلق باقی ماند ، این افتخاری است بزرگ . نیکخواه ها و لا شائی ها در عفو ان جوانی به منجلا ب خیانت افتادند .

همینطور از کسی که خود را مارکسیست - لنینیست میداند ، قابل پذیرش نیست که مهاجرت سیاسی اجباری در شرایط اختناق را خیانت بداند . این نشانه آنست که او از لنینیسم هیچ چیز نفهمیده است . میتوان در کشور ماند و کاری نکرد و یا حتی خیانت کرد و میتوان مهاجرت رفت و بطور موثر با انقلاب کمک نمود . باین گفتار لنین توجه کنید :

از مقاله لنین بنام پیشگفتار به مجموعه " ۱۲ سال " :

" در زمان خود کروژک ها ضروری بودند و نقش مثبتی بازی کردند . عموماً در کشوری که استبداد حکمفرماست و ویژه در مجموعه شرایط جنبش انقلابی روسیه ، حزب سوسیالیستی کارگری نمیتوانست از راه دیگری جز از راه کروژکها تکامل یابد . کروژک ها ، یعنی گروهها بسته و تنگ از تعداد کمی افراد که همیشه بر پایه دوستی های شخصی استوارند ، یکی از مراحل لازم تکامل سوسیالیسم و جنبش کارگری در روسیه بودند . بارشده این جنبش اهمیت این امر افزایش یافت که این کروژکها متحد شوند و برای آنها امکان تکامل بعدی بوجود آید . انجام چنین وظیفه ای ، بدون ایجاد یک مرکز کار " خارج از دسترس رژیم استبدادی " ، یعنی در خارج از کشور ، غیر ممکن بود . باین ترتیب کروژکهای خارج از کشور محصول یک ضرورت بوده اند " (از مجموعه " لنین درباره حزب پرولتری طراز نوین " ، صفحات ۱۰۶ و ۱۰۷) .

یکی دیگر از نمونه ها در برخورد غیر مارکسیستی نویسندگان مقالات نامبرده چریکی به فعالیت حزب ، جریان عباس شهریار است . این جریان ، که در آن سازمان امنیت موفق شد با استفاده از نقاط ضعف کار حزب توده ایران ضربه سنگینی به مجموعه جنبش انقلابی کشور وارد آورد ، باید برای هر انقلابی بیشتر از هر چیز در آور و وسیله آموزش باشد . باید کوشید علل واقعی چنین حادثه ناگواری را کشف کرد و برپه شکن ساخت . در مبارزه با دشمن که در لحظه کنونی بمراتب نیرومند است ، سازمان مخفی هرگز از ضربات سنگین مصون نیست و تمام احزاب انقلابی و حتی حزب بلشویک روسیه از چنین ضرباتی در امان نبوده اند .

ولی برخورد نویسندگان چریک به این حادثه چگونه است ؟ صرف نظر از نمونه های بالا ، که با همان لحن مائوئیست های ورشکست شده درباره حزب توده ایران نوشته شده است ، بطور کلی برخورد چریکها عجولانه و سطحی است . آنها نتیجه میگیرند که چون پلیس موفق شد به سازمان مخفی حزب توده ایران دست یابد ، پس این شیوه کار سیاسی پنهانی در شرایط اختناق نادرست است . ولی اگر جریان را موشکافی کنیم و تجربه بیشتر از صد سال گذشته فعالیتها ی انقلابی را در شرایط رژیم های اختناق مورد بررسی قرار دهیم ، باین نتیجه میرسیم که عیب اساسی در پی توجهی به اصول پنهانکاری در شرایط استبداد سیاه نهفته است و نه در کار سیاسی پنهانی . مانعونه های درخشانی

داریم که حتی در شرایط غیر قابل تصور شواربازداشتگاههای مرگ فاشیستهای آلمان، انقلابیون توانسته اند سالیان در از کار سیاسی پنهانی انجام دهند و حتی در آخرین لحظات قبل از سرنگونی بساط فرعون نازیسم، هنگامیکه در ندگی فاشیست ها به منتهای رجه رسید موفران قتل همه زندانیان سیاسی را صادر کرده بودند، باقیام پیروزمندان مسلح که از مدتها پیش برای آن آماده شده بودند این نقشه گرگهای درنده هیلتری را با شکست روبرو سازند و جان هزاران زندانی سیاسی را نجات دهند.

اصول و شیوه کار سیاسی انقلابی پنهانی در شرایط استبداد یکی از ارزنده ترین تجارب جنبش انقلابی پرولتاریای جهان است که در شرایطی بمراتب دشوارتر از شرایط کنونی ایران بدست آمده و زندگی صحت آنرا به اثبات رسانده است.

نویسندگان چریک که به آسانی نظریات ناب اسرارهای روس را بجای لنینیسم پخش میکنند هرچاکه با آموزش ضریح ویی چون وچرای لنین روبرو میشوند، بدون کمترین اندیشه درباره اینکه شایده نظر آنها نادرست باشد، در آموزش لنین تجدید نظر میکنند و این "روزیونیسم" آشکارا بنام "ویژگی" شرایط ایران تحویل میدهند. به اظهار نظر زیر توجه کنید:

"طبق گفته رفیق لنین "طبقه کارگریا قوای خود منحصرأ میتواند آگاهی ترید یونیونیستی کسب نماید، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، با کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبوره صد و قوانینی نماید که برای کارگران لازم است و غیره. اما در ایران بعلت خفقان شدید فاشیستی طبقه کارگرد ارتباط با مبارزات خود بخود ایقتصاد نمیتواند باین نتایج برسد. در اینجا ویژگی وجود دارد."

چریکها درباره آموزش لنین در مورد شیوه اساسی تدارک مبارزه قطعی پرولتاریا و سایر نیروهای انقلابی علیه استبداد نیز همین کار را میکنند. لنین بمامیآموزد که یگانه حربه برنده پرولتاریا سازمان انقلابی او است و برای بوجود آوردن چنین سازمانی یگانه راه اینست که: "بیا موزیم، تبلیغ کنیم و سازمان دهیم".

چریکها که این آموزش روشن ویی چون وچرا و امفایرنه نیات خود می بینند، در آن نیز تجدید نظر میکنند و مدعی میشوند که چریک جای همه چیز را خواهد گرفت. مثلا در نشریه "۱۹ بهمن" در مقاله "چگونه مبارزه مسلحانه توده ای میشود" (صفحه ۸۱-۸۲) گفته میشود:

"هنگامیکه رژیم... کارگران اعتصابی را... که بدون سلاح حقوق اقتصاد وی سیاسی خود را مطالبه میکنند، بگلوله می بندد، چریک دست بعملیات انتقامی میزند... کارها و سازمانهای رژیم که مستقیما در سرکوبی مردم شرکت داشته اند و کسانیکه در این سرکوبی منافع مستقیم داشته اند هدف حمله چریک قرار میگیرند. کارخانه داران باید تاوان طمع خود و سلاخی رژیم را باز دست دادن جان و مال خود و خانواده شان بپردازند. چریک آنها را وادار میسازد که در برابر خواسته های اقتصادی کارگران مانع دخالت نظامی رژیم گردند و این خود نوعی تامین حقوق صنفی از قبیل حق اعتصاب برای کارگران است". جل الخا

باین ترتیب خیالهایی نویسندگان چریک به آنجا میرسد که حتی لزوم انقلاب را نیز عملاً نفی میکنند. اگر چریک قادر است کار را بداند بجا رساند که کارخانه داران از ترس از دست دادن جان و مال خود و خانواده شان مجبور شوند به خواسته های اقتصادی و سیاسی کارگران (حتی بدون اعتصاب) تسلیم شوند، چرا ما معطل هستیم؟ این نویسندگان چریکی خود معترفند که در دو سال اخیر برای نابود کردن تعداد انگشت شماری جنا پیکار ساواکی سالانه بیش از ۲۰۰ چریک جان سپرده و ۲۵۰۰ تن

اسیر شده اند . با توجه به اینکه با هم طبق اعتراف خود این نوشته ، چریک تنها از بخش کوچکی از روشنفکران جوان میتواند سربازگیری کند ، آیاممکن است که این چریک کار را به قانجا برساند که در برخورد کارگران و کارفرمایان حاضر باشد و جان و مال خود و خانواده " کارخانه داران " (ظاهرآ بانک داران و کمیراد و رها که کارخانه ندارند از این مجازات معاف هستند) را مورد تهدید قرار دهد . وضعی بوجود آورد که کارخانه داران به خواسته های سیاسی و اقتصادی کارگران تسلیم شوند یعنی استثمار از بین برود ، سود سرمایه از بین برود ، دموکراسی تأمین شود ، پای ساواک از کارخانه ها بریده شود .

آیاناام این فرضیات ، ذهنیگری روشنفکری خرد مبورژوازی نیست ؟ پس چیست ؟ نویسندگان خایلباف آنقدر رز دهنیات خود سردرگم شده اند که حتی نوشته های چند صفحه پیش و چند صفحه بعد خود را فراموش میکنند . آنان در همان مقاله (صفحه ۶۸) مینویسند :

" در هر صورت چریک شهری و قشر ذخیره آن از عناصر آگاه و پیشرو تشکیل شده اند . توده ها با کمیت غول آسای خود که کیفیت آنها نیز از این کمیت برمیخیزد در این مبارزه مسلحانه شهری نمیتوانند شرکت کنند . روشنفکران برای شرکت در این مبارزه از کارگران و دیگر زحمتکشان شهر آماجی بیشتری دارند . بهمین دلیل عمده ترین نیروی مبارزه مسلحانه شهری از روشنفکران انقلابی تشکیل شده است . این ترکیب با تغییراتی بسود کارگران بطور کلی در مراحل آیند نیز حفظ خواهد شد " .

در یک مسئله ما با چریکها موافقیم که برای عملیات چریکی کارگران آماجی ندارند و در رجه اول روشنفکران جوان آماج د نیال کردن این شیوه مبارزه هستند . و این تنها یا نجهت است که روشنفکران جوان بر پایه مواضع آید ثولوژیکی طبقاتی خود ، یعنی آید ثولوژی خرد م بورژوازی ، با این شیوه مبارزه غیر پرولتاریائی کشید میشوند . خود چریکها هم زمانی که در امر تجارب تلخ اقدامات آنارشستی و ماجراجویانه رفقای خود ، که دیگر با هزار خرابی و عسل هم شیرین نمیشود ، اندکی به تفکر میپردازند ، ناچار اعتراف میکنند که اصولا در شرایطی که ساخت عمده نیروهای متشکله جنبش از قشرهای خرد م بورژوازی برخاسته است ، در شرایطی که این خرد م بورژوازی در یک پروسه انقلابی تربیت آید ثولوژیک نشده است . . . جنبش در مجموع در معرض انحراف از مشی انقلابی قرار دارد . . . این گرایشها عملا در درون جنبش ، وجود داشته وهم اکنون نیز ، با این گرایشها درگیر هستیم " .

(صفحه ۸۷-۸۸) .

در جای دیگر :

" این گرایشها در مجموع زمینه مساعدی برای د چار شدن جنبش به آوانتوریسم بشمار میروند . اعتقاد به مارکسیسم - لنینیسم خود بخود نمیتواند در برابر این انحراف مصونیت ایجاد کند . در جنبش ما که در حال حاضر اساسا یک جنبش روشنفکری است ، زمینه طبیعی برای این قبیل انحرافات وجود دارد " .

حزب توده ایران تمام این جملات اخیر را تأیید میکند و معتقد است که مجموعه اقدامات چریکی در و ران کنونی در ایران دارای این خصوصیات است .

ریشه مناسبات خصمانه چریکها را با حزب توده ایران باید در همین ویژگی اساسی طبقاتی گروههای چریکی دانست . بقیه مطالب بهانه برای بروز یک برخورد طبقاتی است که در مواردی حتی ناآگاهانه و حتی علیرغم خواست خود چریکها که خود را پیرو مارکسیسم - لنینیسم اعلام میکنند ، بروز میکند .

این برخورد ضد پرولتاریائی ، که در آن بی اعتقادی به نقش تعیین کننده طبقه کارگر در رماورد

بسیاری تحقیق نسبت به آن دید می‌شود، تنها در صحنه درونی ایران نیست. موضعگیری چریکها فراوری جنبش جهانی کارگری درست در همین چهارچوب است. قسمتی از این نثریات، یعنی نثریاتی که طبق تحلیل نشریه " ١٩ بهمن " متعلق به جناح " آنارشیت و ما جراجو " است و در مواضع مائوئیستی قرار دارد، در عین اینکه پس از سوانی سیاست خارجی مائوئیسم در سراسر جهان مجبور است در مواردی حساب خود را از حساب گروههای بدنام شده مائوئیستی جدا کند پیروان دیشه مائوئیسمه دون است. این جناح که نشریه " نبرد خلق "، ارگان سازمان چریکهای فدائی رامنشر می‌سازد، به صراحت مینویسد:

" مائوئیسمه دون رایک مارکسیست - لنینیست کبیر می‌شناسیم. اندیشه اوبیان خلاق مارکسیسم - لنینیسم عصر ما است " .

ولی هنگامیکه بایک افتتاح سیاسی مائوئیستی روبرو می‌شود، می‌کوشد آنرا مسکوت بگذارد و با افکار را منحرف سازد. مثلا هنگامیکه موضعگیری ننگین دولت چین مائوئیستی، که پیاده کننده اندیشه مائوئیسمه دون در سیاست جهانی است، در مورد فاشیستهای شیلی در همه در نهایت مطرح می‌شود، نشریه " نبرد خلق " (در شماره ٤، صفحه ٥٦-٥٧) خود اینطور مینویسد: " حکومت فاشیستی شیلی با چنان مشکلات عظیمی روبرو است که دولت امریکارا وادار کرده است کمکهای خود را به آن افزایش دهد... ولی تحیرانگیز ادامه روابط سیاسی عده ای از کشورهای سوسیالیستی با این حکومت است " .

آنها که بیشتر اخبار جهانی نشریه خود را از منابع چینی گرفته اند، اصلا " فراموش " کرده اند که نام آن کشور سوسیالیستی، که با حکومت فاشیستی شیلی مناسبات سیاسی دارد و نمایند حکومت انقلابی شیلی را از یک بیرون کرد و صمیمانه ترین مناسبات اقتصادی و سیاسی را با جلدان طبقه کارگر در شیلی هر روز بیشتر توسعه می‌دهد، دولت چین توده ای است .

البته برای کسانی که اندیشه مائوئیسمه دون رایبان خلاق مارکسیسم - لنینیسم عصر ما می‌اندند و شورا استعتراف کنند که بیان خلاق این اندیشه در سطح جهانی بصورت حمایت از فاشیسم در شیلی و در همه کشورهای دیگر در میآید. در مقابل این " چشم پوشی " نسبت به شگرف ترین جریان انحرافی در جنبش کارگری جهانی چیز دیگری که در تمام نوشته های چریکها بچشم میخورد، مناسبات غیردستانه آنهاست نسبت به جنبش اصیل انقلابی کارگری در سراسر جهان، که در مورد جناح " آنارشیت ها و ما جراجویان " بمرزهای دشمنی میرسد .

اگر در نوشته های چریکها نسبت به انقلاب کوبا و ویتنام و پیروزیهایشان ابراز همدردی و خوشنودی میشود، درباره نقش تاریخی و تعیین کننده همدردی سوسیالیستی بین المللی و در پیشاپیش همه، کمکهای بیدریغ ندامی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اتحاد شوروی، بزرگترین سنگر انقلاب جهانی که از سالها باین سود در هر برآمد رسمی رهبران ویتنام و کوبا بر آن تکیه شده است بنگ کلمه هم یاد آوری نمیشود. از تغییر شگرف تناسب نیروها در صحنه جهانی بسود خانواده کشورهای سوسیالیستی چیزی نمی بینیم. گوئی برای این مارکسیست ها - لنینیست ها جنبش عظیم و نیرومند طبقه کارگر و بزرگترین دژ شکستناپذیر آن، که امریالیست ها را به زانو آورده همانند ورکه فیدل کاسترو بیان داشت، تنها وجودش مانع اینست که امریالیست ها بتوانند به کوبا حمله ورزند، اصلا وجود ندارد .

و اگر حزب ما این واقعیت را که چریکها آگاهانه به سکوت برگرد امریکند و یاد رمواردی بانیش های ناسیونالیستی تاثیر آنرا در گروگان جلوه میدهند، مانند همه احزاب انقلابی جهان بازگو میکنند و به کارگران و زحمتکشان ایران ند امید هد که " برخیزید ! بزرگترین نیروی جهان معاصر یشتیان شقاوت

چریکها ما را در نهاله رو " قطب " ، " غیرمستقل " ، " اجراکننده بی چون و چرای سیاست شوروی " ووو اعلام میدارند .

درست همین برخورد نشان دهنده و آشکار سازنده ماهیت ناسیونالیستی - خرده بورژوازی نویسندگان نشریات چریکی است ، " ازکوزه برون همان تراود که در اوست " در استان گرامی ! شما مارکسیسم - لنینیسم را صادقانه پذیرا شده اید ، ولی تا انطباق همه جانبه همه اصول آن در کار و برخورد روزه خود فاصله زیاد دارید . فراری این تناقض آشکارا شتی ناپذیر ، نویسندگان ارگان سازمان چریکها چه میکنند ؟ اگر واقعا مارکسیست - لنینیست بودند ، میبایستی به این اشتباه چندین ساله خود اعتراف کنند ، ریشه آنرا جستجو نمایند و برای از بین بردن آن و درست کردن راه روشن و برخورد های خود تلاش نمایند . ولی چون از مارکسیسم - لنینیسم دورند ، آنها راه را در فحاشی کین توارانه نسبت به حزب تشود های پرا میجویند ، که از همان آغاز بنیاد ایش جریانات انحرافی در جنبش جهانی کمونیستی بر پایه آموزش مارکسیسم لنینیسم راه درست را شناخت و بپایگیری در آن گام برداشت .

این موضعگیری ضد جنبش پرولتاریائی تنها ویژگی جناح " آوانتورویست و ماجراجوی " چریکها نیست ، بلکه جناح دیگری که خود را طرفدار واقعی مارکسیسم - لنینیسم و مشی انقلابی معرفی میکنند و نمایندگان نشر مقالات تشریحی های " ۱۹ بهمن " را مینویسند ، در عین حال که سیاست ضد انقلابی دولت چین توده ای را برملا میکنند و در مقابل مائوئیست ها موضعگیری درست مینمایند ، ولی از آنجا که خود در اردوگاه خرده بورژوازی قرار دارند ، عاجز است که ریشه این انحراف را در جنبش کارگری جهانی بشناسد و مانند همه خرده بورژواهای ناسیونالیست در مواضع " استقلال " از جنبش کارگری جهانی جا میگیرد و انحراف رهبران چین را تنها " رقابت " چین و شوروی مینامد . این نویسندگان در موضعگیری جهانی خود بطور روشن در مواضع اپورتونیست های جنبش کارگری که بهرگونه پیوستگی جهانی پرولتاریا بر حسب به " قطب گرائی " میزنند ، قرار گرفته اند (۱) .

نویسندگان نشریات چریکی نمیتوانند اعتراف نکنند که حزب توده ایران ، با وجود بیکه رژیم - استبداد سیاه شاه و با بار نابودی نهائی آنرا اعلام کرده ، با وجود بیکه خود چریکها با استفاده از شوروهیجانی که همیشه اقدامات چریکی در یک لحظه کوتاه بوجود میآورد و مانند فشفشه های آتش بازی برای تماشاچیان یک لحظه لذت بخش و جاذب ایجاد میکند هنوز پریاست و هر روز بیشتر نیرو میگیرد . ولی آنها کوشیده اند با تکیه به اشتباهات و نواقص کار حزب توده ایران ، که هر قهس در هم بزرگ با جنبه فرضی دارند و تعیین کنند ماهیت حزب توده ایران بعنوان حزب طبقه کارگر ایران نیستند ، حزب توده ایران و راه روشن انقلابی را تخطئه کنند .

در این راه نویسندگان نشریات چریکی حتی از این روگردان نیستند که نظریات روشن حزب - ماراد گرگون سازند و بصورت بخشش ناپذیری برای کسانی که خود را مارکسیست - لنینیست معرفی میکنند تحریف کنند .

۱ - باید یاد آور شویم که این نظرمات تاریخ نوشته شدن مقالات نامبرده در بالا درست است . زیرا ممکن است و ما امید داریم که این نویسندگان با روبروشدن با حوادث سالهای اخیر و ارزیابیهای جنبش های انقلابی سراسر جهان از نقش خلق ، حزب کمونیست و دولت شوروی در پشتیبانی از جنبشهای انقلابی سراسر جهان در این ارزیابیهای خود تجدید نظر کرده باشند .

اینک چند نمونه :

از نشریه " ۱۹ بهمن " شماره ۳، صفحه ۸۰، فروردین ۱۳۵۴ :

" حزب توده ایران معتقد است که باید در شرایط حاضر، مبارزه تنها بشکل مسالمت آمیز آن انجام گیرد . . . حزب توده هرگونه توسل به قهر را مادامکه شرایط عینی و ذهنی انقلاب فراهم نشده انحراف از مارکسیسم - لنینیسم و نمودی از ماجراجویی خرد بورژوازی می شناسد " .

در این ادعاها نویسندگان چریک یک سلسله مفاهیم اجتماعی نظریات حزب توده ایران را به هم ریخته ، و امیدواریم ناآگاهانه موضعگیری حزب ما را درگون جلوه داده اند .

در مهمترین سند دوران اخیر حزب ، یعنی طرح برنامه که در فروردین ۱۳۵۲ یعنی دو سال پیش از انتشار این مقاله چریکی منتشر شده و بارها بوسیله یک ایران پخش شده و دهها هزار نسخه آن بمباران رسانده شده است ، صریحا (در بند ۴ از بخش " برای تحول بنیادی جامعه ما ") یک اصل لنینی یادآوری شده است :

" انقلاب . . . میتواند بر حسب شرایط تاریخی ، از دو راه یعنی راه مسالمت آمیز و یا راه غیر مسالمت آمیز (و یا عبارت دیگر غیر مسلحانه و مسلحانه) انجام گیرد . چگونگی راه انقلاب زائیده اراده و تمایل پیشاهنگان نیست . . . لذا نمیتوان این راه را قبل از نضج یافتن وضع انقلابی تنها بر اساس تمایلات ذهنی معین ساخت " .

این حکم حزب ما بر پایه حکم بی چون و چرای لنینی است که میگوید :

" سوسیال دموکراسی دست خود را نمی بندد و فعالیت خویش را بیک نقشه و یا شیوه از پیش تنظیم شده مبارزه سیاسی محدود نمی سازد . سوسیال دموکراسی هرگونه وسایل مبارزه را می پذیرد ، فقط بشرطی که این وسایل با نیروهای موجود متناسب باشد " .

از همین حکم حزب ما نتیجه گرفته و در برنامه خود اعلام داشته است :

" حزب ما روش کسانیرا که بدون وجود شرایط لازم تحول انقلابی شعارهای غیر واقعی مطرح میسازند و مراحل استراتژیک و تاکتیک مبارزه را با هم مخلوط میکنند ، به بازی باقیام میپردازد ، صرف نظر از نیات این افراد ، بطور عینی معارض با مشی انقلابی و منافقی با مارکسیسم - لنینیسم میدانند . . . " .

نشریه " ۱۹ بهمن " ، (شماره ۳) در حالیکه عین این نظر حزب ما را درباره موضعگیری نادرست آن جناحی از چریکها ، که بقول مقاله نویس آنارشویست و چپ گرا هستند ، در بخش مربوط به چپ گرائی در جنبش چریکی مطرح میکند ، بخود اجازه میدهد که برخلاف واقعیات حزب ما را مخالف هرگونه اعمال قهر انقلابی در مبارزات سیاسی پیش از آماده شدن شرایط عینی و ذهنی انقلاب نشان دهد . برای اینکه نظروشن حزب را بیان کنیم ، ما بار دیگر باروشنی بیان میکنیم که :

اعمال قهر انقلابی مفهوم وسیعی است و یکی دانستن آن با مجازات افراد وابسته به هیئت حاکمه و یا اقداماتی برای از کار انداختن بخشی از تاسیسات فنی که در اختیار هیئت حاکمه است بدون در نظر گرفتن شرایط ضروری یکی اشتباه است . مارکسیست - لنینیست ها برای اعمال قهر انقلابی بکلی مفهوم دیگری دارند . ترور سرخ و اقدامات مربوط به تخریب تاسیسات نظامی و اقتصادی دشمن تنها در شرایط آمادگی توده ها برای انقلاب و تنها در پیوند با جنبش و در صورتیکه بر پایه ارزیابی درست از نیروهای خودی و دشمن ، به جنبش انقلابی نیرو بخشد و دشمن را بطور محسوس ضعیف سازد و برای پیشرفت انقلاب ضرور باشد ، مجاز است .

همانطور که لنین گفته است ، ما آنچه را که در شرایط کنونی ، چریکها و مجاهدین خلق بنام مبارزه مسلحانه انجام میدهند ، از آنجهت نادرست میدانیم که در شرایط کنونی به تجهیز و تجمع نیروهای انقلابی کمک نمیرساند . ما اقدام افسران انقلابی را در برهه پرتغال و یاجبشه ، که در مورد اول در ارتباط نزدیک و وسیع با طبقه کارگران انقلابی پرتغال و در مورد دوم مورد پشتیبانی آرام اکثریت زحمتکشان حبشه بود ، اعمال قهر انقلابی میدانیم و برای دست زدن به آن هرگز عقیده نداریم که قبلا باید تفاضرات توسعه داده ای و اعتصابات عمومی سیاسی و غیره در جریان بوده باشد .

در این باره توجه به دو نکته اساسی زیر ضرور میدانیم : بنظر حزب توده ایران انقلاب ایران در مرحله ملی و دموکراتیک است . شرط مقدم این انقلاب سرنگونی رژیم ترور و اختناق محمد رضا شاه می است که بلا واسطه در مقابل نیروهای انقلابی و همه میهن پرستان و دموکراتهای ایران قرار دارد . شعار سرنگونی دارای محتوی صرفا سیاسی است و میتواند حتی در درون هیئت حاکمه طرفدارانی داشته باشد . تحولات اخیر یونان بهترین نمونه برای روشن کردن بیان ما است . نهیسی ممکن است حتی بخشی از هیئت حاکمه ، که از عواقب وحشتناک دامه رژیم کنونی برای تمام نظام سرمایه داری در بر دارد هراسناک است ، در لحظه معینی طرفدار تغییراتی نظیر یونان در ایران گردد . با این تغییرات رژیم اختناق برجید میشود و آزادیهای محدود دموکراتیک تامین میگردد ، بدون اینکه پایه های نظام غارتگر سرمایه داری کنونی و وابستگیهای امپریالیستی آن متزلزل گردد . این تغییرات هم ممکن است بطور مستقل ، با عمل توده ها و نیروهای انقلابی و یا در مواردی با شرکت موثر این نیروها ، یعنی با اعمال قهر انقلابی از طرف نیروهای انقلابی در ارتش و در جامعه بوقوع پیوندد ، ولی طی آن نیروهای انقلابی آنقدر قدرت نداشته باشند که بتوانند مهر خود را بر پیشانی تحولات بزنند .

در شرایط معینی ، در صورتیکه توده ها با آمادگی پیشین بطور وسیع و موثر در جریان جنبش حوادثی شرکت کنند ، خواهند توانست تحولات را از چها رچوب آنچه که محافل بورژوازی شرکت کننده در آن در نظر دارند ، بیرون کشیده و تحولات را بسمت یک تحول انقلابی بنیادی به پیش برانند .

دوم — در مورد عوامل عینی و ذهنی انقلاب دموکراتیک ملی :

در این مورد حزب توده ایران بر آنست که بر اثر پیروزی انقلاب اکبر ، پیروزی ساختمان سوسیالیسم در یک کشور یعنی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ، پیروزی عظیم و تاریخی اتحاد شوروی و طبقه کارگر سراسر جهان بر فاشیسم ، پیروزی انقلابهای سوسیالیستی در عددهای از کشورهای اروپا و آسیا و کوبا ویدایش و تحکیم سیستم جهانی سوسیالیسم ، از هم پاشیدن امپراتوری استعماری و پیروزی خلقهای ستمدیده ، شکست شاناز اتمی امپریالیستی و جنگ سرد و درهم شکسته شدن هممنقشه های شوم امپریالیسم علیه کشورهای سوسیالیستی که بارزترین آن را در ویتنام دیده ایم ، چیزی که در نتیجه آن امپریالیسم مجبور شده است به همزیستی مسالمت آمیز با کشورهای سوسیالیستی تن در دهد ، تغییرات شگرفی در جهان بوجود آمده است . در عرصه جهانی پروسه انقلاب با سرعت در حال گسترش است و هر روز بخشهای نوینی از نیروهای خلقی را بسوی خود میکشاند .

بایک نگاه ساده میتوان دید که در نیای کنونی وضع به آنجا رسیده که ضرورت در گرونیهای بنیادی در سراسر دنیا زیر سلطه سرمایه داری به صورت ضرورت بی چون و چر و تاخیر ناپذیر تاریخ بنمای سوزان طبقه کارگر و سایر زحمتکشان در آمده است . این حکم بویژه در مورد کشورهای همانند کشور ما صادق است که در آنها درآمد و ثروت هیئت حاکمه و غارت منابع و ثروت های ملی از طرف امپریالیست ها فراروی فخرسیاه اکثریت زحمتکشان و دشواریهای روز افزون زندگی اکثریت مردم متوسط

هر روز بیشتر چشم می خورد و همه را بسوی عصیان میراند .
 در چنین شرایطی نقش عامل زهنی یعنی نقش انقلابی حزب طبقه کارگر هر روز بیشتر بصورت
 عامل تعیین کننده بروز و مستگیری تحولات تاریخی در می آید .
 پیروزی جنبش انقلابی در کوبا و برتقال و یکسلسله کشورهای دیگر بهترین مود این تغییر تناسب
 نیروها در صحنه جهانی است . تجربه این کشورها نشان میدهد که چگونه امکانات رنگارنگ تازه ای
 برای تحولات دموکراتیک و انقلابی در کشورهای نظیر کشور ما وجود دارد . البته باید در اینجا
 یادآور شویم که بنظر حزب ما ، اگر چه باید از تجارب سایر کشورها استفاده نمود ، ولی چگونگی پیروزی
 انقلابی در هیچ کشوری نمیتواند برای جنبش انقلابی کشور ما الگو قرار گیرد . فقط قوانین عام جنبش
 انقلابی است که در همه جا قابل انطباق است و سرپیچی از آنها جنبش را به باطل ق گمراهی و
 ناکامی میکشاند .

در چنین شرایطی فرسود کردن نیروهای خودی در جنگهای تن به تن بی حاصل و پاکتا میسر
 جزا ز دست دادن نیروها و امکانات نتیجه ای ببار نمی آورد . باید تمام نیروها را بدون دادن تلفات
 بیهوده در دروازه اساس بکار انداخت :

یکی در راه افشای رژیم وسیع و تجمع نیروهای انقلابی و بویژه در آنچه که مربوط به مارکسیست
 لنینیست ها است در جهت آماده ساختن و متشکل کردن پیشاهنگ طبقه کارگر در حزب انقلابی که عالی
 ترین شکل سازمانی طبقه کارگر است .

دیگری در راه جمع آوری و تمرکز خون سردانه ، با حوصله و بدون شتاب نیروها برای وارد آورن چنان
 ضربه هایی بنقاط ضعف دشمن که در تناسب نیروها بسوسد نیروهای انقلابی تغییر محسوس بوجود
 آورد و شرایط مساعد شا هرگ دشمن را ببرد و امکان تظاهرات وسیع ناخشنودی توده های مردم را به
 وجود آورد .

ماز همه گروهها و کسانی که خواستار برانداختن رژیم اختناق سیاه کنونی هستند دعوت میکنیم
 که صرف نظر از عقاید سیاسی و اجتماعی خود ، با حزب توده ایران برای ایجاد جبهه وسیع ضد دیکتاتوری
 محمد رضا شاه همکاری نمایند .

ماز همه گروههایی که خود را مارکسیست - لنینیست میدانند و صادقانه در راه تدارک دگرگونی
 های بنیادی جامعه کنونی ایران گام برمیدارند دعوت میکنیم که در راه تدارک بهترین شرط پیروزی
 هرگونه حرکتی در این سمت ، یعنی در راه وحدت پیشاهنگ طبقه کارگر و احیاء سازمانها ی حزب طبقه
 کارگر ایران متحد شوند . ما در این زمینه صادقانه آماده هستیم هرگونه پیشنهادی را به گفتگو و
 بررسی بگذاریم و در صورت درستی ، در راه عملی شدن آن گام برداریم .

ما یکی از پایه های بنیادی اشتباهات و تئوریک نویسنده گان نشریات چریکی را در شناخت
 نادرست آنها از تئوری لنینی ، حزب طبقه کارگر و برداشت و ارزیابی نادرست آنان در مورد حزب طبقه
 کارگر ایران ، حزب توده ایران میدانیم . در این باره در مقاله آینده گفتگو خواهیم کرد .

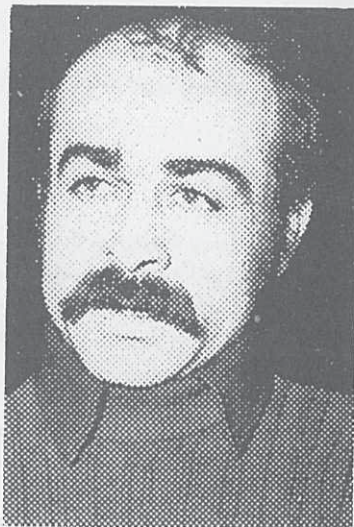
کیانوری

حماسه خسرو گلسرخی

بهت المقتلق سیاهی کسه در ایرانش حکمفرماست عده ای از دوستان و همزمان خسرو گلسرخی بزآن شده اند که در اروپای غربی جنگی از بهترین اشعار این قهرمان جوان توده ای که در دل همه آزاد مردان ایران جای گرفته است بچاپ رسانیده و منتشر سازند . دوستان گلسرخی کوشیده اند بکمک پیشگفتاری به این جنگ سهمی راستین این مبارز دلیر را بدون کم و کاست نمایان سازند . از آنجا که این پیشگفتار ، هم قهرمان توده ای جوان ، خسرو گلسرخی را بفرستی می شناساند و هم آئینه ای است از مبارزات اندیشه ای در درون گردانهای انقلابی در ایرانش ، مجله « دنیا ، آنرا بدون کم و کاست درج میکند و خوانند و بررسی همه جانبه آن را به همه خوانندگان خود توهیه مینماید .

ما از نویسندگان این پیشگفتار و منتشر کنندگان جنگ از اینکه بسنون اجازه آفتاب به چنین کاری دست زده ایم بوزن می خواهیم .

هیئت تحریریه



" این تنها تجدید دیدار با خاطره های رفیق شهیدی است که جهان بزرگ تری را طلب میکرد ، اما از همه جهان برای خود شهیج نیخواست " .

گلکهای سرخ ایران گلگون تر شده اند .

در عقیم ترین فصل تاریخ ، این کدام شهید است که در گلکهای سرخ ما سرود میخواند ؟

گل سرخ راهم وطنان ما سبیل انقلاب ایران شناخته اند . این انتخاب علاوه بر گویشی طبیعت

گل سرخ ، یک بهانه پر شور و خاطره انگیز هم دارد .

در سپیده دمی که خسرو گلسرخی - شاعر انقلابی و قهرمان توده ای - در میدان چیتگرد روبرابر جوخه اعدام ایستاد ، رایحه ایمانی وجود او ، مثل بهار و ابدیت فضای ایران را پر کرد و در آن دم که " سرو " سرفراز ملت ما ، به رسم همه آزادگان " ایستاد مرد " در قلب هرمیمن پرست ایرانی بیگ گل سرخ ، خونین و پرتپش شکفت .

معلم انشا از شاگرد ها خواسته بود درباره قهرمان تاریخ بنویسند .

پسر بچه شروع به خواندن کرد :

- قهرمان باید مردم را دوست داشته باشد . از مرگ و خطر نترسد . قهرمان باید مثل خسرو

گلسرخی باشد . . .

معلم باد ستیاچگی کلام شاگرد را برید . در حالیکه زلزله به این شاخه شکستنی وتکیده کسه گونه های بیرنگ ، چشمهای گود افتاده ، لبهای قیظانی بی خون ولیاس پروصله ومندرسش شناسنامه گویای او بود ، نگاه میکرد ، ترسند ه ومضطرب ودرعین حال کنجکا وپرسید :

— کی به توقف که قهرمان تاریخ باید مثل گلسرخی باشد ؟

شاگرد بی خیال ومطمئن بود .

— پدرم گفت آقا . . . من از او پرسیدم قهرمان تاریخ یعنی کی ؟ او عکس گلسرخی را تـووی

روزنامه بمن نشان داد وگفت : " یعنی این ! " .

پیش از آنکه معلم بخود آید ، شاگرد دیگری از تـه کلاس انگشت سبابه اش را بلند کرد وصدای زیر

وسوتمانندش در فضا ریخت :

— آقا ، ماهم در باره گلسرخی انشا نوشته ایم . . .



این نیکبختی شگرفی نبود ، این کمترین حق گلسرخی بود که پیش از مرگ پهلوانی اش ، پیروز شیرین وخلقش را ببیند . او از فردای دادگاه نظامی ، که فریاد محکوم کننده اش چون یک مارش هبیجان انگیزانقلابی از تلویزیون واز طریق روزنامهها به گوش مردم رسید ، به انشای شاگردان مدارس بمترانه ها وخاطره هاوبه گفت وگوهای کوچه وبازارراه یافت .



مثل یک شعراخشمگین وسوزان بود . به آسانی نمشید باورش کرد . تا حد اغراق وگزافه پرشور ویاغی مینمود . در برابر عقایدش آنقدر بی پرواوشورش بود که اگر شناخت عمیقی از او نداشتی ، خیال میکردی تظاهر میکنند .

وقتی حرف سیاست بمیان میآید ، کینه در وجودش منفجر میشد . این انفجار درونی در صداوتنگاه او میریخت ودراین حال حرف او پرچم سرخی بود که برسنگریک شهید زنده در اهتزاز است . میگفت :

— سکوت ؟ نه ، موافق نیستم . این شرم آور است . با این سانسورروانی باید جنگید . من اصلا با این ضرب المثل که " دیوارموش دارد وموش گوش " مخالفم . این یک حکم محافظه کارانه وخشک است که اعتماد را از میان مردم میدزد د وآنهارا از هم دور میکند .

" آنها " به عمد وباتردستی این وضع را بوجود آورده اند . چرا هر کسی باید از سایه خودش بترسد ، صدایش را در لگوخفه کند وزخمش را از دیگران بپوشاند ؟ چرا باید توی جمجمه هریک از مایک ما مورسانسورنشسته باشد وافکارمان را قیچی کند ؟ "

گلسرخی این حرفهارا موقعی میزد که هنوز کار مخفی وسازمانی نمیکرد . یک روشنفکر دموکرات بود که از فقدان شرایط دموکراتیک کلافه بود ورنج میبرد . میگفت :

— اگر همه ما در باره همه چیز حرف بزنیم ، ساواک را مستاصل میکنیم . دیوار سانسور اگر درون ما فروبریزد ، در بیرون از ما هم فضا های بازتری بوجود میآید .

غرش گلوله ها در سیاهکل در وجود او تنین پر دامنه ای داشت . چریک نومید ودلیری که در وجود او خفته بود وخوابهای سرخ آینه را میدید ، از بوی باروت بیدار شد . گلسرخی به وجد آمده بود :

— شعرمن ، باید لباس رزم بپوشی . تنگ چریکی ات را بدوش بگیر " .
و شعر او قدم در سنگ گذاشت .

" برام های ناشناس

در مابری نام

این خون متلاشی وجوان رقاست

ای گرم ترین آفتاب

برشانه هامان بتاب

ای صمیمی ترین آغاز

ای تنگ ، ای وفادار ، یارباش .

میرویم که فتح کنیم فردا را " .

اما گسرخ هنرمندی نبود که در برج حاج بنشیند و از سرسری و بیدردی ، یادلتنگی های روشنفکرانه شعر بگوید . شعرایمان او بود . قلب او قطره قطره در شعرش آب میشد و جویبار شعر او در رزمه محزونش با مردم در دل میکرد . او در شعرش شلیک میکرد ، در شعرش رنج میبرد ، در شعرش میگریست ، در شعرش فریاد میکشید ، دشنام میداد و حتی عشق میورزید . زندگی گسرخ سرمشق شعرش بود .

" ما فتح میکنیم

ما فتح میکنیم

باغهای بزرگ بشارت را

با خون و خنجر خفته در خونمان " .



وقتی با او آشنا شدم ، هنوز رویاهای چریکی او زنده و شعله ور بودند و او با این سوادهای پهلوانی

تارمزه های شهادت و ایثار خود پیش میرفت .

در آن روزها جاذبه نام چریک کوجه و خیابان را پر کرده بود . چریک در قهقهه ها و تخیلات جوانها قهرمان نجات و پیروزی بود ، اما توده های میلیونی به این پیام تنگ بدوش و طاغی ، با تردید و تاباوری مینگریستند . گسرخ با پایال و کویال مردانه خود تجسم یک چریک بود .

چشمهای میشی رنگ روشنش ، مثل نگاه افعی تیز و آمیخته به سحر بود . موهای کم پشتی داشت که هرچه به پیشانیاش نزدیکتر میشد رویش آن به سستی میگرایید و پیشانی بلند او را از آنچه بود بلندتر مینمود .

در سراپای او آنچه در اولین نگاه جلب نظر میکرد سبیل پرپشت و گورکی وارش بود که به سیمای او قاطعیت میداد و صلابت درونی اش را برملا میکرد . سبیلهای خشن و مهاجمش با صورت او که بایک جور مهربانی و طراوت در رايحه لخنه ملایمی میدرخشید ، تضاد آشکاری داشت .

فرنج مستعمل و نخب نمای امریکائی ، که سه فصل از سال از تن او بیرون نمیآید ، درهما هنگی با پیراهن مخملی سیاهی که نزدیک به نیمی از سال او را همراهی میکرد ، اگرچه فقرنپهان او را افشا میکردند ، در عوض به او حالت بی نیازی و پرازندگی یک انقلابی را میدادند که در زندگی متلاطمش جایی برای ظاهرا رانی و زمانی برای نگرستن در آئینه وجود ندارد .

گسرخ حقیقی در موقع بحث و مجادله های سیاسی و اجتماعی یا هنری عریان و فاش میشد . در

این لحظه‌ها شانها پیش راپایی بالا می انداخت ، دستهایش را با هیجان به اینطرف و آنطرف تکان میداد ، ابروهایش را گرمیکرد و میگشود و لبهایش بالرزه های خفیفی که تا حد نامشخصی ریزوتند بود ، می جنبید . فکهایش مثل سنگهای آسیاب بهم فشار میآوردند و با هر انقباض گونه های گوشتا لودش ، چین‌هایی روی پیشانی‌ش میریخت و دوباره محومیشد . اگر در این دم سیگاری لای انگشتهایش بود ، بانفس‌های بلند آنرا میکوبد و دوش را تا عمق ریه اش میفرستاد . صدایش رگه دار و منقطع میشد :

— لطفاً آیه های روشنفکرانه را مثل کاه و علف جلوی ما نریزد . چرا شعر نباید شعرا باشد در جا که زندگی کمترین شباهتی بخود ندارد . این کفر است که در نیال شعر ناب و جوهر سیال شعری سینه چاک بد هیم . من بمنفع زندگی ، از شعرا این توقع را دارم که اگر لازم باشد نه فقط شعرا ، بلکه خنجر و طناب و زهر باشد ، گلوله و مشت باشد .

و در یکی از این گونه بحث‌ها بود که بایک توده ای جوان — یا بقول خسرو توده ای نسل جدید آشنا شد . این آشنائی توفان های فکری شدیدی در پی داشت . اولین برخورد ها در وئل عقیده و کلام بود . خسرو گفته بود :

— کاری که امروز چریکها میکنند ادامه خلاق لنینیسم است . اگر لنین امروز رجامعه ما بود تفنگ بدست میگرفت .

ورفیق توده ای با ملامت جواب داده بود :

— لنین را بدانچه که هرگز نمی پسندید متهم نکنیم . و نقل قولی از لنین کبیر آورده بود که :

— تنها به نیروی پیشاهنگ نمیتوان به پیروزی رسید . کشاندن پیشاهنگ تنها به پیکار قطعی هنگامیکه هنوز تمام طبقه توده های انبوه به پشتیبانی مستقیم از پیشاهنگ برخاسته اند ، و بیاست دست کم بیطرفی خیرخواهانه ای در برابر آنها پیش نگرفته اند ، اقدامی است نه تنها ناخردانده بلکه حتی تبهکارانه .

خسرو گفته بود :

— توجانازی های انقلابی را تخطئه میکنی ؟

رفیق توده ای جواب داده بود :

— آنچه باید تخطئه شود جانجازی انقلابی نیست ، ایدآلیسم انقلابی است .

و توضیح داده بود :

— خطرناکترین پرتگاهی که پرشورترین مبارزان را تهدید میکند ، ذهن گرائی است . ذهن گرا موجودیک بُعدی و خشک اندیشی است که خواست ها ، ایدآلها و تجربیات پراکنده و محدود خود را بر واقعیات جامعه و طبیعت مقدم میسازد . تنها معیار و محور و احکام ذهنی جامدی است که رابطه زند و فعال خود را پادنیای خارج از دست داده اند و پلاسیده و بی اثر شده اند . این موجودیک بُعدی منظره عام قوانین طبیعت و جامعه را نمی بیند و یا اگر می بیند نمی فهمد . ساخته ذهنش را جانشین و اقلیت عینی میکند ، ذهنش مستقل از عین فتوی میدهد و آنکه ممکنست خودش را ماتریالیست بداند و میجهان بینی پرولتاریائی یقین داشته باشد ، در عمل در برابر آن میایستد و احکام آنرا لگد مال میکند . او با مقدم شمردن ذهن بر عین در ورطه ایدآلیسم می غلتد .

تا وقتی پرولتاریا مستقیماً قدم در میدان نگذاشته و در رفش نبرد را بدوش نگرفته و دفاع از ایدآلیست خود را فعلاً نه عبده دار نشده ، اینگونه کج فکری ها و انحرفات مجال خواهند یافت ، چراکه ذهن گرائی بیشتر یک بیماری خرد بهرروای و روشنفکرانه است و روشنفکر تا وقتی پرولتاریائی نشود میکرب این بیماری مسری را با خود حمل میکند .

ما اینک در مرحله تدارك انقلابیم . قشرهای پائینی بورژوازی ملی و خرده بورژوازی ماد برآورد میدان وسیعی می بینند . در این مرحله ایدآلیسم انقلابی به اشکال متنوع و متفاوت ظهور میکند . چریک یکی از این شکل هاست " .

گسرخنی برافروخته شده بود . رفیق توده ای لحن بیرحمی داشت . گسرخنی جواب داده بود :

— این اتهام بزرگی است . چه کسی میتواند منکر این واقعیت باشد که چریک ، انقلابی ترین — عنصر تمام تاریخ جامعه ماست . جان و خون او گواه صداقت اوست . او خودش را نثار خلق کرده . فضیلت نایاب او در آشتی ناپذیری است . او همه فرصت طلبان و حزب سازانی را که توی آفتاب لسم داده اند و کتاب میخوانند و فلسفه می بافند و منتظرند تا به اصطلاح شرایط پخته شود و انقلاب با پای خود بسوی آنها بیاید ، رسوا کرده است . رفیق ! چریکهای ما راه میان بر را انتخاب کرده اند " .

— اما در انقلاب راه میان بری وجود ندارد . نزدیک ترین راه یگانه راه است و انتخاب این تنهارا باید با توجه به مقتضیات اجتماعی ، رشد تناقضات و چگونگی صف آرائی طبقات جامعه ، انتخاب متحدان طبقاتی و آگاهی به حد و طبیعت این اتحاد و نیز تعیین نقش نیروهای خارجی بعنوان عامل ترمزکننده یا تسریع کننده تحولات اجتماعی و جهانی صورت بگیرد . می بینی که مسئله بفرنجتر و علی تراژانستکه جایی برای تصادف و راهی برای میان برزدن در آن بتوان پیدا کرد . آنها که میخواهند به همت جسارت و پهلوانی و یاد دادن خون و جان ، جامعه را به دلخواه به جلو هل بدهند و حرکت های درونی آنرا تنظیم کنند عملا این قانونمندی را ندیده میگیرند . آنها تاریخ را به قهرمان هامی سپارند ، بی آنکه بدانند قهرمان ها با همه جاذبه و عظمت خود میوه های درخت تاریخ اند .

گسرخنی گفته بود :

— حکم تو آنقدر رشک و جامه داست که نقش خلاق انسان را در تحول جامعه و تسریع در نیائی مهربان تر و انسانی تر از او میگیرد . این فورمول های بیروح ما را اسیرتقدیر میکنند و بصورت پیچ و مهره ها بی اراده ای برای ماشین عظیم تاریخ در میآورند . من با هر حزب و آئینی که سعی کند انسان را در یک تئوری یا فورمول حبس کند او را تا حد برده نیروهای دیگری که در خارج از وجود اوست در بیاورد نمیتوانم موافق باشم .

انسان محراب و مسجد و سجده گاه گسرخنی بود . او با این کلمات که همه ندا های باطنی اش در آنها طنین میانداخت ، از ایمان و از مقصد شعر و جهاد خود دفاع میکرد . رفیق توده ای گفته بود :

— من با معجزه انسان موافقم ، اما این فقط نیمی از حقیقت است . انسان با همه معجزاتش در شرایط جبری زمانه و محیطش محصور است . اما در این حصار برای خلافت اوحد و مرزی نیست . مهم اینست که حرکت انسان را در عرصه های تاریخی بر حرکت کند ولی بزرگ شرایط اقتصادی و نظام اجتماعی مقدم نشمریم و در عین حال رابطه نامتناهی و دیالکتیکی این دو حرکت را از نظر نیندازیم . انسان با درك این قانونمندی است که میتواند وارد تاریخ شود و با تاریخ بیامیزد و زندگی خود را فتح کند .

رفیق توده ای ادامه داده بود :

— مساله امروز ما درك دیالکتیکی این اصل است که شرایط عینی مستقل از ما واراده و خواست ماست . مناسبات تولیدی ، نظم سیاسی و اجتماعی و فرهنگی مناسب خود را تحمیل میکند و ملاحظه

واشتیاق یا نفرت و دشمنی مادر تعیین و تغییر این شرایط بطور مکانیکی و ساد متاثری ندارد . اما شرایط ذهنی را ما برشالوده شرایط عینی میسازیم . رسالت ما بعنوان مارکسیست در این میدان است . باید سنگهای پرولتاریا را تدارک ببینیم ، به او باری دهم تا خود را بمشابه یک طبقه باز یابد و بقول لنین " حزب طبقاتی خود را برسنگ خاراخی از تئوری انقلابی بنانهد " بقیه کارها به خود او مربوط است . او میداند چگونه حق و سهم خود را مطالبه کند و آینده را در مشتهای خود بگیرد . ما با شرکت در آماده کردن شرایط ذهنی انقلاب ، تحولات عینی را دامن میزنیم . اینست راه میان بر و یگانه راه . اینست تنهاری که معجزه انسانی را به ظهور میرساند . درهر راهی جز این راه حتی اگر یک قطره خون از بینی یک مبارز چکد ، این خون قصور ماست ، چه رسد به اینکه دلیرترین فرزند آ خلق قربانی شوند . خلق ما با هر یک از این قربانی ها زخمی تازه بر پیکر خود احساس میکند . این بهای گزافی است . . .

رفیق توده ای با این توصیه درخشان لنین برای حرفهای خود حجت آورد ه بود :
 — قربانی کردن یک انقلابی برای اینکه پست فطرتی برود تا پست فطرت دیگری جای او را بگیرد عاقلانه نیست " .



گلسرخی قانع نشد ، اما این گفتوگوها ذهن او را با مسائل جدیدی درگیر کرد . وجدان انقلابی گلسرخی در برابر هر سوال مرتعش میشد و بانوی مسئولیت مناسبترین پاسخ را جست و جو میکرد . غریزه او چه بسیار که از آگاهی اش چابک تر بود و پیشاپیش آن میرفت . او بعد د این غریزه تیز که گوئسی از الهامی باطنی پیروی میکرد ، حساسیت فوق العاده ای یافته بود . این غریزه هشیار او را با بسوی رفیق توده ای میخواند ، اما هنوز بیچ پچه ها ی چریکی در وجودش بیدار بود . هر بار که گلوله ای در یک گوشه کشور صغیر میکشید ، این بیچ پچه ها اوج میگرفت و رستار میشد . روح شاعرانه و بیتاب او از آتش و باروت این گلوله ها خود را گرم میکرد .

در بحث های پراکنده با رفیق توده ای بتدریج از موضع دوئل لفظی و مجادله دور شد و حالست یک پرسنده محتاط و شکاک را بخود گرفت .

یکبار از رفیق توده ای پرسیده بود :

— در شرایط ما مهم ترین وظیفه برای یک مبارز خلقی کدام است ؟

جواب یک جمله کوتاه بود که بالحنی قاطع ادا شد :

— افشاگری سیاسی .

رفیق توده ای برای بسیاری از حرفهای خود پشتوانه آهنینی از نصایح و رهنمود های مارکس ، انگلس و لنین و دیگر مرشدان و رهبران پرولتاریا داشت . در این باره هم با کلام لنین توضیح داده بود :

— برای پیشبرد کار مبارزه ، تشکیل حزب پرولتاریا ، تحکیم مبانی آن و تدارک انقلاب هیچ امری مهتر از کار تبلیغاتی و افشاگری سیاسی نیست " .

و اضافه کرده بود :

— به این تاکتیک عمومی باید یک وظیفه ویژه ، اما حیاتی افزود ه شود . جد و جبهه برای اتحاد همه نیروهای پراکنده خلقی که هدف سیاسی واحدی دارند . مشت خلیق ما با این وحدت سنگین تر و کاری تر میشود . باید بهم تکیه دهیم . جز این ، جنگ و نندان ما آنقدر برنده و قوی نیست که گوی خصم طبقاتی را از هم بدر و استخوانهای او را درهم بشکنند . باید بتوانیم قانون طلائی " وحدت و مبارزه

اضداد " راد عمل و در حیطه جامعه خود بطور خلاق تفسیر و تعبیر کنیم . این وجدان مارکسیستی ماست " .



در حالیکه کشش های تازه ای در گسرخ می پدید آمده بود ، ناگهان این ملاقات ها و مباحث قطع شد . رفیق توده ای غیث زرد . گسرخ که در اندیشه اش یک مرحله برزخی و انتقالی را طی میکرد از این غیبت ظاهری دلیل تکان نخورد .

شعرا به او اشاره میکرد :

— افشاگری ؟

این کلمه در دهانش مزه تازه ای میداد .

— شعر من بیرحم باثر . تو باید رسوا کنی ، باید زمین را در زیر قدمهایت به لرزه در آوری .

— وحدت نیروها ؟

— باشعرا هم کیوتران آشتی را پروا میدهم . بگذار در صلح و پیوند رفیقان گورد شمن حفر

شود .

فریادهای ما گرچه رسانیبست

باید یکی شود

.....

باید در هر سپیده البرز

نزدیک تر شویم

باید یکی شویم

اینان هراسشان ز بیگانگی ماست

باید که سرزند طلوعه خاور

از چشمهای ما

.....



ش

در ستگیری گسرخ برای خود شریک از همه نا منظره و غافلگیر کننده بود . او در نیمه راه یک کنکا و بازیابی درونی و یک نگاه دوباره به دور و برش گام بر میداشت . نزدیک به یکسال میشد که از یک محفل کوچک مارکسیستی ، که بقول خودش تنها نشخوار انقلابی اش حرف و خیال بافی بود ، بریده بود و زندگی پراز تامل و کنجگویی و جستجو کننده ای را میگذراند .

در باره این محفل مارکسیست نگاه بسته گریخته حرفهای بربل میآورد :

— آنها که بیشتر رواجی میکنند ، کمتر اهل اقدام اند . یک مشت جوجه انقلابی روشن فکر میخوا

جای پای " چه گوارا " قدم بگذارند و خیال خودشان با آتش بازی و صدای ترقه مردم را بیدار کنند .

مکت میکند . باقیافه ای اندیشناک و ناپاوار ، حرفش را جویده جویده ادامه میداد :

— اما اینها خودشان بیشتر احتیاج دارند که یکی بیدارشان کند .

گسرخ از آن محفل ، که از آن بعنوان محفل بیت کنگ ها و کافه نشین یاد میکرد ، کلافه و سرخورده

بود . خشم و کینه اش را از این کافه نشین های پرافاده باغرولند های زیریلی ابراز میکرد :

— وقتی پای شعار و اعداد رمیان است ، از لنین هم پلشویک ترند ، اما اگر به آنها بگویی : خوب رفیق

دیگروقتش رسیده . این گوی و این میدان . زبان ببند و باز بگشا . ناگهان از قله ادعاهای خود پائین

میافتند ، هزارویک دوزوکلك لفظی جور میکنند تا جازن خودشان را توجیه کنند .
گلسرخی حقد داشت . اوپهلوان پنبه های انقلابی را بدرستی محک زده بود . این قاتل
های پرهیا بود رجریان دستگیری و بازجویی و آنگاه دادگاه نظامی ، صداها و وزه های گوشخرا
و چندش آور خود را نشان دادند بصورت طوطی های دست آموز ساواک بر سر مدبچه سرائی و مجیزگوئی
دژخیم و جلاد با هم به رقابت غم انگیزی پرداختند .

گلسرخی با بریدن از محفل این مترسک های انقلابی به خود مجال داد تا بیشتر وجودی —
بینه بشد . زمزمه های رفیق توده ای دوباره در وجود اوطنین انداخت :

— نمیتوان ادعای مارکسیست بودن داشت ، اماروی تا بنك ترین سخنان مارکس و لنین خط
قرمز کشید . آنها که امروز بنام مارکس دست بهترور میزنند و یاد رزیر پرچم نام لنین پرولتاریای انقلابی را
به دهقان مردد میفرشند ، یا مارکسیسم — لنینیسم را نمیدانند و یامیدانند و تبهکارند
رفیق توده ای گفته بود :

— خیلی وقت ها کم دانستن خطرناک تر از ندانستن است .

پشت این جعلات تجربیات تلخی خفته بود . گلسرخی حالا با این منطق بیشتر احساس انس
و الفت میکرد . با اشتیاق نوظهوری به جستجوی رفیق توده ای پرداخت ، امارد پائی که از او یافت
به زندان ختم میشد . رفیق در شکنجه گاه بود . . .



محفل سیاسی کوچکی که گلسرخی با سوداها و انتظارات پرشوری به آن روی آورد و با آزمون های
تلخی به آن پشت کرد ، مانند تارهای عنكبوت دست و پا گیرا شد . گلسرخی عقیده داشت :
— کمترین اشتباه در شرایط مابرای مبارز انقلابی حکم طنابدار دارد . طنابدار را در بار
نمیتوان تجربه کرد .

اما خود او از این سرمشق حیاتی پیروی نکرد و برای این اهمال گرانترین بهائی را که میشناخت
پرداخت . در آغاز ورود به آن محفل کذایی به آن امید بسیار بسته بود . خیز برداشت تا خود را به
قلب گردابهای پر حادثه بیندازد . برای اینکه همسرو تنها پسرش را از این گرداب و تلاطم های
احتمالی آن دور کند ظاهر از خانواده خود برید . با تبهائی با همسرش عاطفه (۱) که اونیز به نحوی
با این محفل ارتباط داشت کوشید تا در انظار اینطور جلوه دهد که بعلت اختلاف و عدم تفاهم جدا
از خانواده خود زندگی میکند و این رشته خانوادگی در حال گسستن است . عاطفه در این ظاهر
سازی مصلحتی او را باری میداد ، اما در آن محفل جز حرف و خیالهایی و احیاناً چپ روی های ناپیشی و
خطرناک هیچ نبود . وقتی ساواک به این محفل راه یافت نزدیک به یکسال میشد که گلسرخی با آن قطع
رابطه کرده بود ، اما خطای یک انقلابی در شرایط خفقان و شکنجه جامعه ما هرگز مشمول مرور زمان
نمیشود . این خطا تروتازه و شاداب باقی میماند و گاه حتی رشد میکند و مثل باطلاقی مبارز انقلابی
را بدرون خود میکشد .

گلسرخی هم از این باطلاق رهائی نیافت . وقتی اعضای محفل دستگیر شدند ، دژخیمان
ساواک بسراغ او آمدند .

(۱) — "عاطفه گرگین" پس از دستگیری همسرش گلسرخی بازداشت و در دادگاه نظامی به چهار
سال زندان محکوم شد . عاطفه از شاعره های سرشناس جامعه ماست .

درشکنجه گاه انسان بانگاهی تازه بخود مینگرد . مبارزانقلابی در برابر خود میایستد و بانگاهی غریبه ، امامشکاف و بیرحم سراپای خود را براندازد . روی اعماق نیمه تاریک و ناشناخته وجود خود خم میشود و به جستجو میبرد از د و گاه از دیدن قیافه واقعی خود در این جا ه تیره و مرموز وحشت میکند .

درشکنجه گاه کشف و شهود درونی و دردناک آدمی شروع میشود . او در آن قسمت از وجود پنهان خود که در شرایط عادی و روزمره کمتر به آن رجوع میکند ، غولهای اساطیری و موجودات نیمه خدائی را کشف میکند که نیروی ابدی آنها به شکست و تسلیم و زبونی پوزخند میزند . و گاه بجای ایمن افسانه ها و حماسه ها با شیخ ترسنده و لرزان خویش که تاکنون از وجود آن در زیر پوست خود بی اطلاع بود ، روبرو میشود ، شیخ عاجزی که از شدت ناتوانی و اندوه و یاس در حال تلاشی شدن و فروریختن است . آنها که قیافه اساطیری و خدائی خود را بازی یابند ، شکنجه گاه را فتح میکنند ، درخیم را به زانو در میآورند و به نام " انسان " عمق بیشتر و تنین پر فرورتری میدهند .

گلسرخی از این قماش بود . مثل شعرش از خلق بود و مثل خلق به مقاومت و حقانیت خود تکیه داشت . خبرهای که بطور خلاصه و پراکنده از شکنجه گاه و آنگاه از زندان به بیرون در میگرد ، از روحیه مبارزه جو و شورشی گلسرخی حکایت میکرد . یکی از هم زنجیران او پس از آزادی نقل میکرد :
 - وقتی خسرو را برای شکنجه میبردند سعی میکرد روی پاها ی مجروح خود که نیش صد ها تازیانه را تحمل کرده بود بایستد . نمیگذاشت نگهبانان زیر بغلش را بگیرند و کمکش کنند . دندان هایش را رویهم میفشرد ، ابروها یش را بهم گره میزد ، سینه اش را جلومیداد و با آن قیافه باشکوه و شکنجه دیده ، لنگ لنگان ، امام حکم قدم برمیداشت .

هم زنجیری گلسرخی ماجرای تکان دهنده ای از او بیاد داشت :
 - با آنکه یک جای سالم در بدنش نبود و اتهام سنگین و مرگباری را یدک میکشید ، از هر فرصتی برای تقویت روحیه رفقا استفاده میکرد .

این رفیق تاکید میکرد :

- خسرو به خاطر جرمش ، بخاطر شهادتش اعدام شد .

یکی دیگر از هم سلولی های گلسرخی خاطره تابناکی از او بیاد دارد :

- مشت های گریخته اش را به رفقای که روزهای دشوار شکنجه و بازجویی را میگذراندند ، نشان میداد و میگفت :

- از کتیرای روزبه بیاموزیم " .

کتیرای قهرمان نامدار شکنجه گاه های شاه است ، امروزه همیشه - حتی در آن موقع که گلسرخی به اقتضای گرایشهای چریکی اش میانه خوشی با توده ای ها نداشت - قهرمان محبوب او بود . بارها گفته بود : " یک روزبه برای تیره تمام ندانم کاریها و اشتباهات یک حزب کافی است " .
 و سرانجام وفاداران همان جایی پا گذاشت که روزبه بزرگ پیش از او گذاشته بود .



گلسرخی پیش از آنکه به دادگاه برود محکوم شده بود . حکم اعدام او در شکنجه گاه " شاه - ساواک " صادر شد . وقتی تازیانه ، اجاق برقی و شوک الکتریکی درخیم در پیکر پهلوانیش کارگر نیفتاد و وعده های شیرین و تهدید های رعب انگیز و تحقیرهای روانی ، چون سحر و افسون در برابر ایمان راسخ او باطل شد ، زندماندن او دیگر خطرناک بود .
 مهم نبود که اتهام او چیست و حد اکثر مجازات قانونی که میتواند شامل او شود چقدر راست ؟ مهم

این بود که این حریق سرکش مهار نمیشد و فطرت شعله‌ورش باشب و ظلمت و تسلیم و کفر و اهریمن سازگاری نداشت .

دادگاه نظامی صحنه خیمه شب بازی مضحکی بود . در این خیمه شب بازی بی مایه ، تعیین جای واقعی و کیل مدافع و دادستان مشکل مینمود . رئیس دادگاه مرعوب برق شوم قپه‌هایی بود که بردوش داشت . دادستان به عروسک‌هایی میماندند که چشم‌های شیشه‌ای و نگاهات و چهره‌های مسخ شده‌شان کمترین نشانی از فکر و حس و طراوت زنده بودن نداشت .

از چند روز پیش از تشکیل محکمه ، ساواک شعبده بازی وقیحی راصحنه‌آرایی کرد . روزی نامه‌های دستوری یورش به متهمانی را ، که هنوز مجرم بودن آنها ، در هیچ مرجع قضائی و قانونی محرز نشده بود شروع کردند . ساواک اجتماعات و تظاهرات تصنعی و دل‌لق واری راه انداخت تا به اصطلاح خشمو انزجار توده‌ها را از متهمان و مقاصد و آرمان‌های آنها نمایش دهد . اما مردم از کنار این نمایش‌های کهنه و بی رونق ، بی تفاوت و بی‌باپوزخند میگذشتند .
در این جو خفقان آور حکم دادگاه پیش از شروع دادرسی قابل‌پیش‌بینی بود . وظیفه این دادگاه قانون‌کش تنه‌ساز و رجوازرسی دهن بود .
در پشت صحنه این شامورتی بازی پردوز و کک قیافه ساواک کاملاً مشخص بود .



دادگاه نظامی پیش از هر چیزی به بازار مکاره‌ای شباهت داشت که همه فروشندگان آن با عریضه جوئی و هوچیگری و دل‌لال بازی يك کالا راعرضه میکردند : تبلیغات .
هدف این تبلیغات بازاری فقط يك نفر بود : شاه .

ساواک برای رونق بازار مکاره عروسکی خود متهمان راهم بکار گرفت . اکثر متهمان مانند عروسک‌های کوئی یکی پس از دیگری روی صحنه آمدند و کلمات جنون‌آمیزی راکه ساواک در دهان‌شان گذاشته بود تکرار کردند . بهمه‌گفتند ، چه چه‌زدند ، خوش‌رقصی کردند . بانجسب‌ترین جملات تعلق ساواک را گفتند ، با چرك‌ترین اصلاحات شاهانه را ستودند و از بت‌عظم طلب توبه کردند . و سرانجام در لحظه‌ای که میرفتن تالبخند رضایت و پیروزی بر صورت کرپه دژخیم و شاه بنشینند ، صدای رعد آسای گلسرخى چون شلاق صغیرکشان فرود آمد :

— به نام نامی مردم " .

صدایش از انفجار يك نارنجك توانا تر بود .

— من در دادگاهی که نه قانونی بودن و نه صلاحیت آنرا قبول دارم ، از خود دفاع نمیکم .

بعنوان يك مارکسیست خطابم با خلق و تاریخ است . هرچه شمارم بیشتر تا زید ، من بیشتر بر خود میبالم ، چراکه هرچه از شعاد و رزق تراشم به مردم نزدیک‌ترم . هرچه کینه شما به من و عقاید من شدیدتر باشد لطف و حمایت توده از من قوی‌تر است . حتی اگر ما به گور سپارید — که خواهید سپرد — سردم از جسد من پرچم و سرود میسازند " .

رئیس دادگاه با بصداد آوردن زنگ دنباله مدافعات گلسرخى راقطع‌گرد . سرهنگ غفارزاده با ضداى که سعی میکرد مثل يك دستور خشک وجدی باشد گفت :

فقط از خودتان دفاع کنید . حاشیه رفتن و تبلیغات‌های راکنار بگذارید .

و به‌ماه ۱۱۴ قانون دادرسی و کیفر ارتش استناد کرد .

گلسرخى پوزخند زد :

— از حرفهای من میترسید ؟

رئیس دادگاه با عصبانیت فریاد زد :

— به شما دستور میدهم که ساکت شوید . بنشینید .

در چشمهای گلسرخ حریق افتاد . صدای هیجان زده اش بلند تر شد :

— بهمن دستورند هید . بروید به سر جوخه ها و گروهبانهایتان دستورید هید . خیال نمیکنم

صدای من آنقدر بلند باشد که بتواند وجدان خفته ای را بیدار کند . خوف نکنید . می بینید که در

این دادگاه به اصطلاح محترم هم سرنیزه ها از شما حمایت میکنند .

و در حالیکه می نشست با سربه ردیف سربازان مسلحی که در تاد و دادگاه ایستاده بودند

اشاره کرد .

پس از گلسرخ صدای بی تزلزل کرامت اله دانشیان در دادگاه پیچید و پس از او جغد ها ،

شغال ها ، وازده ها ، معلولین سیاسی ، باهای وهوی و عو ووزه های کرکننده خود دوباره

شروع کردند



وقتی منشی دادگاه نظامی حکم اعدام گلسرخ و دانشیان را قرائت کرد ، آن دو فقط لبخند

زدند ، بعد دست یکدیگر را به گرمی فشردند و در آغوش هم فرورفتند . گلسرخ گفت :

— رفیق .

و دانشیان تکرار کرد :

— بهترین رفیقم .



دادگاه تجدید نظر نظامی تکرار ملال آور و معرکه نمایشی دادگاه بدوی بود ، اما در فاصله این

دو دادگاه نام گلسرخ و دانشیان مانند داستانهای جذاب ملی دهان به دهان گشت و تکرار شد

و در هر یک از این تکرار شدن ها تصویر نهی آنها بیشتر در حالهای از نور و افتخار فرورفت . در حالیکه

قهرمانان مابه سفری پایان خود در قلب بوده ادامه میدادند ، دستگاهاهایی تبلیغاتی رژیم خبیطنی

بزرگی مرتکب شدند . آنها بلندگوهای رادیو ، دوربینهای تلویزیون و خبرنگاران دست آموز مطبوعا

وطني را به صحنه دادگاه بردند . به خیال خود آتش چرب و لذیذی برای دهان گشاد تبلیغات

درباری می پختند ، اما این آتش آنقدر گرم از اجاق پائین آمده که دهان آشپزباشی خود را سوزاند .

ازد وازده متهم دادگاه تجدید نظر ، هشت نفرشان با اشك ولا به وزاری تقاضای عفو کردند .

آنها به سجده درآمدند ، به دست جلا بدوسه زدند ، چکمه ها و پیکتاتور را لیسیدند و آزادی جسم

کرده و حقیرشان را گدایی کردند .

شکوه فرهنگ گفت : " موج پیشیمانی و شرمساری همه وجودم را گرفته است " .

ابراهیم فرهنگ رازی گفت : " از اینکه نتوانستم اقدامی در جهت خنثی کردن افکار ریلیتد

توطئهگران انجام دهم ، با تمام وجود خود را گناهکار میدانم " .

رحمت اله جمشیدی گفت : " ایدئولوژی مارکسیست ها تنها میتواند وسیله خوبی برای ویرانگری

باشد . . . اینجا موضوع تخدیر افکار انسانی مطرح است " .

مریم اتحادیه گفت : " دستگیری من سیلی محکمی بود که چشمهایم را باز کرد . بیخ های ذهنم

آب شدند و فهمیدم که کورگورانه به راه خطرناکی میرفتم " .

تنها طیف غوریطحانی و عباسعلی سماکارکی همپه وجدان خود گوشه دادند .
در خلال این بازی حقاقت آمیز و ننگین ، هر بار که در بین تلویزیون روی قیافه های مردانه
گسرخ و دانشیان ثابت میماند ، تماشاگران لبخند تمسخر آمیزی را که گوش روی لبهای آنها خالکوبی
شده بود میدیدند . آنها حتی با سکوت خود حرف میزدند ، زخم میزدند و این نگاه های بیمزه و مبتدل را
افشا میکردند .

وقتی نوبت آخرین دفاع به گسرخ رسید ناگهان سکوت سنگین و سردی بر محکمه سایه
انداخت . همه میدانستند که بعد از آماهه غریب آن است .

دفاعیه گسرخ این بار مختصر بود . او با اتکا به تجربه دادگاه بدوی دریافت کرده بود که محکمه
نظامی حتی در آن فضای بسته نمیگذارد صدای او اوج بگیرد و از عقاید و افکارش دفاع کند . پس باید
مفصل ترین حرف ها را در مختصرترین کلام میفشارد . باید عصاره وجودش را در محدودترین کلمات جا
میدارد . و این همان کاری بوده که گسرخ کرد .
صدایش مثل آینده ، روشن و پیروز بود :

— جامعه ایران باید بداند که من در اینجا صرفاً بخاطر داشتن افکار مارکسیستی محاکمه و محکوم
به مرگ میشوم . جرم من نه توطنه و سوء قصد بلکه عقاید من است . من در این محکمه که آقایان
روزنامه نویسان خارجی هم در آن حضور دارند ، علیه این دادگاه ، علیه سازندگان این پرونده
و علیه صادرکنندگان بی مسئولیت رای دادگاه عادی اعلام جرم میکنم . من تمام مراجع و کمیته ها و
سازمانهای حقوقی و قضائی جهان را به بذل توجه به این صحنه سازی ها ، به این جنایت دولتی
که در شرف وقوع است دعوت میکنم . این مساله ای است که در واقع باید به آن توجه شود . دادگاه
نظامی حتی این زحمت را به خود نداده که پرونده را بخواند .

من که یک مارکسیست — لنینیست هستم ، به شریعت اسلام ارج میدارم و عقیده ام را که برای
آن میمیرم با صدای بلند فریاد میزنم که : در هیچ کجا ی دنیا ، در کشورهای وابسته و تحت سلطه
استعمار چون کشور ما ، حکومت و افعالی نمیتواند وجود داشته باشد مگر آنکه نخست یک زیربنای مارکسیستی
در آن جامعه بوجود آید " .

دانشیان آخرین دفاعش را تبدیل به دشنه ای کرد که قلب رژیم را هدف گرفته بود . او از
تجربه تاریخ سخن گفت که هیچ روزنه ای برای طبقات غارتگر و استثمارکننده و هیات های حاکمه قلد
بی ریشه و چکمه پوش سراغ ندارد .



حکم اعدام گسرخ و دانشیان تایید شد . این نامنتظر نبود . گسرخ و دانشیان بهیاری
شیپورهای تبلیغاتی و وسائل ارتباط جمعی مزدوری که تنها وظیفه شان تحریف واقعات و تخدیر
افکار است و به حکم این وظیفه کمره قتل آنها بسته بودند ، بطور وسیعی به میان مردم رفتند ، مردم
قیافه های نجیب و پهلوانی آنها را دیدند ، سخنان ایمانی آنها را شنیدند و همدلی و همدردی عمیق
خود را با آنها به اشکال و طرق گونه گون نشان دادند .

یکی از این طرق هجوم بیسابقه ای بود که به سوی آثار گسرخ شروع شد . در ظرف چند روز
تمامی جنگ ها و مجلات و نشریاتی که در گذشته های دور و نزدیک اشعار و مقالات و انتقادات او را با
نام واقعی یا با امضای مستعار " دامون " چاپ کرده بودند ، به چند برابر قیمت روی جلد به فروش
رسیدند . (۱) .

(۱) گسرخ علاوه بر کار مستمر در روزنامه آیدگان و بعد در سرویس هنری روزنامه کیهان با بسیاری جنگها و نشریات مترقی و روشنفکری همکاری میکرد .

در طی چند ماه در حد ۵۰ هزار نسخه از کتاب او به نام " سیاست هنر ، سیاست شعر " بطور نیمه علنی و نیم مخفی چاپ شد و به فروش رفت . در کسوروی که زیر تیغ سانسور ولتی تیراژ کتاب به سختی به ۵ هزار نسخه می رسید و این هزار نسخه هم که از چند صافی گذشته ماهها و سالها باید روی دکه های کتابفروشی خاک بخورد یا پشت و پرتین بنگاههای انتشاراتی انتظار بکشد ، این تیراژ سرسام آور و بیسابقه (که بعد از آثار صمد بهرنگی رکورد تازه ای است) بهترین تجلی بود که مردم از شاعر انقلابی خود بعمل آوردند و بدین وسیله با دهن کجی کردن به میر غضب و اعوان و انصارش حرمت و تحسین و حمایت خود را نشان فرزند ان خلف خود کردند .

مجبوبیت بالنده و کم همتای گسرخ و دانشیان مشت محکمی بود که به پوزمخونین رژیم فرود آمد . گسرخ چه بجای گفته بود که : " هر چه کینه شما به من وعقاید م شدید تر باشد ، لطف و حمایت توده ها از من قوی تر است " .

ساواک که از زتاب گسترده و پرولوله نام گسرخ و دانشیان و رشد روز افزون اشباح انقلابی آنها دست و پای خود را گم کرده بود ، بهتکا پو افتاد تا شاید در آخرین لحظه ها در این دو قلعه تسخیر ناپذیر بسوخ کند . به قهرمانان که اینک با صبوری پرآرامی در انتظار سپیده دم تیرباران بودند ، پیشنهاد شده که از شاه تقاضای عفو کنند . ساواک به آنها قول داد که در صورت چنین تقاضای تخفیف های ویژه در مجازاتشان منظور می شود . اما آنها فقط پوزخند زدند . قهرمان در شکنجه گاه یک کلمه بیشتر نمی داند :

— " نه "

و این آخرین حربه اوست . کلمه " نه " در زندان و شکنجه گاه تداوم سنگراست . وقتی هیچ وردی بهمن مبارزان کارگرنیفتاد ، ساواک از رد یگری وارد شد . به گسرخ پیشنهاد شد که دامون پسرش را در یک ملاقات خصوصی بپذیرد . اما گسرخ به این پیشنهاد هم جواب منفی داد . ساواک اصرار کرد ، گسرخ با سماجت گفت : " نه " .

و این نه را در شرایط روحی ای گفت که اشتیاق دیدن دامون تا مغز استخوانش را میسوزاند . همه سلولهای وجودش فریاد زنان نام دامون را تکرار میکردند . اما شاعر میدانست که ساواک میخواهد از دامون برای او یک دام بسازد . دامون تنها نقطه ضعف او بود . تنها موجودی بود که میتواند حصار سرسختی گسرخ را بشکند و او را به لریزه درآورد . دامون میتواندست و سوسه زنده ماندن و گریز از مرگ را در او پیدا رکند . در موقعیتی که او مرگ را بعنوان یک وظیفه قبول کرده بود ، دامون شور و وعده زندگی بود .

گسرخ با تلخی بغض آلودی گفت : " نه " .

گسرخ و دانشیان در سحرگاه بیست و هشتم بهمن ماه ۱۳۵۲ تیرباران شدند . اما حتی خبر مرگ آنها اعلام نشد . روزنامه آنها نوشتند : حکم دادگاه تجدید نظر درباره گسرخ و دانشیان ابرام شد .

از اجرای این حکم بی آبرو و حرفی میان نیامد . آنها خیال میکردند میتوانند جسد شهدای خلق را از او پنهان کنند ، ولی گسرخ به حکمت راهی که میبرد و قوف کامل داشت که پیش از مرگش سرود :

تورفتی

شهرد رتوسوخت

باغ د رتوسوخت

اما دود سنت حوانت

— بشارت فردا —

هرسال سبز ميشود

و با شاخه های زمزمه گرد ر تمام خاک

گل میدهد

گلی به سرخی خون



اولین وظیفه من پس از شهادت رفیق گلسرخی ، دیدار از تیم او ، فرزند مردم ، دامون بود . من میدانستم که خسرو با یک عشق عصبی و جنون آمیز با دامون پیوند داشت . میدانستم که دامون کوچولو با آن چشمهای درشت و غمزده و موهای صافی که مثل یک بچه گربه ملوس توی صورتش میریخت ، این توانایی را داشت که در یک قطره اشک خود قهرمان خلقی ما را غرق کند و بایک بوسه و لبخندش او را به معراج ببرد .

چشم که به دامون افتاد قلمم فروریخت . این گلسرخی کوچولو نمیدانست . . . او نمیدانست که چه اتفاقی افتاده . نمیدانست چه جواهری از دست رفته . آه ، اگر بفهمد . اگر بتواند بفهمد
خاطره ها خاطره ها ناگهان زنده شدند ، منفجر شدند و در زخم آتش بازی پراکند شدند
درواری مه خشکی که چشمهایم را میسو زاند ، طرح کمرنگ خسرو ظاهر شد ، بالبخند ی که انگار بر لب های او ابدی شده ، لبخندی که تفسیر بیفرنجی از تمسخر و فرور و وسبکالی و دوست داشتن بود .

دامون . . . خسرو . . . گذشته . . . حال . . . بی زمانی . . .

خاطره ها به تلاطم افتاده بودند ، اما زخم مغشوش و سرسام گرفته بود :

— خسرو تازگی شعری نگفته ای ؟

— یک بغض توی سینه ام هست که اگر ترکد کاش زود تر ترکد و خلاصم کند

خسرو را به چوبه اعدا می بندند . هنوز لبخند میزند . رفیقش را نشیانی را زود ترا زاویه چوبه بسته اند . حالا دارند دستمال سفیدی را که از چرکی و کهنگی به زردی میزند به چشمهایش می بندند . خسرو است که حرف میزند :

— می ترسی ؟

دانشیان شانهایش را بالا میاندازد :

— وقت فکر کردن به ترس را ندارم .

خسرو با یک نفس عمیق هوای تازه و شاداب سحر را با عطر حریصانه ای می بلعد . سربازی که چشمهای دانشیان را می بست از کار خود فارغ شده و بطرف خسرو میآید .

این خسرو است که حرف میزند :

— داداش ، چشمهای مرا ببند . میخوام طلوع خورشید را تماشا کنم .

و بانگ هس به گوشه آسمان بازگذازد اولین نفس های گرم آفتاب برافروخته و نارنجی شده ، اشاره

میکند .

. موجهای خاطره یکی پس از دیگری میآیند ، زیر و رو میشوند ، می شکنند ، محو میشوند و

دوباره ظاهر میشوند .

خسرواست که حرف میزند :

— دلم برای کوچه پس کوچه های جنوب شهرلك زده . يك هفته كه به گود باغ چالی ، قلعه كوران ، نازی آباد و جوادیه سرنیزم ، احساس گنگی و كری و كوری میکنم " .

همان فرنج سبزخ نمای امریکائی را به تن دارد . بانا خنهایش سبیلش راشانه میزند :
— من خیال میکنم الكی در شمال شهر پرسیه میزنم . ریشه های من توی زمین های خانی آباد وشوش و میدان غاراست " .

فوران گذشته ها . . . فرورفتن در اعماق نیمه تاریك ضمیر . . . خود را از قید و منطق زمان رها ندن . . . رها شدن ، رها شدن در فضای نرم و غبار آلودن هن و وهم و خیال . . . خسرو و خمگین است . دادگاه نظامی از برق سرنیزه سربازانی که دورتاد و رایستاده اند ابهت مضحکی برای خودش ساخته است .

— صدای من این دیوارها را خواهد شکافت . شما نمیتوانید این صدا را مثل جسد سوراخ سوراخ شده من در خاک پنهان کنید . . . " .
قیافه دامون مثل يك شب دادگاه را میپوشاند . گیسوان بلند عاطفه در میدان تیرچیتگر از باد صبحگاهی موج میزند .

— آتش . . .

لوله های تفنگ قلب خسرو را نشان نمیگیرند . گلوله ها مانند پرند ه های آتشین به پرواز در میآیند شقایق های سرخ روی سینه خسرو شکفته اند . . .
— وقتی يك چریك ، يك توده ای ، يك مجاهد بخاك میافتد چطور این مرد میتواند این طور آرام و خون سرد توی خیابان قدم بزنند و سر سفره لقمه های چرب و بزرگ بردارند ؟
صدایش به آما یوسانه ای میماند .

— مگر به آنها مربوط نیست ؟ چرا ککشان نمیگزد ؟ چرا بروی خود شان نمیآورند که برای هر قطره خونی که بریزد ، آنها هم مسئولند " .
کمتر بروی ناامیدی در صدای خسرو حس میشود . این حرف شعاراوست که هیچوقت از پرواز نمیایستد :

— هر نو میدی يك شکست است . مبارز اگر خودش را بنومیدی بسیار سنگرش را خیالی کرده " .
لوله های تفنگ با چشعهای مهیبشان به سینه خسرو خیره شده اند .
— آتش . . .

دامون دارد گریه میکند . باد گیسوان بلند عاطفه را در سراسر میدان پخش میکند . این پیرزن کیست که صورتش را توی دستهای چروکیده اش پنهان کرده و شانه های استخوانیش از هق هق گریه تکان میخورد ؟

این صدای قهقهه خسرو نیست ؟
موجی از خون به صورت خسرو میپاشد . . . شقایق های سینه خسرو گل داده اند . . . گل داده اند . . .

صدای نرم و کود کانه دامون اشباح و خاطره‌های پریشان رام تاراند . هذیان فکری تمام شده است . این دامون است که روی زانوهای من نشست .
 خسرو چقدر دلش میخواست برای آخرین بار این قیافه تسکین دهنده را ببیند و این گونه های گوشتالود و ابریشمی را ببوسد .
 چرا در شب پیش از اعدام هر چه اصرار کردند حاضر نشد دامون را ببیند . حالا معنی این کار را من فهمم حالا میفهمم

سیامک

چین مائوئیستی به جلادان شیلی کمک میکند

مجله " سیگنال " منتشره در برلن غربی درباره پشتیبانی همه جانبه گروه مائوتسه وون از جلادان شیلی مقاله‌ای منتشر کرده که در آن از جمله گفته میشود :
 " در پایان سال ۱۹۷۳ دولت چین اعتبارات هنگفتی به حساب صدور مرسد را آینده از شیلی به چین در اختیار رژیم پینوشه گذارد ، تا خونتای شیلی بتواند به مشکلات مالی خود فائق آید طی سال ۱۹۷۴ ابرازا امینان و اعتماد درباره دوستی مائوتسه وون با پینوشه بحدی بود که معاون وزیر امور خارجه خونتای شیلی —
کلاود یوکولیاوس طی اظهارات خود در مصاحبه مطبوعاتی مناسبات بین شیلی و چین را یک مناسبات " بسیار عالی " ارزیابی نمود کولیاوس همچنین گفت که دولت چین از طریق سفارت خود در سانتیاگو به اقدامات فعالی دست زده و خونتا هم در پکن به همین نحو عمل میکند " .

در این مقاله درباره گسترش بیشتر مناسبات رهبران چین و خونتای شیلی و ارسال اسلحه چین به شیلی گفته میشود :

" در آینده نزدیک یک هیئت نمایندگی در سطح عالی از جمهوری توده ای چین — به سانتیاگو خواهد رفت . این هیئت با رژیم پینوشه موافقت نامه ای امضا خواهد کرد که در آن ارسال سلاحهای چینی به خونتای فاشیستی پیشبینی شده است " .

مجله " سیگنال " تاکید میکند : بدین ترتیب رهبران پکن در راه پشتیبانی مستقیم از خونتای شیلی گام نهاده اند .

خیمه شب بازی انتخابات!

سرانجام پس از چند ماه جارجونجال وهیا هوخیمه شب بازی انتخابات به پایان رسید و ۲۶۸ نماینده شوراسی سناتور، "انتخابی" شسته رفته واتوکشید ه سرازصدن وقها بیرون آورد تا بر کرسیهای د ومجلس تکیه زنند و یکصد ابگویند: چه فرمان قانون چه فرمان شاه! و آنچه شاه دستور میدهد لباس قانونی بهوشانند! گزارفهنیست اگرگوئیم که در تاریخ مشروطیت ایران اینگونه انتخابات سابقه نداشته و رنوع خود شاه انتخاب است!

در بسیاری ازادوارانتخاباتی، انتخابات آزاد نبوده وتوده های مردم در آنها نقشی نداشته اند، یامانند دوره رضاشاه اصلا سروصدائی از انتخابات در بین نبود وشاه شخصانمانند گان راتعیین میکرد وبفرمانداران وشهربانها ابلاغ میشد که انجمن های انتصابی تشکیل دهند وبی در سر نامزد های شاه از صندوق هائی که خود شان پرمیکردند بیرون بیورند. آنها هم بی چون وچرا بدون اینکه مزاحم توده مردم شوند کار را به پایان میرسانند. یا اینکه نفوذ الهاولدارها با اعمال نفوذ در دستگاه دولتی، با خرید آراء، بانواع تقلب و با ایجاد احزاب خلق الساعه کمتها برای دوران انتخابات تبوجود میآیند و ابزاری برای رسیدن بکرسی های نمایندگی بودند، صندلیهای مجلس یا مجلسین را اشغال میکردند. در این حالت باز هم اکثریت مردم که میدانستند نمایندگان واقعی آنها بعلت د خالت دولت و در بارو اعمال نفوذ ها پیروز نخواهند شد، وارد مبارزه نمیشدند و کسی هم بکار آنها کاری نداشت، تنها نفوذ البها کشاورزان را بازورکد اخیان یعنی نمایندگان محلی دولت و ارباب وهمچنین آنها که نان وآبشان درد ستنامزد ها بود، به پای صند وقها می آوردند تا برگهائی را که در دستشان میگذاشتند بصند وقها بریزند. بهرحال در هر دو صورت اکثریت مردم مجبوریدان رای و شرکت در ماجرای ننگین انتخابات نبودند. اما حالا بدستور شاه همه افراد صاحب رای عضو "حزب واحد رستخیز" هستند و دبیرکل انتصابی این "حزب" هویدا از آنها خواسته است که به "وظیفه حزبی" خود عمل کنند و ناچار باید به پای صند وقها بروند و بمنامزد های د ستوری برخلاف عقیده ومیل خود رای بدهند! این است تفاوت این دوره با دوره های سابق که در بالا ذکر شد. آنوقتها هم انتخابات آزاد نبود، اما ندان رای برای بسیاری آزاد بود ولی حالا هیچ جور آزادی نیست. باین جهت شاه انتخابات است!

تدبیر تازه شاه

حقیقت اینست که شاه همه جور "انتخابات" را آزمایش کرد: از "انتخابات بی حزبی" تا "انتخابات د حزبی" و در هر دو حال آنجور که دلش میخواست کار از آب درست در نیامد، "انتخابات بی حزب" از یکسو موجب مزاحمت در بارو دولت و با افتضاحات همراه بود و از سوی دیگر با وجود اختیارات وسیعی که باد ستبر بقانون اساسی بشاه دادند، در مجلسین گانه و بیگانه مقامتهائی از طرف پاره ان از نمایندگان "بر اساس منافع خاص آنها در مقابل لوایح دولت بوجود میآید و خاطر ملوکانه را میآزرد. بیکار هم کاربرد انجا رسید که شاه از جاد رقت ومجلس رانمحل کرد و بار دیگر ماجرای انتخابات تجدید شد! برای پایان دادن باین وضع وحفظ ظاهر شاه دستور داد که دوحزب بسازند ونقش آنها را هم شخصاتعیین کرد. اما با اینکه این دوحزب، "مردم" و "ایران نویسن"،

ساخته خود او بود ، هنگامی انتخابات ویا اجرای نقش اکثریت و اقلیت در مجلسین گاه فراموش میکردند که آنها فقط بازیگر هستند و باید حد و مرز کار خود را بدانند . بازی مبارزه انتخاباتی گاه جنبه جدی بخود میگرفت و شبیه سازی اقلیت و اکثریت در مواردی با فاشی تناقضات درونی قشرهای طبقات حاکمه میکشید . شاه چندین بار کوشش کرد که احزاب خود ساخته را بجای خود بنشانند و آنها را با شلاق انتقاد های شاهانه رام کند . اما در عمل دیده که این بازی هم اشکنک و سرشکستک دارد ! سرانجام مصمم شد که ۳۵ زبازی چند حزبی هم چشم بپوشد .

داستان " حزب رستاخیز " و " انتخابات "

راستش را بخواهید شاه اصلا بمجلس و سازمانهای توده ای ، و لواسمی ، و لوشه ساخته عقیده ندارد . او حکومت دیکتاتوری ، آنها را از نوع فاشیستی را بهترین رژیم برای طبقات حاکمه میدانند . با " مشروطه بازی ، یا " حزب بازی " و با " دموکراسی بازی " از بیخ مخالف است و آنها را بحال خود و طبقات استثمارگر غضرمیداند ! ولی خود را ناچار می بیند که رژیم فاشیستی را یک جوری با مشروطه هفتاد ساله که مولود قانون اساسی است رنگ آمیزی کند . شاه از بهمن ۲۷ علیه قانون اساسی قیام کرد و بتدریج تابعه از کودتای ۲۸ مرداد باد ستبردهای مکرر اختیارات خود افزود تا آنکه آترابه شیرینی بی یال و دم و واشکم تبدیل کرد و فقط اسمی از آن باقی گذاشت . اگرچه این اسم هم مورد پسند او نیست و بهر حال میتواند روزی مزاحمت فراهم کند اما چاره ای ندارد جز اینکه آنرا نگه دارد ، زیرا اگرچه از نظر داخلی فرمان او بازور سر نیزه سواک مردم تحمیل و هر صدائی با گلوله و زندان خفه میشود ولی از نظر خارجی که حکومت ایران را مشروطه میدانند و میخواهند که قرارداد های تحمیلی آنها پایه " قانونی " و محکمی داشته باشد و پیابند بتصویب آنها از طرف مجلسین هستند ، ناچار باید شکل ظاهری مشروطه را نگهدارد . این تناقضی است که رژیم فاشیستی ایران بدان دچار است . برای حل این تناقض و آسوده شدن از شر یا زمانده قانون اساسی است که شاه با " نبوغ خود " راه حل یک حزبی ، آنها بمعضویت تمام مردم ایران را پس از سالها تجربه یافته است . " حزب رستاخیز " مولود چنین فکری است ! از آن برای تبلیغ ایدئولوژی فاشیستی شامیتوان استفاده کرد ، مردم را زیر عنوان " عضویت " آن میشود " تجهیز " کرد و از این سو بان سوکشید . در انتخابات هم که هر چهار سال یکبار انجام میگردد باید از آن برای ایجاد مجلسین گوش بفرمان و یکپارچه " حزبی " بهره برداری نمود . گرچه این " حزب " نوزاد هنوز دست پانگرفته و جانیا فتاد ولی از جانب شاه ماموریت یافت که کار " انتخابات آزاد " را انجام دهد و مجلسینی یک حزبی بوجود آورد ! باین ترتیب خیمه شب بازی شاه انتخابات بر اساس افکار و ستورات شاه بکارگردانی هویدا د بپرکل " رستاخیز " آغاز شد .

جریان انتخابات شاهانه

برای آنکه نتیجه انتخابات از همان آغاز معلوم و طبق " نیاتملوگانه " باشد اعلام گردید که چون همه مردم عضو " حزب واحد " هستند نامزد های نمایندگی شور و سانرا " هیئت اجرائی حزب " تعیین خواهد کرد ، بدین ترتیب یکبار ه حق نامزد شدن و نامزد کردن از همه مردم بطریقی " حزبی " سلب شد ! سپس این " هیئت اجرائی " ریاکارانه اعلام نمود که هر کس میتواند خود را نامزد نامزدی کند منتها " هیئت معتمدان " هر محلی یعنی " معتمدان دولت و سواک " باید صلاحیت او را تایید کنند . آخر سر فرستی از اساسی تمام این اشخاص به هیئت اجرائی " حزب واحد " فرستاده شد که بقول شاه برقم ۷۵۰۰ نفر رسید . این نکته را باید گفت که در جریان رسیدگی " هیئت معتمدان " نمایندگان " هیئت اجرائی " برای جلوگیری از هرگونه " بیعدالتی " ویا بهتر بگوئیم برای اینکه

مبادا اشخاصی " نایاب " از هفتخوان ساواک و " هیئت معتمدان " بگذرند و در ردیف نامزدان نامزدی قرار گیرند ، بسراسر کشور اعزام شدند . سرانجام خود " هیئت اجرائی " به صلاحیت این ۷۵۰۰ نفر رسیدگی و از بین آنها اشخاص مورد نظر را برای نامزدی ، بتعداد ۶۵۰ نفر برگزید (برای هر کرسی از ۲ تا ۳ نفر) و حظ بطلان بر روی نامزدی هزاران نفر دیگر کشید ! در حقیقت کار " شاه انتخاب " بالین گزینش پایان یافت و هدف اصلی بدست " رهبری " حزب که در رأس آن شاه قرار دارد بدست آمد . سپهر نوبت آن شد که مردم را بر روی صحنه بازی انتخابات " آزاد " بیاورند .

برای اینکار هویدا بعنوان دبیرکل " حزب واحد " آستین ها را بالا زد ، از شهری بشهری و از یاری بدیاری پرواز کرد و درباره " آزادی انتخابات " داد سخن داد ! چشم ها و گوشه های " آریامهر " ، یعنی سازمان بازرسی شاهنشاهی برای تامین " آزادی انتخابات " راه افتادند تا چهارچشمی جریان کار " انتخابات " را بنگرند ، مبادا بازیگری دست از پا خطا کند و خاطرات طر همایونی را از زده سازد ! بازرسان " حزب رستاخیز " و وزارت کشور نیز بیگانه نشستند . آنها هم بمتکد و افتادند و مانند دبیرکل از حوزه ای بحوزه دیگر پریدند و فریاد کشیدند که مردم بشتابیدند " انتخابات آزاد است " ! آنها از خود چیزی در دنیا آورده بودند ، بلکه این گفته شاه را در اجتماع " اندیشمندان " نشخوار میکردند که " انتخابات صرفا برآراء مردم متکی است ! "

راد یوتهران نیز هر روز نوعی درباره " هیجان و فعالیت زنان و کارگران و دهقانان " کپی می نهایت است " باد ربوق انداخت و گوش فلک را کر کرد . هزاران حوزه ثبت نام برای صدور " برگ انتخاب " در سراسر کشور گشایش یافت و هزاران نفر از ماوران ساواک و " انتظامی " ماور شدند تا مردم را بزور تهدید از اول تا ۲۸ خرداد باین حوزه ها برانند . هر چه روز ۲۸ خرداد نزدیکتر میشد فشار این ماوران بر مردم افزایش مییافت و برآمار شرکت کنندگان نیز بطور عجیبی می افزود ! مثلا روز ۲۶ خرداد راد یوتهران اعلام کرد که در سراسر کشور بیش از ۴ میلیون ونیم نفر برگ انتخاب " دریافت کردند و روز ۲۸ یعنی در فاصله دو روز همین راد یوگت که تعداد برگهای " انتخاب " صادر شد ۱۲ هزارمزد ۱۲ میلیون گذشت ! باید گفت که یا معجزه ای روی داده و یا اینکه من باب احتیاط چند میلیون برگ انتخاب را یکباره در اختیار کارگردانان گذاشته اند تا از یکسوم شماره شرکت کنندگان را مصنوعا بالا ببرند و از سوی دیگر در مورد لزوم از آنها برای نامزد های مورد نظر خود متقلبان به بهره برداری کنند ! درباره شماره گیرندگان " برگ انتخاب " راد یولندن خبر داد که تمام کوشش ها و تهدید های که در انتخابات کردند بیشتر از ۴۰٪ از صاحبان رای در انتخابات شرکت نکرده اند . راد یوتهران ناچار شد این خبر را تکذیب کند و آموزگار وزیر کشور رئیس ستاد کل " انتخابات " اظهار کرد که شماره شرکت کنندگان به ۷۰٪ رسیده است !

تقلید و تقلب !

از روی اخبار روزنامه ها و گفتارهای راد یوتهران معلوم میشود که در " انتخابات " متقلبانه شاهانه نامزد های بسیار شایسته " حزبی " نیز انواع تقلب ها را بکار برده اند که چند نوع از آنها را ذکر میکنیم :

- ۱ - گروهی از نامزد ها با استفاده از سوابق ذهنی مردم چنین انتشار دادند که کار آنها از ————— پایان یافته و انتخابشان قطعی است و رقبای آنها فقط برای حفظ ظاهر و روز شعرتامزده شده اند . استفاده از این نوع تقلب تا آنجا دامنه پیدا کرد که شاه و هویدا و دستگاہهای تبلیغاتی اجبارا بدان اعتراف و نامزد های خود ساخته را به " مجازات " تهدید کردند . شاید هم گناه آنها این بود که کماز روی دستیاچگی سری رافاش ساخته اند ! ۲ - عده ای از نامزد ها بوسیله دلان انتخاباتی دست بخیرداری زده اند . ۳ - مقداری " برگ انتخاب " تقلبی چاپ و برای استفاده هنگام رای آماده

کرده اند . ۴ - عده ای از نامزد ها با فرمانداران و اعضای انجمن های " نظارت " بسود خود بند و بست کرده اند . روزنامه اطلاعات ۲۴ خرداد خبر داد که " فرماندار کرمانشاه برکنار شد . بخشدار مردود شد و ۷ نفر دیگر با اتهام صدور کارتهای الکترونیکی دستگیر شدند . در بارزسی از منزل ، حمزه زارع حدود سیصد کارت الکترونیکی کشف شد . متهمین با استفاده از شناسنامه های جعلی و اثر انگشت تعدادی کارت الکترونیکی صادر کرده اند " . روزنامه کیهان ۲۴ خرداد در صفحه اول با خط درشت نوشت : " امروز تا ابرجدیدی اتخاذ میشود تا از خرید و فروش رای جلوگیری شود " . همین روزنامه نوشت که " . . . بر اساس گزارش هاییکه بمركز رسیده است چند نامزد انتخاباتی در صدد جمع آوری کارتهای الکترونیکی هستند . وزارت کشور اعلام نمود که از کار این افراد جلوگیری خواهد کرد . . . " . انصافا باید گفت " جلوگیری از تقلبات نامزد های حزبی که پایه آن ها بر تقلب شاهانه قرار گرفته و برای ریاکاری و عوامفریبی جزئی از آنرا خود دستگاه بر ملا کرده بی انصافی است ! این ها کاری جز تقلید از شاه رهبر خود نکرده اند که الناس علی دین ملوکهم . ۵ - امروز که روز چهارم تیسر است و چهار روز است که آراء تهران را می شمارند هنوز شمارش آراء به پایان نرسیده است ! چرا ؟ برای اینکه شماره آراء موجود در صندوقها بیش از شماره " برگ های انتخابی " است . معلوم میشود که نامزد های " برجسته حزب واحد " با همدستی ناظران انتخاباتی شاه ، مقداری آراء بدون ثبت نام به صندوقها ریخته اند ! روزوم تیر را یولندن این جریان را بر اساس اخبار تهران منتشر کرد .

مردم و انتخابات شاه فرموده

در کشوریکه بقول سعدی سنگه ها را بسته و سگها را رها و با اعدام و شکنجه و زندان نفسهاراد ر سینه ها خفه کرده اند ، مجالی برای ابراز نظر آزاد مردم وجود ندارد . مردمی که شب می خوابند و صبح همینکه چشم باز میکنند خود را عضوماد رزاد حزبی شاه فرموده می یابند و زیر نظر هزاران مامور عذاب با تهدید بحوزه های " انتخاباتی " رانده میشوند ، امکانی برای مقاومت علنی ندارند . شاه هنگام ایجاد " حزب رستاخیز " میلیونها مردم ایران را که بخوانند از شرکت در آن خود داری کنند بنا بودی بزندان ، به اخراج از میهن و محرومیت از حمایت قانون تهدید کرده و با اعمال وحشیانه سازمان " امنیت " خود نشان داده که از هیچ جنایتی روگردان نیست و اینک این " حزب " است که با اتکا به چنین تهدیدی مردم را بشرکت در بازی انتخاباتی مجبور میکند . اما با اینحال باید گفت که طبق آخرین آمار (ستاد انتخاباتی) ۴۸ درصد مردم با وجود این تهدیدش بشرکت در این خیمه شب بازی نداده اند . عده ای هم یا از روی زیرکی و یا سادگی و بی خبری در راه پیود مصاحبه با خبرنگاران واقعیت مسخرآمیز و چندش آوری این " انتخابات " را افشا کرده اند . روز ۲۹ خرداد رادیو تهران با زنی که " برگ انتخاب " گرفته بود مصاحبه کرد و از او پرسید برای چه میخواهی رای بدی ؟ " ت " اوجواب داد : برای اینکه میخواهم بگرهلا بروم . از او پرسید ند چه رابطه ای بین شرکت در " انتخاب " و گرهلا رفتن هست ؟ گفت آقا اگر رای ند هم بمن گذرنامه نخواهند داد ! یکی از خبرنگاران از خانمی پرسید برای چه آمده ای ؟ گفت آقا والله من خود نمیدانم ! مخابرات یوههران خبر داد که " آقای آقائی آمد م حوزه انتخاباتی و کارت الکترونیکی خود را پاره کرد و رفت ! " دستگاههای جهنی رژیم فاشیستی شاه بنا بر زسی و مراقبت در صحت " انتخابات " دستور داده اند که علاوه بر " برگ انتخاب " شناسنامه هم باید همراه داشت تا مهرانجمن بدان بخورد و معلوم گردد که صاحب آن رای داده است یا نه . بدین طریق " حزب رستاخیز " بوسیله سازمانهای گوناگون دولتی میتواند اعضای مادران را که سرافرازمانش پیچیده اند کنترل و آنها را با شکل گوناگون دچار زحمت و مجازات کند علاوه کنیم که انتشار مصاحبه های فوق و اخبار تقلب در انتخابات را بوسیله راد یو بجو باید فقط میتوان به کوشش

ناشیانهای برای پوشاندن واقعیت نفرت انگیز این خیمه شبزاری حمل کرد .

علاوه بر خود داری ۴۸ درصد مردم از شرکت در این صحنه سازی سه تظا هر ضد رژیم لکننگ تازه ای برجبین این "انتخابات" زد : دانشجویان دانشگاه تهران روز ۱۵ خرداد که مصادف با روز کشتار تبریکرمانه هزاران نفر از مردم تهران بدست دژخیمان شاه بود دست بتظا هر زدند و علیه رژیم خود کامه و فاشیستی ایران شعار دادند ، در شهر مزد هبی قم گروهی از طلاب و روحانیان نیز بیاد ۱۵ خرداد تظا هر کردند و عده زیادی از مردم بدانها پیوستند . این تظا هرات که موازی با سروصدای چاکران شاه دازیه "آزادی انتخابات" انجام گرفت مانند همیشه بدست ماموران ساواک و کماندوهای شاه بخاک و خون کشیده شد . عده ای مجروح و دهها نفر از دانشجویان و روحانیان و مردم قم بشکنجه گاههای ساواک برده شدند . یار د یگرو روحانیان و مردم قم برای اعتراض باین عملیات در مناشانه بتظا هر پرداختند و ماموران "امنیتی" جنایات خود را تکرار کردند . بدین ترتیب "انتخابات" شاه فرموده در محیطی پراز ترس و هراس ، پراز تقلب و تزویر و همراه با هجوم و حمله بدانشجویان و اهالی شهر قم پایان یافت !

چهره نمایندگان و داوری شاه

از یک نظر بیفهرست نامزد ها و از یک نگاه با ساسی "انتخاب شدگان" روشن میشود که بیشترشان همان چهره های زشت و منفور شناخته شده پیشین هستند : پولداران ، زمینداران ، همکاران ساواک و نوکران مارکد امریالیسم . نیکپورها ، شریف امامیا ، قوام زاده ها ، فرزندان افسران ارتش و آزمونهای نمونه های از این نمایندگان " ملی " هستند . عده ای نیز از چهره های تازه ای هستند که بعنوان کادرهای جوان در دستگاه حاکمه باید بدانها نگریست . آنها باید زیر دست پالان سابیده ها برای جانشینی از کار افتاده ها پرورش یافته و آماده خدمتگذاری بطبقات حاکمه شوند و ضمناً بمجالس دستوری قنایه ای جوان و مدرن بدهند .

روز و دو تیرماه شاه ضمن ابراز خوشنودی از جریان "انتخابات" نظر خود را درباره "انتخاب شدگان" بدین نحو ابراز کرد که آنها افرادی "منضبط و مطیع" هستند . با این داوری ، شامیکبار ه هدف خود را از "انتخابات یک حزبی" بروی دایره ریخت : "انضباط" و "اطاعت" ! اطاعت از کی ؟ اطاعت از دیکتاتور و "انضباط" در اجرای فرمانهای او ؟ بدین طریق معلوم است که خیمه شبزاری "انتخابات" با وجود همه جار و جنجال ها و مانورهای هادی جز تحکیم هرچه بیشتر رژیم فاشیستی شاه رانداشته است .

داوری حزب ما

حزب ما با داوری خود را در اعلامیه کمیته مرکزی مورخ ۱۵ خرداد چنین اعلام کرد : "حزب توده ایران صحنه سازی ننگین و نفرت آور "انتخاباتی" را با قید هرگونه اثر قانونی میدانند و آنرا بشدت محکوم میکند . در این اعلامیه بد رستی گفته شده که هدف از این "انتخابات" آنست که " میدان ترک تازی برای حکومت فردی شاه در محیطی خفقان آور و مرگ زا هر چه بیشتر باشد . شاه با پایمال کردن ابتدائی ترین حقوق انسانی مردم ، خلقهای ایران را بزنجیر کشیده و بعقیده خود "مطیع" کرده است اما چه کسی نمیداند که خشم و نفرت مردم ایران نسبت باور و افزون و مبارزه برای سرنگون کردن رژیمش شعار مشترک هممنیروهای ملی و د استعماری ایران است . برای من نیروهاست که برای اجرای این شعار مشترک قطع نظر از هرگونه اختلافات عقیدتی در صف واحدی متحد و مشترکاً آتش مبارزه را تیزتر کنند و به تجزیه نیروها که تنها بسود دیکتاتور ایران است پایان بخشند . ا . گویا

صحنه مبارزه و شیوه مبارزه

حزب طبقه کارگر را خود حزب باید انتخاب کند

در نبرد حیاتی و سهمگینی که بین نیروهای انقلابی و ضدانقلابی در جریان است، انتخاب صحنه مبارزه و شیوه مبارزه حائز اهمیت فراوانی است. اهمیت مسئله در اینست که اگر نیروهای انقلابی صحنه مبارزه و شیوه مبارزه را بدستی انتخاب و به ضدانقلاب تحمیل کنند، گام نخستین را در راه پیروزی خود برداشته اند و اگر ضدانقلاب موفق شود صحنه مبارزه و شیوه مبارزه را، علیه تمام و آماجگی نیروهای انقلابی، به آنها تحمیل کند، نیروهای انقلابی در آن صحنه و با آن شیوه با شکست روبرو خواهند شد. و از آنجا که حزب انقلابی طبقه کارگر نیروی پیشاهنگ جنبش انقلابی است، مسئولیت اساسی در این زمینه برعهده اوست. اوست که از یکسوی صحنه مبارزه و شیوه مبارزه را در برابر ضدانقلاب انتخاب کند و بوی تحمیل نماید و از سوی دیگر باید سایر نیروهای انقلابی را برای این انتخاب قانع و جلب کند.

در شرایطی مانند کشور ما که در جنبه نیروهای انقلابی متاسفانه هنوز پراکندگی و نفاق حاکم است، اهمیت و حساسیت مسئله بیشتر میشود. حزب توده ایران، حزب طبقه کارگر ایران، با درک این اهمیت و این مسئولیت است که در حل درست مسئله انتخاب صحنه مبارزه و شیوه مبارزه کوشاست.

صحنه مبارزه

مبارزه برای تحول بنیادی جامعه تمام شئون زندگی جامعه را دربرمیگیرد. بسخن دیگر صحنه ای از زندگی نیست که مبارزه بین نوکینه، بین نیروهای انقلابی و ضدانقلابی در آن وجود نداشته باشد. ولی با اینکه مبارزه در تمام صحنه های زندگی جریان دارد، و با اینکه مبارزه در هر صحنه بجای خود لازم و در سرنویشت نهایی پیکار موثر است، با اینهمه صحنه های گوناگون مبارزه در لحظه معین اهمیت وحدت و شدت یکسانی ندارند.

برای حزب توده ایران ملاک اهمیت وحدت و شدت یک صحنه مبارزه در لحظه معین آنست که مبارزه در این صحنه تا چه حد منعکس کننده وظائف اصلی و مبرم مبارزه در لحظه معین است و تا چه حد به انجام این وظائف اصلی و مبرم کمک میکند. بسخن دیگر حزب موظف است که اولا اهمیت وحدت و شدت صحنه های مبارزه را بدستی ارزیابی کند. ثانیا متناسب با اهمیت وحدت و شدت هر صحنه مبارزه نیروهای انقلابی را متوجه آن سازد. ثالثا و مهمتر از همه اینکه صحنه اصلی مبارزه را، که بوسیله آن قاطع تر، آسان تر و سریعتر میتوان بر ضد انقلاب ضربه وارد آورد و نیروهای انقلابی را بهتر، آسان تر و سریعتر میتوان در راه انجام وظائف اصلی و مبرم به پیش برد، بدستی تشخیص دهد و عهد نیروهای انقلابی را متوجه آن سازد.

در انتخاب صحنه مبارزه، حزب با دشواریها و خطرات چندی روبروست:

— ممکن است خود حزب در انتخاب صحنه اصلی مبارزه در نتیجه اختصاص عمدتاً نیروهای انقلابی به این صحنه اصلی دچار اشتباه شود و

— ممکن است حزب در ا دشمن بیفتد و در صحنه ای وارد مبارزه اصلی شود که از طرف دشمن انتخاب شده و صحنه اصلی نیست . فراموش نباید کرد که ضد انقلاب هم در این زمینه بیکار نیست . ضد انقلاب هم در مبارزه بر ضد نیروهای انقلابی میکوشد صحنه ای را انتخاب کند که بنا بر ارزیابی او نیروهای انقلابی در آن ضعیف اند و اوقوی . ضد انقلاب هم میکوشد مبارزه بر ضد نیروهای انقلابی را در صحنه ای انجام دهد که به صورت واقع تر ، آسان تر و سریعتر میتوان بر نیروهای انقلابی ضربه وارد آورد و موقعیت ضد انقلاب را تحکیم نمود . ضد انقلاب هم میکوشد نیروهای انقلابی را از توجه به صحنه اصلی مبارزه و فرستادن عمد و نیرو به این صحنه بازدارد .

— ممکن است حزب تحت فشار آن نیروهای انقلابی ، که تشخیص و ارزیابی نادرستی از صحنه اصلی مبارزه دارند ، ناآگاهانه و ناخواه ، به صحنه ای از مبارزه کشانده شود که صحنه اصلی مبارزه نیست .

بدینسان صحبت بر سر این نیست که حزب باید صحنه اصلی مبارزه را بدرستی تشخیص دهد و عمد نیروهای انقلابی را متوجه آن سازد . حزب این وظیفه را هم دارد که تلاش ضد انقلاب را برای منحرف ساختن نیروهای انقلابی از صحنه اصلی مبارزه افشا کند و عقیم سازد . حزب باید تحت فشار آن نیروهای انقلابی که تشخیص و ارزیابی نادرستی از صحنه اصلی مبارزه دارند ، قرار نگیرد و بهیچ قیمتی به استفاده از عمد نیروی خود در صحنه های فرعی کشانده نشود . اینک مثال مشخص و نمونه وار بنزیم :

برای سرنگونی رژیم دیکتاتوری شاه وظیفه ای مهم ترومیرم ترازا حیا* سازمانهای حزب توده ایران و کمک به تحکیم و تقویت این پیشاهنگ مارکسیستی — لنینیستی طبقه کارگر ایران و اتحاد همه نیروهای ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری بر پایه یک مشی و برنامه مشترک وجود ندارد . این واقعیت راهر انقلابی صادق که احساس مسئولیت دارد ، درک میکند . زیرا مسلم است که بدون وجود سازمان سیاسی مستحکم و نیرومند طبقه کارگر ، بدون اتحاد همه نیروهای ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری نه سرنگونی رژیم دیکتاتوری شاه امکان پذیر است و نه انجام انقلاب ملی و دموکراتیک .

در چنین شرایطی که نیروهای انقلابی باید عمد نیروی خود را متوجه این صحنه اصلی مبارزه سازند ، می بینید که بحث درباره تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی ایران و بویژه تاریخ حزب توده ایران " گرم " میشود ، و اگر هشیاری حزب توده ایران و سایر نیروهای آگاه انقلابی نباشد ، به مسئله اصلی دراپوزسیون تبدیل میگردد . چرا ؟ منشا* این بحث کجاست ؟ بچه منظور انجام میگردد ؟ چه نتیجه ای دارد ؟

همه نیروهای انقلابی ، و قبل از همه و پیش از همه حزب توده ایران ، معتقدند که بررسی تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی ایران و از جمله بررسی تاریخ حزب توده ایران ، که سهم عمده ای در این جنبش دارد ، برای جمع بندی تجارب جنبش و استفاده از آن برای مبارزات حال و آینده حائز اهمیت جدی است . این وظیفه مهم و در عین حال دشوار و پیچیده است که همباید انجام گیرد و حزب توده ایران خود در انجام این وظیفه پیشگام بوده است و همچنان در انجام آن کوشاست .

ولی دنیرو ، با هدف متضاد ، یکی آگاهانه و دیگری ناآگاهانه ، میکوشند این بررسی تاریخی را ، که مهم و ضرور است ، ولی در شرایط کنونی وظیفه اصلی نیست ، به صحنه اصلی مبارزه تبدیل کنند .

نیروی نخست ضد انقلاب است . ضد انقلاب از علاقه نیروهای انقلابی ، بویژه مبارزان جوان انقلابی ، به دانستن تاریخ جنبش و حزب آگاه است . ضد انقلاب از برخورد ها و ارزیابیهای گوناگون

وگاه متضادی هم که درباره تاریخ جنبش و حزب در بین نیروهای انقلابی وجود دارد ، مطلع است . ضد انقلاب از پیشدادیها و پرخورد های غیردستانه ای که متاسفانه هنوز بخشی از نیروهای انقلاب نسبت به حزب توده ایران وجود دارد ، باخبر است . و بر این اساس ضد انقلاب میکوشد اولا از بحث درباره تاریخ جنبش و حزب - که در آن امکان سفسطه و مغلطه و تحریف و حتی جعل وجود دارد - برای سردرگم ساختن مبارزان جوان انقلابی سو^۱ استفاده کند . ثانیا پراکندگی و نفاق بین نیروهای انقلابی را حفظ و تشدید کند . ثالثا به حیثیت و اعتبار حزب توده ایران در بین سایر نیروهای انقلابی لطمه زند . رابعا نیروهای انقلابی و ویژه مبارزان جوان انقلابی را از توجه به صحنه اصلی مبارزه بازدارد .

نیروی دوم بخشی از نیروهای انقلابی است که در تشخیص صحنه اصلی مبارزه و توقف عمده نیرو های انقلابی به این صحنه اصلی دچار اشتباه است . این قبیل مبارزان فکر میکنند که سرنوشت مبارزه به بررسی تاریخ جنبش و حزب وابسته است ، و اگر مثلا روشن نشود که در ۳۰ یا ۲۵ سال پیش فلان تصمیم و فلان عمل حزب درست بود یا نبوده ، کار مبارزه کنونی برضد رژیم شاه لنگ میماند . متاسفانه باید گفت که نتیجه این هرد و پرخورد در عمل یکی است ، و آنهم منحرف شدن و منحرف ساختن نیروهای انقلابی از مبارزه در صحنه اصلی است . وجه کسی میتواند انکار کند که این نتیجه با اینکه با هدف این بخش از نیروهای انقلابی در تضاد است ، و با اینکه عمل این بخش از نیروهای انقلابی نا آگاهانه انجام میگیرد ، در عمل آب به آسیاب ضد انقلاب میریزد ؟ چمکسی میتواند انکار کند که شور انقلابی ، صداقت انقلابی ، حقیقت جوئی انقلابی و ارزیابی نادرست این بخش از نیرو های انقلابی از صحنه اصلی مبارزه ، آگاهانه مورد سو^۱ استفاده ضد انقلاب قرار میگیرد ؟ و قرار گرفته است ؟

شیوه مبارزه

لنینیسم میآموزد که : استفاده از تمام شیوه های مبارزه در بکار انقلابی نه فقط مفید ، بلکه ضروری است : آن شیوه ای از مبارزه در لحظه معین عمد میشود که بهترین شیوه دیگری میتواند در لحظه معین به پیشبرد امر انقلاب کمک کند . شیوه های مبارزه فقط با تحلیل مشخص شرایط مشخص ، با ارزیابی عینی نیروهای انقلاب و ضد انقلاب بدست میآیند و انتخاب میشوند . حزب انقلابی طبقه کارگر باید آماده و قادر باشد که با تغییر شرایط ، به سرعت شیوه متناسب با شرایط جدید را بپسندد و جاننشین شیوه کهنه سازد . حزب انقلابی طبقه کارگر باید انتخاب شیوه مبارزه را درست خود گیرد نه اینکه به ضد انقلاب واگذارد .

اگر حزب انقلابی طبقه کارگر این آموزش گرانمای لنین را بکار نینندد ، با خطرات زیرین روبرو میشود :

- ممکن است حزب در انتخاب شیوه مبارزه دچار ذهنیگری شود ، شیوه ای از مبارزه را مطلق کند ، سرعت کافی برای تغییر شیوه هسان نشان ندهد .

- ممکن است حزب در دام دشمن بیفتد و آن شیوه ای از مبارزه را انتخاب کند که دشمن به او تحمیل کرده ، بدون اینکه حزب آماده و قادر برای بکار بردن آن شیوه باشد .

- ممکن است حزب تحت فشار آن نیروهای انقلابی ، که شیوه نادرستی از مبارزه را در لحظه معین انتخاب کرده اند ، نا آگاهانه و ناخواه ، به استفاده از این شیوه کشانده شود .

تحقق هر یک از این امکانات به شکست حزب و جنبش انقلابی در لحظه معین منجر خواهد شد . مثال مشخصی بزنیم :

مبارزه چریکی شهری از جانب بخشی از نیروهای انقلابی ایران بعنوان تشهاره سرنگونی رژیم دیکتاتوری شاه در شرایط کنونی اعلام شده است . بنظر می رسد که با تجربه ای که از چند سال مبارزه چریکی شهری در پیش داریم ، تجربه ای که متأسفانه به بهای خون‌دهد مکتبری از شجاع ترین عناصر انقلابی بدست آمده ، نیازی به تکرار تحلیل‌های منطقی و مستدل حزب مادر نادرستی وزبان بخش بودن این شیوه مبارزه در شرایط کنونی باشد . آنچه مهم است یادآوری و تاکید این واقعیت است که بخشی از نیروهای انقلابی در اثر اشتباه در انتخاب شیوه مبارزه زهرزهره دشمن قرار گرفته است . در واقع بیک معنی دشمن از این اشتباه استفاده کرد و شیوه‌های از مبارزه رابه بخشی از نیروهای انقلابی تحمیل کرده است که شکست حتمی این بخش از نیروهای انقلابی را در شرایط کنونی در بر دارد . آنچه مهم است یادآوری و تاکید این واقعیت است که چه می‌شد اگر حزب ما هم در اثر اشتباه و یا تحت فشار این بخش از نیروهای انقلابی و محیطی که دراپوزیسیون غیرتوده ای حکمفرما بود - و هنوز هم تا حدودی حکمفرماست - این شیوه مبارزه را در شرایط کنونی انتخاب میکرد ؟ آیا حزب هم بدون اینکه ضرورت مبارزه ایجاب میکند ، تلفات بیشتری نمیداد ؟ آیا جنبش لطمه بیشتری نمیخورد ؟ آیا جبران این اشتباه و این لطمات و تلفات دشوارتر نبود ؟ آیا پیکار انقلابی در مجموع بفرنج ترود شوارترو طولانی تر نمیشد ؟

صحنه مبارزه و شیوه مبارزه حزب طبقه کارگر را خود حزب باید انتخاب کند

اگر حزب انقلابی طبقه کارگر صحنه مبارزه و شیوه مبارزه را بدستی انتخاب کند ، اگر حزب انقلابی طبقه کارگر صحنه مبارزه و شیوه مبارزه را به ضد انقلاب تحمیل کند و تلاش ضد انقلاب را برای تحمیل صحنه مبارزه و شیوه مبارزه بدنیروهای انقلابی عقیم گذارد ، اگر حزب انقلابی طبقه کارگر در برابر اشتباه سایر نیروهای انقلابی در انتخاب صحنه مبارزه و شیوه مبارزه اصلیت و استحکام نشان دهد ، آنوقت نه تیغ جلاد و نه شمشیر اتهام به چنین حزبی کارگر نیست . حزب توده ایران ، حزب انقلابی طبقه کارگر ایران در چنین راهی است که روبه تکامل می‌رود و با تکامل خود تضمین واقعی برای پیروزی جنبش انقلابی میهن ما بوجود می‌آورد .

منوچهر بهزادی

اتحاد همه نیروهای ملی و دموکراتیک و تشدید مبارزه

شرط بنیادی برای برانداختن رژیم

ضد ملی و ضد دموکراتیک کنونی است

داستان نگاری فارسی به پیش می‌رود

داستان (Epos) و داستانسرایی یک نوع مهم و اساسی در میان انواع آثار ادبی است: زندگی مشخص انسانی، از خلخال چهره‌ها و منظره‌سازیه‌ها، بکلمه توصیف‌ها، استعاره‌ها و تشبیه‌ها، بصورت سجا یا وصال گوناگون، مسائل، تضادها و تنازعات حیاتی منعکس می‌گردد و اشکال بفرنج روند زندگی بشر، بیماری شرح وسط‌های روایی، تحلیل و واگشوده میشود و بدینسان بی‌آنکه داستان‌سرا مجبور شود بر منبر خطابه بنشیند، خود را این نسج داستانی، سخنگوی شیوائی است با دانه‌های پراز حکمت و اندرز روزنها را بشاها و بیدارباش‌ها که افشاگر، معرفت‌آموز، بیدار ساز بسینجند، پرورنده و فرهنگ‌آفرین است.

بیان داستان‌سرا و سبک این بیان و دید ویژه او در شکل‌گیری داستان نقش مهمی دارد زیرا بگفته خردمندانه دنی‌دیده و فیلسوف مادی فرانسوی: "هنرمند اشیا" را با خورشیدی روشن میکند که از آن طبیعت نیست" (۱) در این پیوند دیاکتیکی واقعیت‌عینی از سوئی و ذهن‌آفرینش‌گر هنرمند از سوئی دیگر، البته تقدم با واقعیت عینی است و الا نه‌ضی‌گری در هنر کارا با جاهای باریک و احیاناً لغو می‌کشاند.

برحسب چگونگی تضادها و مسائل مربوط به روند حیاتی انسان، که بناچار در بفرنجی و بیاتفصیل سوژه داستان موثر است، داستان را معمولاً به کوچک (حکایت و قصه)، متوسط (نوول و افسانه) و بزرگ (رمان) تقسیم میکنند.

در مین‌ها داستان‌سرای، اعم از داستانهای حماسی و پهلوانی یا غنائی و عاشقانه، اعم از داستان‌های به‌نثر یا به‌نظم، اعم از کوچک و بزرگ، سابقه و سنت چند هزار ساله دارد. بویژه در دوران پس از اسلام، از جمله با بهره‌گیری از آنچه که در این زمینه پیش از اسلام وجود داشته، آثار گرانبهای در رشته داستان‌سرای از همه نوع بوجود آمده که گنجینه کلاسیک ما را از این بابت تشکیل میدهد. این خود مبحثی جداگانه است و در مورد تحقیق وسیع، زیرا از این جهت هنوز بسیار سخن‌گفتنی گفته نشده و نقد علمی و تحلیل هنری و بررسی فلسفی آثار جللی داستانهای ایرانی هنوز در آغاز آغاز هاست. مثلاً بررسی جالب‌آقای مسکوب از داستان سیاوش که در این او خرم‌تن‌شده نشان‌می‌دهد که در این گنجینه‌ها چه گوهرهای دلا و بیزنهفته است که باید بچنگ خود و اندیشه برآمیخت و عرضه داشت.

از آغاز بیداری ایرانیان و آشنائی آنان با مدنیت اروپائی و از آنجمله داستان‌سرای رشد یافته با خترو بیدایش فرهنگ معاصر ایران بجای فرهنگ کهن سنتی اشکال نوین داستان‌نویسی بتدریج در ادب ما رخنه کرد. این دوران را میتوان بطور خشن (Grosso Modo) بد مرحله تقسیم

1- Eclairer les objets selon votre soleil, qui n'est pas celui de la nature.

کرد. مرحله ای که در داستان نگاری نوع جدید، اسلوب هنری موسوم به "رمانتسیم" غلبه داشت و مرحله دیگری که بتدریج اسلوب هنری موسوم به "رئالیسم" راه خود را میگذشاید. معنای این اسلوبها چیست؟ رمانتسیم بمعنای اضم این کلمه، اسلوب ویژه ای از انعکاس چهره های زندگی است، که طی آن نویسند میگویند، برپایه برخورد ساده شده و باصطلاح "سیاه سفید" بمسئله بفرنج خیر و شر، روابط شخصی و احساسی خود را نیز در مورد حوادث و قهرمانان، ضمن داستان نشان دهد و هرگاه این مداخله احساس و قضاوت نویسند، بر وقت انعکاس فاکت های واقعیت بچربد، احساساتی بودن مطالب (احساس گرائی یا سانسیتی مانتالیسم) بالا میگیرد و در نتیجه داستان بازتاب خون سردانه، عینی و دقیقی از واقعیت نیست.

اما اسلوب "رئالیسم" (که خود در تاریخ انواع مختلفی دارد) اسلوبی است که بنا بگفته معروف فریدریش انگلس: "علاوه بر حقیقی بودن جزئیات، مواظب حقیقت گوئی در ایجاد خصلت ها (کاراکترها) ی نمونه وار (تپیک) در شرایط و اوضاع و احوال نمونه و راست". بدیگر سخن اجراء "تعمیم هنری" (نمطعمیم علمی که بکمک مفاهیم و مقولات علوم طبیعی و اجتماعی برپایه تجربه انجام میگیرد) تنها از راه دادن چهره های نمونه وار در شرایط نمونه وار، میسر است و الا نمی توان سخن از "رئالیسم" بیان آورد. زندگی جامعه، طبقات و انسانهای جداگانه بسیار چند سطحی، بفرنج، متضاد و پیچیده است و بازتابان در دقیق و منطبق (آیه کوات) این واقعیت بر صفحه داستان کاربازی نیست. لذا نویسند، واقع گرایان علاوه بر قریحه (نیروی پندار هنری و تگرش تیزبین) از معرفت و تجربه لازم و قدرتش فکر فلسفی برخوردار باشد و الا تصویرش راستین و نغمه اش شنیدنی نخواهد بود.

تاریخ ادبی ایران معاصر از جهت اسلوب هنری هنوز تقسیم بندی نشده ولی برای روشن شدن مطلب ما در اینجا بعنوان مثال و مشکل اشاره و اجمال میگوئیم داستانهای مانند "روزگار سیاه ماه" (عباس خلیلی)، "منهم گریه کردم" (جهانگیر جلیلی) از نوع اول است و در فارسی نظایر زیادی دارد ولی در نوع دوم، از همان آغاز تکامل داستان نگاری معاصر فارسی، نمونه هایی بوجود آمد مانند "تهران مخوف" (مشفق کاظمی)، "زیبا" (حجازی)، "تفریحات شب" (محمد مسعود) و کمی دیرتر حاجی آقا" (صادق هدایت)، "قلتمش دیوان" (جمال زاده)، "چشمهایش" (بزرگ علوی)، "دختر رعیت" (به آذین). تردیدی نیست که این آثار هم از جهت هنری و هم از جهت رئالیسم در سطوح مختلفی است و چنانکه گفتیم در اینجا برای مشخص کردن مطلب ذکر شده، نه بیش.

نوع داستانهای بزرگ (رمان)، بمثابه تابلوی وسیع و بفرنجی از زندگی انسانها در یک دوران معین، در رساله های اخیر وارد مرحله تکاملی جدیدتری شده است. تراکم سنت و تجربه در این زمینه و نمونه هایی که نسل های اول نویسندگان داده اند، آشنائی بیشتر ایرانیان با مدنیت کشورهای رشد یافته از راه ترجمه، فیلم، تئاتر، روابط و تماسهای مختلف و گسترش نقد هنری، رشد عمومی مادی و معنوی جامعه که علیرغم نقش ترمزکننده رژیم، در زیر فشار زمان به صورت انجام میگیرد. همه وهمه به تحقق این تحول کیفی مدد رسانده است.

ما باین نسل مقدم تر و نسل نوین داستان نگاران، نویسندگانی از سنین مختلف و باسبک های گوناگون مانند صادق چوبک، به آذین، سعید دانشور، جلال آل احمد، صمد بهرنگی، جمال میرصادقی، ابراهیم گلستان، محمدعلی افغانی، ایرج پزشکزاد و دیگران پل رابطی بوجود می آورند. نسل جدید با هیجان و تعهد تازه و گاه بسیج بیشتر هنری (که زمینهای دیگر تدارک شده بود) بمیدان میآید و کسانی مانند محمود دولت آبادی، ساعدی، سعید سلطانپور، فریدون

تنگابنی ، گشیری ، بهرام صادقی ، دانش آراسته ، احمد محمود ، موزن ، رهبر ، ناصرایرانی ، اصفرالهی و نامهای دیگر وارد عرصه میشوند و ناشران هر روز عنوان تازه ای از مجموعه داستانهای کوچک با داستان متوسط و بزرگ عرضه میدارند و تردیدی نیست که این کالاهای معنوی کاملاً در سطوح مختلف ارزش هنری است .

آیند نشان خواهد داد که این روند چگونه شکل خواهد گرفت . از سوئی جاذبه ، سنن نجیب ووالای هنرنویسندگی و داستان نگاری ، اندیشه های مترقی ، خواستهای اصیل مردمی این نویسندگان با برخی از آنان را بسوی خود میکشد ، ولی از سوی دیگر شکنجه های ساواک و سوسسه نوکران سفسطه با زاعلی حضرت شاهنشاهی در برابر آنان دام گستر می کند . شخصیت هنری این نسل در داخل این دونهروی مثبت و منفی تکامل می یابد و بدینسان نویسنده کی بمعنای جدی کلمه بیک قهرمانی بدل میگردد . ساواک رسماً اعلام میدارد که در خدمت اندیشه های مترقی باشد در نظر او از گلوله تروریست خطرناک تر است . روشن است که در قبال این مبارز طلبی ساواک ، زمانه از جوانان هنرمندی که بر پایه یک تدارک نسبتاً طولانی چند نسل ، با سازوبرگ بهتری دست بقلب برده اند ، توقع دارد که در خورد آن قهرمانی بزرگی باشند که از آنها طلبیده میشود .

اما این سازوبرگ که از آن سخن گفتم یکی زبان ادبی معاصر است که با زبان کلاسیک داستان نگاری ما دیگر بطور جدی از جهت گنجینه لغوی و از جهت ترکیب گرامری ، فرق دارد . از هدایت تادولت آبادی ، در راه پیدایش این زبان کار خلاق زیادی انجام گرفته است : زبانی که بتواند سایه و روشن عواطف پیچید مانسانی ، زیرکارهای زندگی و طبیعت را ، نه با عباراتی قالبی و سوده و فرسوده ، بلکه نو و گیرا و دل نشین ، دقیق و دارای ابعاد ، مجسم سازد . در پیدایش این زبان نود استان نگاری : زبان ادبی کهن ، لفظ عوام ، زبان مردم و لایات ، استعارات ترجمه شده از ادبیات خارجی ، آفریده های مبتکرانه خود نویسندگان ، همه و همه دست هم داده اند در داستان " شاد کامان دره قره سو " از محمد علی افغانی ، " تنگسیر " از صادق چوبک ، " سوو- شون " از سیمین دانشور ، " اوسانه ی با با سبحان " از دولت آبادی ، این تکامل ویژه زبان خود را با چهره های مختلف نشان میدهد و بویژه آثار نامبرده اسناد ادبی رخنه در رجی و ضرور زبان مردم شهرستانها در زبان ادبی است ، چیزی که باید آنرا در حد معقولش تهنیت گفت .

همچنین این سازوبرگ یافتن " کاراکترها " و " سوژه های " اصیل ایرانی است . درام زندگی ایرانی نیز در خطوط بسیار کلی خود نظیر همه خلقهای همانند خود میگذرد ، ولی در هر چارنگ ، آهنگ ، ویژگی خاصی است که تا هنر آن را لمس و منعکس نکند ، هنر اصیل نیست ، مصنوعی ، تقلیدی و غیر واقعی و کلی باقی است . از زمان نگارش داستان رمان مانند " شمس و ظفیری " تادوران اخیر تخته رنگ نویسنده ایرانی با سایه و روشنها ی سوژه ای فراوانی مزین شده است . شهروده ، طبقات مختلف ، تیپ های روانی گوناگون در زیر نور افکن هنرمند قرار گرفته اند و با آنکه همه اینها هنوز از مراحل ابتدائی تکامل رمان فارسی خارج نشده ، با اینحال میتوان گفت برخی آثار در سطح متوسط یا خوب جهانی بوجود آمده است . از آنجاکه به تصور نگارنده ، پس از هدایت از جهت صرف هنری ، یکی از بار آورترین قریح نویسنده کی در محمود دولت آبادی دید میشود ، در این نوشته کوتاه ، تخصیص چند سطری با ضروری است .

از محمود دولت آبادی نگارنده مجموعه داستانهای کوتاه موسوم به " لایه های بیابانی " و

داستانهای " هجرت سلیمان " و " اوسانه‌ی باباسبحان " و نقد او را بر فیلم " خاك " با برگردانی مسعود کیمیائی خوانده است . انتقاد دقیق و مقنع دولت آبادی از فیلم " خاك " که از روی داستان " اوسانه‌ی باباسبحان " دولت آبادی تهیه شده ، نشان می‌دهد که این نویسنده پدیده‌های اجتماعی را با سنجش تحلیل و ارزیابی میکند و لذت‌بخش‌ترین پدیده‌ها از روی آگاهی و مسئولیت است و قریحه اش تصادفی ، پوچ ، گاه گیر نیست .

" اوسانه‌ی باباسبحان " ، در میان آن چند اثری که از دولت آبادی خوانده ام ، بیشک از بسیاری لحاظ اوج آفرینش هنری اوست . زمانی نگارنده بارمان يك نویسنده نامدار لهستانی بنام ریمونت (W.S. Reymont) که " بزرگوان " نام دارد آشنا شدم . میان ریمونسکی (Jan Rybkowsky) کارگردان معاصر لهستانی از روی این داستان فیلم سه ساله استادانه ای تهیه کرده است و برخلاف فیلم " خاك " آقای مسعود کیمیائی ، با درك عمیق ریمونت ، داستان طولانی و پرحادثه و سخت جالب و واقع‌گرایانه او را به صحنه آورده است . در آن هنگام که من با این اثر آشنا میشدم بمقدم گذشت که کاش زمانی درباره روستای ایران چنین اثر هنری واقع‌گرایانه نیرومند پدید آید و شکنجه روحی و جسمی هزاران ساله زن و مرد روستائی ایران در تار و پود سنگ شده نظام سنتی با چهره‌های حقیقی و آشنا و بی‌نیرنگ عرضه شود . در آن هنگام فکر میکردم این جریسانی است طولانی و باید مدتها چشم براه ماند . ولی دیری نگذشت که داستان " اوسانه‌ی باباسبحان " را خواندم . این کتاب ، مانند اثر تفصیلی س. ریمونت يك رمان بزرگ نیست و از جهت حجم داستان متوسطی است ولی بهر جهت يك تابلو قوی از همان زندگی است که من آرزو مند انعکاس هنری آن بودم داستان در برین پیکار نیک و بدی در يك دهکنار کویر ، بین باباسبحان و پسرانش صالح و مسیب و عروش شوکت از سوئی و عناصری مانند عادل و غلام از سوی دیگر ، با آنچنان خود بودگی و رنگ محلی ، با آنچنان ادراک عمیق عواطف انسانی ، با آنچنان واقع‌گرایی و زنده بودن مسائل و تنازعات روز مره ، وصف میشود که سزاوار آفرین است . خواندن این داستان بر شکاکیت من در مورد داستان های معاصر ایرانی غلبه کرد و مرا بویژه بخواندن آثار دیگری از این نویسنده : " لایه‌های بیابانی " و " هجرت سلیمان " تشویق نمود و سر آغاز آشنائی وسیع تری با قریحه‌های نوظهور شد و این خود يك سپرو نگاه شاد ای آور بود .

دولت آبادی با قهرمانانی که معرفی میکند و گذران آنها و گرتاریه‌های حیاتی آنها و اشتغالات آنها و سخن گفتن و منطق و قضاوت آنها خوب آشناست و يك نوع " دید مستقیم " (Vision directe) دارد که میتواند هر کس را در جایش بشناسد و بدون آنکه فلسفه بافی کند ژرفای کار را بیرون کشد و مغز نخبه‌های مختلفی را بگشاید . داستانهای او ، از این رو ، بصورت اسناد زندگانی مافشا یک مشت نظامات و مقررات ضد انسانی در می‌آید که بشر را تا پایه برده و با جانور تنزل می‌دهد و در تنگنای دوزخی خود روح های معصوم و بی‌دفاع را بحد کشت شکنجه میکند . این اصالت توصیفها در نزد دولت آبادی ناشی از آنست که وی آنچه را که واقعا می‌شناسد ، نه آنچه را که تنها می‌پندارد به موضوع داستان سرائی بدل میکند . شاعر رومی هراسیوس (از ۸ تا ۶۵ میلادی) در " دانش شعر و ستوری می‌دهد که برای همه نویسندگان آثار ادبی معتبر است . وی میگوید :

" Sumite materiam vestris, aequam vivibus "

(دانش شعر - بخش ۳۸) یعنی ای کسانی که می‌نویسید مطالب بخور را موافق نیروی خود انتخاب کنید . شخص محیط روحی و اجتماعی خود را بهترین شناسد و هر گاه نمی‌پسندد این محیط آشنا را توصیف کند ، کلامش به خود واقعیت مانند شد . و در واقع نیز چنین باید باشد . در اینجا یاد آوری

يك سخن ارموند گنگورنو پيسنده فرانسوی درباره رمان ، كه گرچه بي خدشه نيست ، ولی بهرجهت حكيمانه است ، بيجا نيست . گنگورميگويد : " تاريخ رمانی است كه واقع شده ، ولی رمان تاريخی است كه ميتواند واقع شود " (١) . يعنی اگر رمان تا سطح يك احتمال تاريخی ، تا سطح يك واقع ممكن تاريخی ، دقيق و واقع بينانه باشد ، نه تنها دارای ارزش ايجاد لذت هنری است ، بل دارای ارزش علمی و معرفتی است . مارکس درباره بالزاک ميگفت كه وی جامعه فرانسه زمان خود را با رمانهای خویش با چنان دقتی معرفی كرد كه فلاسفه جامعه شناس زمان او بدان پايه هرگز دست نيافته اند .

از جهت زبان ، دولت آبادی در نوشته های خود نه فقط واژه های محلی خراسانی ، بلکه تركيبات خاص عباراتی متداول روستائیان اين نواحی را آزادانه و جسورانه بكار ميبرد و آنها هم نه فقط در گفتگوها ، بلکه گاه حتی در توصيفات خود مولف . با وجود جذابيت و شیريني بدون تردید اين زبان و نقش موثری كه در ايجاد فضای روحی خاص و رنگ محلی ایفا ميکند ، گاه از عرف زبان ادبی سخت جدا ميشود ، بدون آنكه بتواند ترجیح بلا شرط خویش را ثابت کند . بهر حال اين يك نثر بدیع و خود بوده ای است كه از آن بوی خاک و روستا های خاور ایران و نوای غم آور جانهای سر كوفته شنید ميشود .

در حالیکه هدایت برای زمان خود پدیده كمالیست ، ای بود و علیرغم برخی داوریهای حساب شده و خلاف عدالت باید تصریح كرد كه از معاصران هنری خویش بالا تری استاد ، محمود دولت آبادی قاعد تا چنین پدیده استثنائی نیست زیرا چنانكه گفتیم زمینه عینی پدایش نوپسندگان خوب در اين دوران فراهم تراست . با اينحال هم اکنون وی به آنچنان اوجی دست يافته است كه او را در انبوه همكاران خویش بناچار نمودارتر ميسازد .

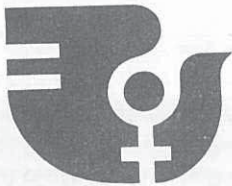
ولی تاسفی كه از پيمان آن نمیتوان خود داری كرد آنست كه قریحه های آفریننده ای كه اکنون در ایران پیدا شده اند ، نه تنها از شرایط سالم و مثبت رشد محرومند ، بلکه باید با پتیاره يك زندگی بیرحم و بی صفت با تمام عزم و دندان بر جگر كشتی گیرند ، تا بتوانند دامن هنر را پاك نگاهدارند . آرزوی ما آنست كه آنها در اين رزم دشوار و نابرابر برای هنر انسانی و صیل از پای در نیابند ، زیرا درست است كه بقول گوته قریحه و تالانت در خاموشی و عزلت می زاید ، ولی كاراكترد رزم و طوفان آید پدید ميشود و برای يك هنرمند واقعی هردوی آنها ساخت ضرور است .

احسان طبری

هنرمندان ! میدان خدمت به خلق و آرمانهایش در
گستره هنر وسیع و تأثیر آن در جانها شگرف است . با
سخن و تصویر و نغمه ، دیو استبداد و استعمار را بگوید!

1 - " L'histoire est un roman qui a été- le roman c'est l'histoire qui aurait pu être".

مادر



بهمناسبت

سال

جهانی

زن

سال ۱۹۷۵ را سال زن اعلام کرده اند و بزرگترین گردهم آیی جهانی ، سازمان ملل ، این پیشنهاد را که از طرف نیروهای دموکراتیک شده ، پذیرفته است و ماهم این سال را گرامی می‌داریم و امید زیاد داریم که درباره زن‌ها و مادرهای ایرانی ، بخصوص آنانکه در نبرد و مبارزه می‌باشند و با عزیزی را در راه آزادی و حق مردم ایران از دست داده اند ، بنویسیم و بگوئیم ، تا بتوانیم عده ای زیاد تر را با این چهره‌های درخشان آشنا سازیم و راه و رسم مبارزه را برای همه زنان روشن تر نماییم .

" بگذرید زن و مادر را ستایش نمائیم ."

اگر مادر نمیبود ، نه سراینده ای وجود داشت و نه قهرمانی . هیچ دلی پر مهرتر از دل مادر نیست ، و هیچ وفایی پایدارتر از وفای مادر " ماکسیم گورکی

در کدام کشور و در کدامین گنجینه ادبیات و هنر است که مادر را نستود و باشند ؟ و از گذشت و بزرگواری او نگفته باشند ؟ مادر ! از روزی که پای گهواره ای می‌ایستد ، تا روزی که مردان و زنان برومندی به جامعه می‌بخشد و خود چشم فرو می‌بندد ، پاسداری جانناز ، سپهر بلا ، و سراپا مهر برای فرزندان می‌باشد . همه گفته‌اند و پاسروده اند ، و هر کس در زندگی خود از این مهری پایمان چشمپوشیده و با آن بار آمده است .

قلب خونین مادر است که در دست پسر فریاد می‌کشد : وای ، پای پسرم خورد به سنگ ! و این دل مادر است که در مرگ فرزند سوخته می‌شود و برای همیشه داغ بر میدارد ! این گفته و سروده ها افسانه نمی‌باشد ، ناله شاعری در پر تو صفت نیست و با قلم بردازی و زیبایی نیست . چیزی است که هر چند به ای از آن به نام مادر وجود آورنده موجود دیگر بهره مند است و هر چند به موجودی به نام کودک و بچه از آن بهره وراست . در انبیا ، این حس به حد کمال میرسد و هرگز از میان نمی‌رود . تازنده است و نفس می‌کشد ، مادر است و محبت او در دلش فروزان و پایدار .

در همه جا و در هر گوشه این روشنائی می‌تابد و شعله چراغ زندگی را حافظ است . در تاریخ اقوام و ملل به چهره های درخشان می‌خوریم ، با زن‌ها و مادرانی آشنا می‌شویم که پارا از خانه و کاشانه خود فراتر گذشته اند و دیگر جوانان را نیز با چشم مادری می‌نگرند و گذشت و فدای کاری را درباره همه - درباره خلق - احساس می‌نمایند ، و در این راه از هیچ جاننازی دریغ ندارند و حتی بزرگترین قربانی‌ها را در این راه میدهند و باه زبان دیگر فرزندان را که از گوشت و پوست آنهاست و با نام آنها را جگر گوشه می‌گذاریم ، در راه حق و دوستی به کشتن میدهند و بزرگواری و سرسختی همچون کوهی از اراده ، اما برای همیشه دافدار در این راه ایستادگی می‌نمایند ، و این کار و وظیفه مادری خود میدانند - مادر برای همه مظلومان ، مادر بزرگی همه مبارزان راه درستی و راستی ، مادر برای ستمدیدگان !

وجه شکوهمند هستند این زنان که مایه سروری و بزرگی خلقی میباشند . وجه باهبت و نیرومند میباشند این مادران ، که دشمنان بر خود با آنها و بدین ضعف خود دیوانه زنجیری میشود ، و از هیچ دشمنی ، از هیچ تهمتی ، و از هیچ شکنجه ای رویگردان نیست تا مگر اینهارا به التماس و زاری وادار نماید . اما خود زبون تر و نگویند بخفته تر جلوه مینمایند زیرا با همه نیروی جسمانی و قدرت و زوری که در دست دارد ، در برابر این زنهای ارجمند ، کاری از دستش ساخته نیست .

کشور ما ایران هم از این قانون دور نمانده و زنهای بسیاری از میان مردم برخاسته اند که مرگ پرافتخار فرزندانشان را برزندگی پراز نادوستی و ناراستی ترجیح داده اند و آنها را در راه نبرد در راه حق پشتیبان بوده اند و بر مرگ فرزند تنها زاری نکرده اند ، بلکه با ایستادگی خود ، جوانان بسیاری را هم مبارزه کشانده اند و تنها با بودن خود دیگران را در سر فداکاری و پایداری در عقیده و راه مبارزه آموخته اند . در تاریخ کهن ایران ، و تا امروزه داستان زندگی زنان بشمار بی شماری که برای هریک از آنها باید کتابی نوشت . اما امروزه فدای مایه از همه آنها نیست ، زیرا این کاری است بس بزرگ که نیازمند به پژوهش زیاد و طولانی است .

امروز میخواهیم از شما بپوئیم : سمادری که فرزندان خود را در مبارزه برای آزادی خلقها از دست داده اند . سمادری که نمیتوانند در هر دو ورانی مخصوص در روزگار امروزی ایران نمونه و سرمشق برای دیگر مادران و زنان بشوند .

بگذارید به روزگاران گذشته برگردیم - آن روزها که خلفای جاه طلب و تجمل پرست بنی امیه و عباسی بر امراطوری عظیمی منجمله ایران تسلط داشتند ، و در راه جمع کردن ذخایر و ثروت ، میلیونها مردم را و وحشیانه استعمار میکردند و به نام اسلام از هیچ پستی و ظلمی دریغ نمیکردند . مردم ایران خیلی زود از این فشار به ستو آمدند و در گوشه و کنارها خاستند و با این حال ظلم و ستم جنگیدند و هر اندازه از این مبارزان کشته شدند نیروی مقاومت و پایداری قوی تر گشت . نهضت خرم دینان که در واقع نهضتی دهقانی علیه اشراف و زمینداران بزرگ بود آغاز شد و بارها پایهای امارت خلفا را به لرزه درآورد ، چنانکه پس از کشته شدن بابک - رهبر بزرگ خرم دینان چنین نوشته اند :

" بابک در دلهای مردم جای بزرگ داشت و کار وی بالا گرفته بود و چیزی نمانده بود که خلافت را از میان ببرد و مردم را منقلب سازد " (۱) .

و ما زمیدانیم که اگر بابک شکست خورد و دستگیر شد بمناسبت خیانت سرداری چون افشین است . بابک که بود که تا این اندازه بزرگ شد ؟ این مرد توانا که روز بروز ، قرن به قرن ، نامش بزرگتر و روشنتر در تاریخ ایران نوشته میشود ، از چه خانواده ای بود ؟ پدر و مادرش که بود ؟

در اینجا همانگونه که در تاریخ ایران برای بسیاری از بزرگان دیگر رسم است در باره زندگی و خانواده او بسیار کم گفته اند ، بخصوص در ورنانی که بابک گرفتار شد میخواهند حتی نام و پاد او را از دل مردمان و از تاریخ بشویند . و اگر هم یادی از او کرده اند با بدی و ناسزا و اهتیم و دشنام است (۲) . همانند آنچه بزرگوار مرد ، مزدک ، که میتوان گفت خرم دینان تا اندازه زیادی پیر و کهن او بودند اینها را هم به اشتراکی کردن زنان متهم مینمودند ، تهمتی که امروز هم برای مرد آزاد ، مردم پیشرو و کمونیستها بکار میبرند - حره ای فرسوده - اما در آن دوران حره ای کاری نمیتوانست در مردم بهخبر اثر فراوان بگذارد . مینویسند که مادر او جامه شوئی بوده است ، و از قول این و آن میگویند که او زنی

۱ - از کتاب " دیدگاه ها " - مصطفی رحیمی (اقتباس از مروج الذهب مسعودی) .

۲ - " سیاست نامه " خواجه نظام الملک .

بد کاره بود ، و با هر مردی میخوابید ، و مینویسند که پدرها يك معلوم نیست ، وحتى کسی ادعا کرده است که با يك پسر حر مرزاده اوست ، و مینویسند که خود با يك هفت زنهارا ، چه خواهر و چه مادر بار همه حلال دانسته و خود هم دست به این کارها میزده است ، و مینویسند و میگویند !
 دشمنی که سالها از وحشت با يك و جنگهای او خواب آرام نداشته ، دشمنی که میدید پایه های سروری و بزرگیش به دست این راد مرد و یاراناش به لرزه درآمده است ، دهان راه هرزه گویی باز میکند و مادر او را لجن مال مینماید !
 اما برستی اگر لا بلای جمله ها و کلمات را درست بشکافیم ، چمی بینیم ؟ اگر اجتماع آنروز را در نظر بگیریم چنتیجه ای بدست میآوریم ؟

با يك از میان مردم برخاسته بود . مادرش با جامه شویی و پدرش با روضن فروشی زندگی می گذراندند و خود با يك در آقا ز جوانی شیان بوده است .
 آیا چكسی بهتر از او میتوانست از نزد يك ، سترها بچشد و ببیند که چگونه تا زمانه خلفای عباسی بی امان بر پشت مردم فرود میآید و چگونه مال و ناموس همه را میبرد و میچاپند .
 و باز میتوانیم بگوئیم که مادر با يك باید زنی بسخرد مند و بزرگوار باشد ، و حتما پسر را در راهی که برگزیده بود ، یاری کرده است که سیل دشنام دشمن خواسته است این زن را برای همیشه خرد سازد .

آیا میتوان پذیرفت که برستی اگر چنین بود که دشمنان با يك میگویند ، مردم آنروز روان به پسر چنین زنی میگویند . چگونه میتوان این را پذیرفت ؟ برعکس باید از میان همه این لجن مال همیسا سیمای این مادر را بیرون کشید و پذیرفت که اوست که با يك را پروراند و است و نه تنها با يك پسر را بلکه دو پسر را با چنین روحیه ای بار آورده است و این امر نمیتواند تصادفی باشد که دو قهرمان به این بزرگی و به این دلوری ، در امان زنی هرجائی و خود فروش بارآمده باشند . تناقض و دروغ در همه گفته ها هست — اگر این زن اگر چند بدکاره بود ، پس چرا رختشویی میکرد ؟ اگر این زن هرجائی بود چگونه میتوانست با يك پسر خرد را نزد جاویدان — رهبر خرد بینان — برد و برای چه هدفی چنین میکند ؟

این نبوده مگر اینکه مادر با يك خود در مبارزه شرکت داشته است و خود با خرد بینان همآهنگ بوده و برای نبرد آماده ، و دو پسر را در این راه میدهد ، که مادر هر کتر مردانی چنین دلاوری وجود آورده است . آنروز که با يك با معتصم خلیفه روبرو میشود ، نهم میشود و نه رنگ میبازد و هنگامی که دست او را میبرند ، هنگامی که به او میگویند از خلیفه بپوش بخواهد برادرش به او میگوید :

" ای با يك ! تو کاری کردی که کسی نکرده و اینکتابی میبازد که کسی نیآورده است " . (۱)

با يك پاسخ داد :

" خواهی دید که چگونه تا بسباورم " (۲) .

این برادر در همه مبارزات با با يك همراه بوده است و همانگونه که با يك را کشند ، او را هم میکشند . هنگامی که دست و پای او را بریدند او به دژ خیم میگوید :

" سلا ما را به فلان دهقان برسان که حتی در این حال او را از یاد نبرد " (۳) .

۱ - " سیاست نامه " خواجه نظام الملک .

۲ - " تاریخ نهضت های ملی ایران " از عبد الرزاق حقیقت .

۳ - کتاب " دیدگاه ها " - مصطفی رحیمی (اقتباس از جوامع الحکایات محمد عوفی) .

تا بودند جنگیدند و با دشمنان و جوانان و آزاد مردان هم آواز" (۱) و همرنگ بودند و هنگام سرگ هم دلشان آکنده از محبت دشمنان ستم دیده بود .
 بزرگ و ارجمند باد مادی چون مادرین و پهلوان که هر روز ، هر سال و هر قرن قیافه اش در خشان ترونبروند تهرای مردم ایران جلو میکند !



در ایران امروزی هم دشمنان خلق میکوشند که مادرها را به زانود آورند ، آنها را بد نام سازند و با آنها را زبون کنند و از زاری آنها در مرگ فرزند برخوردارند و به آنها بخندند .
 پای بند های اخلاقی ، فداکاری در راه مردم ستم دیده ، رشته پارمندی و جاودانی است که به دست مادرهای ارجمند ایران در طی سده ها ساخته شده و همچنان باید اراست .
 اگر به پیش آمد های امروزین مردم ایران بنگریم ، فراوان هستند مادرانی که فروتن و خاموش ، اما سرسخت ، فرزندان بی پرومندی به جامعه داده اند ، و دانسته و خواسته آنها را در زنبرد بی امانی که در گریاست ، باری نموده اند .
 بگذرید داستان و مواد را از میان همگان برگزینیم ! اینها واقع نمودار مبارزات مرد ایران میباشد و نمونه برجسته از آنچه که مادر در ایران امروزی باید باشد .
 مادر حکمت جو - شهید دلاور را آزادی - یگانه پسر خود را از دست داده است - او هرگز به این فکر نیافتاد که بکوشد تا فرزندش را از این راه بیرون بکشد . او میدانست پسری را که در امان خود پروراند ، اراد های آهنین دارد و دلیر مرد ارجمندی است . این مادر کوشید که در هر سختی با او همراه باشد ، تا شاید بتواند با کمک خود از بارگران او بکاهد . به هر گوشه ای که پسرش را بر برد این مادر همچون سایه او را دنبال میکرد و هر دشواری را با نیروی اراده خود از میان میبرد ، تا بعد پیدای پسرش برسد و با بخند و گرمی دل ، این پهلوان نبرد امروزی مردم ایران را نیرومند تر کند . در هر شهری که پسرش زندانی بود این مادر در میان زنان نفوذ پیدا میکرد و همه با دیده احترام و محبت به او مینگریستند و فراوان بودند خانواده هایی که از این مادر سرگردان و جوینده پسر ، پذیرائی نمودند .
 اما بالا ترا همه این گفته ها ، خوب استنای او را به پسرش واگذار نمانیم . این مرد دلاور ایرانی از پشت میله ها ، از میان سردابهای هولناک زندانها ، رویش را همیشه به مادر میکرد و با او میگفت و از او میخواست ، با خنده خود به او نپرو میرساند و از مهری پایان او برای خود نپروسی اندوخت .
 چه زیباست این سروده حکمت جو برای مادر ! او سوگند میخورد که باید اربماند ، به میهن و حزب خود وفادار بماند . و ایستادگی و دلاوری خود را با ساروجی که هرگز نمیتوانست پاشیده بشود ساخت ! او سوگند به مادر رخورد ، و این سوگند را تا دقیقه آخر زندگی حافظ و نگار همان بود .
 هر چند که در پنجه دژ خیم اسپرم
 مادر تو میکش منت این خصم که شیرم
 هر چند که شد پیکر من خسته ز آزار
 مادر به تو سوگند که من بر سر آنم
 دشمن نتواند شکنند عزم گرانم
 مادر به تو سوگند که باشد سخن من
 فرق است به خون جگر من پهره من
 جاوید بود حزب عزیز و وطن من

مادر حکمت جوسالها از این شهر به آن شهر رفت و با نثار کردن محبت بی پایان خود ، نه تنها پسر را بلکه زندانیان دیگر را هم دلخوش میکرد . او نه سرما را درک میکرد و نه گرما را ، نه راههای سخت را و نه روزهای بیشمارى را که باید در انتظار دیدن فرزند ، خون جگر بخورد ، دندان بهمم بसाيد ، اما ایستادگی کند . شب و روز در تنگنای پند و اندرزگویی خود کم نکرد و همانگونه که فرزندش آرزو میکرد ، دست به دامان این و آن نشد . خوش بود که پسرى دارد که هرگز سر را خم نخواهد کرد و هرگز چهار روز زندگى بیشتر کردن را ، به بهای شرف و درستی نخواهد خرید .

روزی هم رسید که دیگر امید دیدار را هم از او گرفتند و آن جوان کهگوشى ، مادر تاروپودش را از پولا ساختن بود ، در زندان تاریک گوری بی نام و نشان برای همیشه خوابید : اوراشکنجه کردند تا مرد . حتی تن بی جان او را هم مادرش ندانند . آیا از این زن نحیف و کوچک ، دستگاہى با آن همه زور و نیرو میترسد ؟ میتوان گفت ، آری میترسد ! از این مادری که به اوسوگندی آنچنان بزرگ خورد شد ، از این مادری که هزارها جوان به نام او این سوگند را در دل و جان تکرار میکنند :

مادر به توستوگند که باشد سخن من جاوید بود حزب عزیز وطن من

در همین سالهای مبارزه سخت در ایران به چهره درخشان مادری دیگر بر میخوریم که او پسر را از راه دیگر ، اما همان هدفی که حکمت جوها جان خود را برای آن داده اند ، مبارزه نمودند . بهترین است با این مادر را از گفته پسرش بشناسیم - پسرى که شهید شده است . رضاشاهى - جوانى بزرگوار و دلاور - که بدست دژخیمان شاه کشته شد برای مادرش در روزها که مبارزه میکرد و مصفیانه زندگى مینموده است چنین مینویسد :

"مادر قهرمان ! گاهسى بطور ناخود آگاه سعی میکنم هرافتخارى که احمد وصدى عزیز برای ما بجا گذاشته اند به خود مان متعلق بدانم . اما احمد وصدى یحسنى پسران دلاور تو ، مادر ! به همه خلق تعلق دارند . این دستاره تابناک همراهى همه ستارگان درخشانى که در آسمان ظلماتى میهن ما میدرخشند ، باید که شعاعها تیز و تند و درخشان خودشان را برگذراگه دشوار و خونین انقلاب بتا باند تار و روان صمم آرزو مند و پیگیر خلق ، راه مقدسشان را در روشنائى ادامه دهند و به پایان برسانند .

مادر قهرمان ! از این که برادرانم همواره مرا به خاطر داشتن مادری چون تو دوست دارند شرمندم ام و آرزو دارم که بتوانم لیاقت فرزندى تو را داشته باشم و آنچنان که تو آرزو دارى و اگر تو راى بینم روزى باشد که با تو بهروزی را بهمیم .

مادر قهرمان ! مادر صحرشکوه مند انقلاب خلقها پسر میهریم . شاید خیلی ها باشند که شکوه و عظمت دورانى را که مادر آن زندگى میکنیم نتوانند درک کنند ، نتوانند سرود شورانگیزی را که در سراسر جهان ، و در هر گوشه جهان ، در کوه و دشت و شهر باطنین گلوله های سرخ انقلابون همراه میشود بشنوند . مادر عصرى پسر میهریم که قویترین دشمنان بشریت را ، با تپها و خفت به لانه اش میفرستند . مادر عصرى زندگى میکنیم که اراده خلقها همه سلاحهای اهریمنی این دشمنان ناپاک بشریت را به مسخره گرفته است " (نقیل از دفترچه " از زندگى انقلابیون درس بگیریم ") .

چه مادر پیدار و از خود گذشته ایست مادری که چنین نامه ای از پسرش دریافت میدارد ! در این نامه از مرگ و پسر جوانش ، همچون فرهاد شورانگیز پیروزی ، یاد میشود و صدای برطنین پسر سوم که با خطری بزرگ و پیرواست و بزودی هم در خاک و خون خواهد غلتید ، زوده آزادی و به شرف مردم مستعدیده جهان و ایران را به مادر میدهد !

این مادر از روزی که چهارپسر وجود آورد ، به آنها راه درستی و حقیقتی را نشان داد و آنها را برای جانفشانی آماده ساخت ، و در برابر هیچ درد و هیچ ضربه ای به زانو درنیامد . او همیشه به پسرهایش دل میداد و مرگ را برای آنها در لباس درستی و حق ، عروسی میدانست . و سه تن از آنها هم با همین حق و دوستی که مادر با شیرخود در وجود آنها پرورش داده بود ، سراپا فرق خون ، جان سپردند .

در تاریخ اسلام داستان مادر قهرمانی آمده است :
اسماء دختر ابوبکر ، مادر عبدالله بن زبیر - هنگامی که حجاج مکه را در حصار گرفت ، به عبدالله پیشنهاد کرد که چون توبه زودی دستگیرخواهی شد ، بهتر است خودت را تسلیم کنی تا با عزت و احترام وی دستبند ، تورابه شام بفرستم .

عبدالله نزد مادر آمد و جریان را برای او گفت . مادر پرسید :
" این مبارزه ای را که تو علیه بنی امیه آغاز کرده ای برای چه بود ؟ برای دین بود و یا برای دنیا ؟ "

عبدالله جواب داد :

" برای دین و تو خود مادر ! این را میدانی . "

مادر پرسید :

" آیا در این راه کامیاب شده ای و به پیروزی رسیده ای ؟ "

عبدالله پاسخ داد : نه !

اسماء گفت :

" چگونه میتوان کاری را که پایان نیافته و حق است کنار گذاشت ! برو جنگ و کشته شو و بگذارتو راه مانند برادرت مظلومکنند و نگاه کن که حسین بن علی چه کرد . او کربم بود و بر حکم پسرزبان تن درداد . "

عبدالله مردانه جنگید و کشته شد و حجاج سراور نزد عبدالله الطلع مروان به شام فرستاد و دستور داد که تن بی سراور بردار کنند .

هنگامی که خبر کشته شدن او را به مادر دادند ، او انفالای کرد و نزاری و تنها گفت :

" اگر پسر من چنین نکردی نه پسر من بودی و نه نوه ابوبکر صدیق ! "

پس از چند ماهی حجاج از اسماء پرسید . برای او برداری و گفتار اسماء را نقل کردند . او با شگفتی و تحسین گفت : این است جگر و صبر ! باید کاری کرد که او نعش بردار مانده پسرش را ببیند و دستور داد که عده ای از زنان اسماء را از آن در بگذرانند و چنین هم کردند .

اسماء فوری دانست که نعش پسرش است ، خم به ابرو نیاورد و تنهارویش را به یکی از زنان کرد و گفت :

" آیا وقت آن نرسیده که این سوار از اسب پائین بیاهد ! "

تاریخ بارنگ دیگر و درجای دیگر تکرار میشود :

آنگاه که احمد و مهدی رضائی را به فجیعترین شکلی میکشند ، مادرشان ندبه وزاری را سرنداد

باشد ای دیگران به راه افتاد دست به تظا هرزد .
این است آنچه که پسرش برای او میبندد :

" امروز شنیدم که مادر قهرمانم رادشمن ، به سبب تظاهراتی که در دادرسی ارتش راه انداخته ، دستگیر و روانه شکنجه گاه اوین ساخته است . علاوه بر او خاله شجاعم و خواهران و مادران دیگری نیز دستگیر شده اند . من امیدام که دشمن چه تصمیمی دارد ، ولی میدانم که همکارانم در تسلیم ساختن شصابت خواهد بود "

عیت همانند . مادرها ایستادگی کردند . چگونه میتوانستند از شکنجه بگریزند ، هنگامیکه عزیزانشان را زیر شکنجه کشته اند ؟

رضا رضائی را هم کشتند و از زخمها درآفدیده ، خبر مرگ سومین پسر را دادند و دهه زیادی به دیدار او رفتند ، تا با او همدردی نمایند و او را دل داری دهند .

مادر رضائی ، بزرگوار و سرسخت ، با دلی آشفته به خون ، بی بند بهوزاری گفت :
" به من چرا تسلیمت میگوئید ؟ تبریک بگوئید ! فرزند چهارمی دارم که در این راه تقدیم خواهد کرد . "

لرزه براندام هر شنونده ای می افتد . این همه توانایی و دلاوری و باید باشگفتی و تحسین گفت ؛ این است جگسرو این است بردباری !

حتی اولب نگشود که بگوید : سواران مرا از اسب پیاده کنید !
او گفت سوار چهارمی دارم که باید بروم ، و پسر چهارم او را هم زندگنی کردند .

بگذرید همه با هم مادر را ستایش کنیم - مادرانی که قهرمانان بوجود می آورند - مادرانی که خود نمونه برای فداکاری و جانبازی میباشند .

قلمها را سوزان کوتاه است ! چه میتوان در برابر این مادران گفت ؛
بباید با همه آنها تکیه برای آزادی مردم ایران نمود میکنند ، با آنها تکیه می بینند که چعد ستگه ظالم و متجاوز و مستکاری بر این مردم تسلط دارد و خونشان را میمکد ، سوگند بخوریم !

در راه شرف یک نفس از پای نمانم

مادر بهتوسوگند که من بر سر آنم

جاوید بود حزب عزیز و وطن من

مادر بهتوسوگند که باشد سخن من



ظفار خون آلود میجنگد!

هجوم تازه لشکرکشی شاه بهمان اینک دامنه وسیعتری بخود گرفته و شماره نیروهای ارتشی ایران در عمان در کنار نیروهای انگلیسی و مزدوران رنگارنگ خارجی به هزارها نفر رسیدند است. در جریان سه جنگ بزرگ تهاجمی در ماه دسامبر گذشته ارتش ایران بشکست سختی دچار شد، ده ها نفر کشته و صد ها نفر زخمی داد و بازماندگان بفراری ننگین پا گذاشتند. در این نبردها ارتش ایران ۶۱۵ نفر کشته و زخمی داد که هویت پنجاه و سه نفر از کشته شدگان را جبهه خلقی آزادی عمان روشن کرده و از جمله آنها باید سرهنگ جواد حافظی را نام برد که نعش در کنار همکار انگلیسی او "ی. براد ویل اسمیت" در میدان جنگ افتاده بود. واقعا چه سرنوشت شومی! جان دادن در کشوری بیگانه بفرمان شاه در کنار یک سرهنگ ارتش استعماری انگلیس برای نگهداری یکی از نوکران استعماری یعنی سلطان قرون وسطایی قاپوس و منظور سرکوب جنبش ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی مردمی که از فقر و ظلم بجان آمده و برای استقلال و آزادی کشور خود برپا خاسته اند، نه تنها افتخاری ندارد بلکه ننگ و نفرت به جا میگذارد.

برای جبران شکست های پی در پی در جنگ های ماه دسامبر، شاه هزارها نفر سرباز تازه نفس را در ماه ژانویه امسال از راه دریای در خاک عمان پیاپی فرستاد. چتر بازان ایرانی با هلیکوپترهای ساخت آمریکا کوشش کردند که ملزیمین را در منطقه ظفار اشغال کنند و با محاصره این منطقه بکار جنبش مسلح خلق عمان پایان دهند. اما هنگام فرود آمدن چتر بازان، رزمندگان عمان که در کمین نشسته بودند پیشوازشایانی از آنها کردند، جنگ سختی در گرفت که بجنگ تن به تن منجر شد و دشمن نتوانست به هدفهای خود برسد. عامل اصلی در نا کامیهای ارتش ایران روحیه سربازان است که نه امید انبند برای چه میجنگند و بخاطر چه کسانی جان عزیز خود را بمخاطره میاندازند. وضع طور نیست که افسران ایرانی نه تنها از رزمندگان ظفار بلکه از سربازان خود نیز بیم دارند.

سربازان سرباز میزنند هم اکنون ۱۶۰ نفر سرباز ایرانی در مسقط زندانی هستند زیرا آنها از شرکت در این جنگ کثیف خودداری کرده و حاضر نشده اند که بآدمکشی دست بزنند. روزنامه های تهران از انتشار اخبار شکست ارتش ایران و تمرد سربازان چیزی نمی نویسند. اما مگر میتوان هزاران سرباز را از خانه و خانواده شان دور کرد، بکشتارگاه کشاند، آنها را قربانی مطامع پلید شاه، امپریالیسم و ارتجاع کرد و باز زندانی نمود بدون آنکه کسی از این ماجرا آگاه شود؟ زمانی بود که شاه مبارزان عمانی را "یک مشت وحشی و بیسواد" مینامید و فرماندهان ارتش هنگام عزیمت بسربازان میگفتند شما بجننگ علیه "کفار" مبروید، اما این جنگ که بقول اطلاعات "فرساینده" است رفته رفته بسربازان میفهماند که آنها را بجننگ ظالمانه ای علیه مردمی بیگناه و زحمتکش که کمترین کاری با ایران و ایرانی ندارند و فقط علیه ظلم و ستم سلطان جبار عمان و اربابان استعمارگرا و قیام کرده اند، روانه ساخته اند. سربازان سربازان ایرانی آزاد مکشی همانند سربازان دهها هزار سرباز امریکایی است که با حاضر بشرکت در جنگ ویتنام نشدند و با هنگام جنگ فرار کردند و این رویداد که روز افزون بود یکی از عوامل شکست امریکا در ویتنام بشمار میرود. شکی نیست که بد را زاکشیدن جنگ در عمان خود انگیزه ای برای روشن شدن هر چه بیشتر سربازان و آن گروه افسرانی است که وجدان انسانی در درون آنها بجای ماند ناست.

نمی‌توان باور کرد که خانواده های این سربازان از اعزام سرپرستانشان بکشوری بیگانه که بقول یکی از افسران بلند پایه ارتش همه چیزش از زمین و مردم و هوادش من است ، خوشنود باشند . کدام مادر است که از مرگ جگرگوشه اش آگاه شود و بخشم نیاید و از ته دل بآنکسی که فرزندش را بکشتارگاه فرستاده نفرین نکند و دشنام ندهد ؟ کدام زن و فرزند است که از خود نیرسد برای چه سرپرستان را بکشوری دور دست کهنه‌مرزی با ایران دارد و نه آزادی ببرد ؟ آن میرساند بکام مرگ فرستاده اند ؟ آنها واژه عمان را فقط همراه بالیموشنیده اند و نمیدانند چه جایی است . از اینگونه پرسش‌ها برای صد ها نفس‌راز خانواده های ارتش اعزامی مطرح است . جواب این پرسش‌ها را باید افراد آگاه که با این خانواده‌ها آشنائی دارند بدهند و بگویند که این شاه و امریکا و انگلیس است که برای سرکوب‌خلاق کوچک و نگهدار تسلط غارتگران خارجی بر اقیانوس هند و خلیج فارس جوانان ایران را بدست ژاندارشان ، محمد رضا شاه به آدمکشی و کشته شدن میکشاند . وظیفه کلیه مبارزان ضد رژیم روشنگری این خانواده ها بالاخص و همه مردم بالاخص و برانگیختن آنها بمقاومت و اعتراض علیه لشکرکشی بعمان است .

جنگی بزرگ علیه‌خلاق کوچک ! اینک در عمان جنگی بزرگ علیه خلاق کوچک ، اما دلیر در جریان است . در یکطرف ارتش ایران ، ارتش انگلیس ، ارتش اردن ، ارتش مزدور مرکب از مزدوران پاکستانی ، هندی ، اردنی و استرالیائی و ارتش محلی قابوس و کارشناسان نظامی امریکا بانوساخته ترین ابزارهای جنگی قرار دارد و در طرف دیگر چریکهای عمان در منطقه آزاد شده ظفار زیر رهبری جبهه‌خلاق آزادی عمان ! در واقع جنگ عمان جنگ بین امپریالیسم جهانی و ارتجاع منطقه از یکسو و جنبش آزاد بیخش خلاق کوچک از سوی دیگر است ! امپریالیسم و ارتجاع از ارتکاب هیچگونه جنایتی برای نابود کردن منطقه آزاد شده عمان و ریشه کن کردن جنبش آزاد بیخش میهنی این کشور خودداری نمیکنند . بمباران دائمی مردم ، دامها ، منابع محدود آب ، آتش زدن مزارع و بیشه‌ها در منطقه ظفار و حبس و شکنجه و اعدام میهن پرستان در مناطق دیگر جزئی از این جنایات است . همین چندی پیش بود که ۱۶ نفر از فرزندان خلق عمان را در مسقط در دادگاههای نظیر دادگاههای نظامی ایران در واز چشم خلق محکوم کردند ، از جمله مسعود محمد المرزوقی ، عضو رهبری مرکزی جبهه آزادی عمان و دو نفر دیگر با اعدام و دیگران بر زندانهای دراز مدت . اما با وجود نابرابری شماره چریکهای خلاق و سازوبرگ جنگی آنها با ارتشهای امپریالیسم و ارتجاع ، رزمندگان عمان تا کنون توانسته اند حملات پی در پی دشمن را دفع و تلفات سنگینی بآنها وار کنند . بقراریکه خبرگزاری تا س در ۱۷ ماه مه بر اساس اعلامیه جبهه آزادی عمان از بعد ن گزارش میدهد مبارزان عمان از ۹ ژوئن گذشته تا ۲۲ ماه مه در جریان ۴۵۰ برخورد ۱۲۰۰ نفر از افراد دشمن را کشته و زخمی کرده و ۲۶ مرکز فرماندهی ، ۲۲ مرکز دفاهی ، ۲۸ زره پوش و صد های از هلیکوپترهای او را نابود کرده اند . روزنامه " الثورة " چاپ بغداد در سیستم ماهه از بعد خبر داد که چریکهای جبهه آزادی عمان یک هواپیمای نظامی را در منطقه میانه ظفار با سر نشینان آن بد نبال انفجار د و هواپیمای دیگر در همین ناحیه ، منفجر کردند . اخبار دیگر از " امان " پایتخت اردن حاکی است که هواپیمای حامل اجساد سربازان اردنی یشت سر هم بآردن میرسد و حکومت کوشش دارد آنها را از مردم بپوشاند . در این نبرد نابرابر خلاق عمان ، افکار عمومی کشور های عربی و تیروهای ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی جهان از رزمندگان عمان پشتیبانی میکنند .

مجامع دموکرات بین المللی نیز بدخالت ایران و اقدامات ظالمانه سلطان قابوس اعتراض می نمایند از جمله کنگره حقوقدانان دموکرات (۲-۶-۱۹۷۵) قرار ندیل را در باره عمان تصویب کرد :

" کنگره سلب آزادیهای عمومی و پیاپیال کردن حقوق بشر و برقراری قوانین قرون وسطائی را در عمان محکوم میکند و میطلبد که یک کمیسیون جهانی اوضاع عمومی را در سلطان نشین عمان تحقیق کند " .

در ۱۵ ماه مارس دانشجویان ایرانی در نیویورک همراه با جوانان ضد جنگ و ضد فاشیست امریکایی علیه دخالت ایران، امریکا و فیریه در عمان دست به تظاهرات زدند، به قسازمان ملل متحد و محل نمایندگی ایران رفتند و صدای اعتراض خود را بلند کردند.

رویه حکومت‌های عربی در بین حکومت‌های عربی، حکومت جمهوری دموکراتیک یمن که ساقط کردن آن خود یکی از اهدافی لشکرکشی امپریالیسم و ارتجاع در عمان است و جمهوری لبیبی از خلق عمان پشتیبانی میکنند. سایر حکومت‌های عربی یاد رکنار امپریالیسم و ارتجاع و از جمله نیروهای مداخله جوی ایران قرار دارند و با مهرسکوت بربل زده و از هرگونه واکنشی در برابر بدخالت‌های مستقیم و کشتار " برادران عرب " خویش خودداری میکنند! در اینجا این پرسش پیش می‌آید که چرا حکومت‌های عربی که داعم از " امت عربی " و " عربیت خلیج " و " وحدت دنیای عرب " دم می‌زنند، بیاری خلق عمان نمی‌شتابند و از این خلق در مقابل تجاوز ایران و امپریالیسم دفاع نمیکنند؟ مگر عمان کشوری عربی و مردم آن عرب نیستند؟ جواب این سؤال را باید در ماهیت حکومت‌های عربی چون عربستان سعودی، اردن، امارات شیخ نشین‌ها و حتی مصر جستجو کرد. برای این‌ها عرب بودن تنها وسیله‌ای برای فریب خلق‌های عرب است. آنها جنبش آزادی خلق عمان از نظر طبقاتی نگاه میکنند و چون آنرا اصل و با منافع طبقاتی خود ناسازگار می‌پندارند یا بندگان نابودی آن هستند، بدست هر کس و بهر وسیله‌ای که باشد!

به جبهه آزادی خلق عمان یاری کنیم! جبهه خلق برای آزادی عمان از همه نیروهای ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی تقاضای یاری و کمک میکند و برای دفاع از خلقی که در شرایط بسیار دشوار، از جمله کمبود آذوقه که نتیجه بمباران داعمی نیروهای تجاوزکار است مبارزه میکند، مدد میطلبد. تنها کمک معنوی و اخلاقی با این خلق مظلوم و محروم کافی نیست. وظیفه انسانی و وجدانی همه مردم شرافتمند علاوه بر ترجمه‌ها و افکار عمومی جهان علیه جنایاتی که بدست شاه ایران و امپریالیسم و ارتجاع در این گوشه از جهان انجام میگیرد، آنستکه در حد و امکان با کمک مادی و مالی جبهه خلقی برای آزادی عمان را تقویت نمایند (۱)

۱. گویا

دست رژیم تجاوزگر شاه از ظفار کوتاه!

«آریا مهر، ما گرسنه ایم!»

فروشنندگان گوشه ای از "بهشت" به ایران هجوم آورده اند. آنها در هتل های مجلل تهران آماد گفتگو با کسانی هستند که نمیدانند با درآمد های اضافی خود چه کنند. بروشورهای پراز عکس های چهاررنگ، نقشه های خیال انگیز ساختنهای رویایی و کوهی از اسناد و مدارک از مرز موسا علی است که این فروشنندگان "بهشت" برای بتورزدن مشتری های ایرانی همراه خود آورده اند.

خندان و شیرین زبان و همواره آماد به پیشنهاد یک ویسکی باخ، فروشنندگان گوشه ای از "بهشت" از چهار گوشه جهان بایران آمده اند. همکارها آسان روی درد سر جلوه داد می شود. میگویند: "دوست عزیز، مهمترین چیز این است که تصمیم بگیرید. فقط پای این کاغذ یک امضا بگذارید بقیه کارها درست خواهد شد". در کاتالوگ ها تیکه عرضه میشود چیزهایی هست که هر پولداری را بشوق میآورد. گوشه ای از کرانه های زرین مد پترانه در کوستا براوی اسپانیا، قطعه ای از صحرای پهناور نوانا، و یلائی در ساحل لا جوردی فرانسه، جزیره ای در قلب اقیانوس آرام، آپارتمانی در پاریس، لندن، پاریس، یک قلعه قرن شانزدهم در اسکا تلند، یک باغ انگورد رجنوب اسپانیا، یک کلیه چوبی در نزدیکی آتش فشان خاموش و دل انگیز استرومبولی ...

پولدارهای ایران شب و روز در "هیلتون" در رفت آمدند. دلان خارجی بآنها پیشنهاد میکنند: "زندگی خود را متنوع کنید. برای تفریح میتوانید یک راه آهن متروک را در قلب جنگل های آمازون در برزیل بخرید. یا اگر تمیخواهید به غرب بروید، میتوانید صاحب یک معدن متروک طلا در استرالیا بشوید. اگر اهل تجارت هستید میتوانید یک هتل مجلل را در ساحل سن بخرید ...".

در اتاقهای در بسته هیلتون شب و روز بین "فروشنندگان گوشه ای از بهشت" و "پولدارهای ایرانی" معاملاتی صورت میگیرد. خبرنگار کیهان نوشته است: "دلان خارجی تاکنون حاضر نشده اند نام "مشتریان" خود را فاش کنند، آنها تنها باین سخن اکتفا کرده اند که در جذب "دلار های نفتی" کامیاب بوده اند".

فروشنندگان "گوشه ای از بهشت" هنوز در تهران اند که پیراپلز - بزرگترین جواهر ساز جهان بساط خود را برای جلب "خانم های ایرانی" در هتل هیلتون پهن میکند. در میان ثروتمندان ایرانی پیراپلز چهره سرشناسی است. او سازنده "تاج شهبانو" است و تاکنون بیش از چهار صد قطعه جواهر درشت به زنان درباری فروخته است. پیراپلز با یک کوله بار جواهر به تهران آمده تا آخرین مد جواهر را به خانم های "سنگ پرست" ایرانی نشان دهد. کیهان نوشته است: کوله بار این جواهر فروش ثروتمند بیش از ۱۰۰ میلیون تومان ارزش دارد. پیراپلز در آپارتمان سلطنتی رویال سوییت هیلتون ۲۵۰ قطعه جواهر گرانبهای خود را به نمایش گذاشته است. جزعه ای معدود از خانم های ایرانی کسی حق نزدیک شدن باین اتاق را ندارد. ارپلز برای مشتریان خود کارت دعوت فرستاده است. اینها مشتریان دائمی او هستند. زن میانسالی با قدمد های جواهرها نگاه میکند. خود او سرا پا غرق در جواهر است. ارپلز با توضیح میدهد که امسال دیگر برلیان و یاقوت و زمرد الوان مد نیست. خانم های شیک پوش از این نوع سنگها فقط در روز استفاده میکنند. او که از "دست و دلبازی" و "جهل" نوکیسه های ایرانی اطلاع دارد تاکید میکند که حالا در شب نشینی های مجلل

عقیق سبز، مرجان، چشم ببر، موی فیل، دندان شیروسم گوساله و استخوان نوحی خزنده و گیاهان دریائی را بعنوان "زینت" بکار میبرد. اوهریک از ساخته های خود را باقیمت متعادل - چند میلیون تومان عرضه میکند. خانم میانسال این بار برای خود چیزی نمیخرد. فقط برای "لیلا" یک دست بند از موی و دندان فیل انتخاب میکند.

خبرنگار کیهان که توانسته به قاپارتمان سلطنتی رویال سویت راه یابد نوشته است: "پیراپزل مشتریان زن را بیشتر می پسندد. بالاینحال از "مردان ایرانی" نیز راضی است. آنها لنگشتر های گرانقیمت، گوشواره ها، وسنجاق های سینه را بدون چانه زدن باقیمت های گزاف میخرند.

روزنامه های ایران را ورق میزنیم:

خواننده نیهانوشته است: "پسریک ثروتمند ایرانی باد ختريك ثروتمند دیگر از واج کرد.

خانواده های عروس و داماد علاوه بر میهمانان داخلی، عدد زیادی هم میهمان خارجی دعوت کرده بودند. هر دو خانواده ثروتمند همراه با کارت دعوت عروسی بلیط رفت و برگشت هواپیما و قیصری برداخت پول یک هفته اقامت در هتل آریاشراپتون را نیز برای میهمانان خود فرستاده بودند. آنها در طبقه هتل گرانقیمت آریاشراپتون را در بست اجاره کرده بودند. عروسی در سالن مجلل همین هتل برگزار شد. سالن غرق در گل و نور و تزئینات زیبا بود و گرانترین مشروبات و بهترین خاویار چرب و راست "سرو" میشد. اعیان تهرانی بی اعتنا به فقر سیاهی که فضای میهن ما را پوشانده است سخت بخود پرداخته اند. در خارج از کشور آنها در بهترین هتلها، ویلاها، درگران ترین کازینوها، کاباره ها و قصرار خانه ها مثل ریگ پول خرج میکنند و در داخل کشور برای خود افسانه های هزارویک شب را زنده کرده اند. چند صد خانواره سرشناس در "دخمه های خصوصی" تهران هر شب دستمزد سالیانه هزاران کارگر را بپای "خوانندگان و رقاصان" خارجی میریزند. خرج یک میز "ساده" معمولاً ده تا پانزده هزار تومان تمام میشود (کیهان - ۱۸ اسفند ۱۳۵۳) ولی اگر آقای خانم میهمان داشته باشند و "شام با آتراكسیون" باشد از ۵۰ - ۶۰ هزار تومان تجاوز میکند. تازه کار اینجا ختم نمیشود. آقای شرقی "که تحت تاثیر الکل مفتون ادواطواررقای خارجی شده است که نیمه برهنه در ربه توشع میرقصد برای اوچک ده هزار تومانی میکشد و خانم که از صدای گوشخراش یک تره غسول امریکائی که ناشیانه میکشود ادای "توم جونس" را در بیاورد به هیجان آمده است همراه با بوسه های هوائی برای اود ستیند و سینه ریزطلای خود را هدیه میفرستد.

کارگران "جهان چیت" راکه برای دوتومان اضافه دستمزد اعتصاب کرده بودند بگلوله می بندند، در رود بارزاند امرها شکمدهقانی را فقط بخاطر آنکه نمیتوانست ۱۵۰ تومان قرضی راکه به بانک کشاورزی داشت بپردازد با سرنیز پهر میزنند. در تبریز زنی راکه نمیتواند ۲۰ ریال حق ورود به "بیمارستان دولتی" را بپردازد با کودک بیمار او از بیمارستان میراند، ولی در تهران زنی در شب عروسی پسرش ۱۲ میلیون تومان به عروس چشم روشنی میدهد (کیهان - ۶ آبان ۱۳۵۳) جوانی به پلیس شکایت کرده است که در یک مجلس میهمانی ۵۰۰ هزار تومان پول او را ربوده اند. وقتی از وی میپرسند اینهمه پول را برای چه باخورد داشته است، جواب میدهد من هیچوقت دست خالی از خانه بیرون نمیروم. دُر دانه دیگری به ما موران پلیس گفته است که فندک ۱۲ هزار تومانی او را از جیبش در آورده اند. پاسخ او نیز این است که هر یک از اشیاء جیب من همینقدر ارزش دارد. کیهان از جمله بین الطللی گل نقل کرده است که ایران در حال حاضر از هلند، آلمان، فرانسه، بریتانیا، بلژیک، ایالات متحده امریکا و ایتالیا گل وارد میکند. بهای هر شاخه گل وارداتی در ایران بین ۵۰۰ تا ۱۰۰ هزار ریال است. گرانترین گلها در تهران خریداران پروپاقرصی دارد. یک سبد

گل وارداتی که به يك " محبوب " هدی می شود تا ۱۵ هزار تومان قیمت دارد (کیهان - ۶ خرداد ۱۳۵۳) .
اینها کیستند ؟ اینهمه پول در دست آنها از کجاست ؟ روزنامه سوئدی " آفتون بلاد " باین پرسش پاسخ می دهد :

" شاه مدعی است در ایران " عدالت اجتماعی " برقرار کرده است . وجود خود او و اطرافیاناش این ادعای مضحک را رد میکند . بیست میلیار دلار پول نفت تقریباً بی کم و کاست در دست او قرار میگیرد . او هر بار مقدار قابل توجهی از این پول را بحساب شخصی خود در بانکهای خارجی میریزد (علاوه بر این ، شاه از موسسات تجاری خود در ایران هر سال میلیونها دلار سود میبرد) مقداری را مانند شیوخ عرب میان اعضای خانواده و نزدیکان خویش تقسیم میکند . با این پول ارتش و پلیس و دستگاههای دولتی را میچرخاند و باقی مانده آنرا در امن " هزارفامیل " میریزد . " انقلاب " او در واقع گروهی را خوشبخت کرده است . اینها صاحبان صنایع ، انحصارهای داخلی و خارجی مالکین بزرگ ، تجار عمده ، سران لشکری و کشوری ، کارمندان عالی رتبه اداری و قشربزرگانی از بورژوازی شهری هستند که میدانی آزادی پول در آوردن بدست آورده اند " . آفتون بلاد ادامه میدهد :

" در تهران مالکینی هستند که همراه حداقل ۵۰ هزار تومان کرایه خانه میگیرند . کارخانه دارانی هستند که درآمدشان در سال از چند میلیون تومان تجاوز میکند . صادرات و واردات در دست گروه کوچکی متمرکز شده است . از راه خرید و فروش گوشت ، برنج ، قند و شکر ، نان و میوه و دارو یک گروه کوچک هر سال میلیونها تومان به جیب میزنند . پول نفت در همین حال تورم ایجاد کرده است که در آن مستقیماً چشم طبقات کم درآمد زحمتکش میروند . انقلاب شاه واقعا یک طبقه خوشبخت بوجود آورده است . این طبقه آسان پول بدست میآورد و آسان خرج میکند . برای این گروه کوچک گرانی مفهومی ندارد . . . در فرانسه وقتی شاه اعلام کرد که درآمد سرانه مردم کشور او به ده هزار تومان در سال رسیده است ، یکی از خبرنگاران پرسید : آیا درآمد سرانه خانواده سلطنتی نیز به همین مقدار است . منظورش این بود که درآمد ملی در ایران یکسان تقسیم نمیشود . در ایران کسانی هستند که یک شب دستمزد همه عمر کارگران يك کارخانه را در " دخمه های خصوصی " خرج میکنند " . شاه مدعی است که " اختلافات طبقاتی " را برانداخته است ولی روزنامه های او با تمام کوششی که برای راست و پرهیز کردن آنها صورت میگیرد خود آینه های هستند که وجود این اختلاف را نشان میدهند .

در آمارهای دولتی ایران " بیکار " وجود ندارد . ولی تنها در تهران ۱۵ هزار نفر بیبط بخت آزمائی میفرشند . هشت هزار نفر ماشین پاک کن و بنمای ماشین وجود دارد . تعداد بیکاران و ولگردان را بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار نفر رقم میدهند . شاه در یکی از مصاحبه های اخیر خود ادعا کرد که " ما بیکار و گرسنه نداریم " ، ولی خبرنگاران آیندگان مینویسد : " از اول تا آخر خیابان لاله زار ۱۲۸ گدابر خورده است ؟ اینها گوشه هائی از فقر است ، ولی تمام فقر نیست . سیعای کربیه فقر را باید در خانواده های کلرگران و روستائیان دید ، در میان زحمتکشانی که تعجب میکنی چگونه روی پای خود ایستاده اند .

میزان متوسط دستمزد ها ۱۲ تومان است ، ولی يك کیلو گوشت ۲۵ تومان ، قیمت يك کیلو سیب زمینی به ۵۰ ریال و يك کیلو پیاز تا ۶۰ ریال رسیده است (کیهان - ۶ اردیبهشت ۱۳۵۴) " يك عمل ساده آبیاندی میبست در بیمارستان جاوید ۲۶۰ تومان است و يك زایمان اگر نخواهی

همسرت در خانه تا پای مرگ پیش برود در بیمارستان جم ۳۹۳ ۵ تومان تمام میشود در حالیکه حقوق ماهیانه بهیاریهای همین در بیمارستان با ۱۲ ساعت کار روزانه ۲۵۰ تا ۳۰۰ تومان است و افراد دیگری که پائین ترین خدمات را در این بیمارستانها انجام میدهند در برابر ۱۲ ساعت کار ۲۰۰ الی ۲۵۰ تومان میگیرند (خواندنیها - ۲۲ تا ۲۶ مرداد ۱۳۵۳) .

" خانم مبری روانی که خود نیز کارمند است میگوید : خواربار خیلی گران است . حالا با ماهی ۱۵۰۰ تومان هم معاش يك خانواده چهار نفری نمیگذرد با تمام درندگی های شبانه روزی من و شوهرم فقط میتوانیم طوری زندگی کنیم که هر ماه قسط ها و اجاره خانه و شهریه مدرسه بچه ها پرداخت شود " (اطلاعات - ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۳) .

" خانم ناهید اصلانی که خانم خانداری است میگوید : " هر طوری که نقشه میکشیم باز کمبود وجود دارد . دوسه ماه باید هزار جور فکر و صرفه جویی کنیم تا مثلا يك دست لباس بخریم وقتی برای يك پیراهن ساده فقط ۱۰۰ تومان مزد خیاطی میگیرند ، يك لباس بهتر آنقدر گران در میآید که آدمهایی مثل ما باید اغلب در حسرت تا مین مایحتاج خود باشند " . (از همان شماره بالا) . شوهرم ماهی ۲۵۰ تومان حقوق دارد که ۳۰۰ تومان آن اجاره خانه است . با درآمد کوچکی هم که من دارم زندگی میگذرد ، برای ماهی يك تومان حساب دارد حالا آنقدر گرانی است که حتی يك قران هم پسراندازن میشود " (از همان شماره اطلاعات) .

شاه از " رفع اختلافات طبقاتی " در ایران د ممیزند ، ولی خود در برابانش ، سرمایه داران و مالکان بزرگ و يك مشت نوکیسه ای که از برکت " انقلاب سفید " به هم میچیز دست یافته اند ، همچنان به غارت زحمتکشان ادامه میدهند .

چندی پیش پسر از آنکملی رضائی - کروپ ایران - ساعتی راکه " شهبانو " در هیلتون بنام " کلمبه بینویان " به محراج گذاشته بود برای رضایت خاطر او به يك میلیون تومان خرید کارگران یکی از واحد های صنعتی اش با شعار " آریا مهر ، ماگرسنه ایم " به خیابان آمدند .

در جامعه ی ما قشر بندی تازه ای صورت میگیرد . فقر و ثروت مشخص تر از پیش در دو قطب مخالف هم صف مینندند . ثروتمندان و نوکیسه های " انقلاب سفید " با ریخت و پاش های شگفت انگیز خود در داخل و خارج از کشور ، با " بهشتی " که در " جهنم ایران " برای خود ساخته اند افسانه های " هزار و یکشب " رازنده کرده اند . در میدان غارتی که رژیم شاه برای درباریان ، سرمایه داران ، زمین داران ، مالکان ، بانک داران ، بازرگانان و کارخانه داران گشوده است ، اینها با احتکار اختلاس ، سفته بازی ، کلاهبرداری ، بادلالی و سوداگری های خود ، با سو استفاده از قدرت دولتی با غارت دسترنج زحمتکشان هر چه بیشتر برکوه بار ثروت نامشروع خود می افزایند .

سرمایه داری بزرگ ایران با ویژگیهای خود روند در دناک " گذار " را می پیماید . " انقلاب سفید " شاه رونداين " گذار در دناک " را تسريع میکند .

آزادی



« جنگ نفت »

دستگاه‌های تبلیغاتی جهان غرب، بویژه ایالات متحده آمریکا همچنان به کارزادامنه دار و حساب شده در اطراف معضلی که بدان "بحران انرژی" و یا "بحران نفت" نام‌گذاری شده اند ادامه می‌دهند. اظهارات مقامات رسمی و سران دولت ایالات متحده در تشدید این "جنگ نفت" نقش عمده دارد. در نتیجه این تبلیغات مسئله نفت به‌جنان وضع بغرنج و گمراه‌کننده‌ای درآمده که بدون تحلیل همه‌جانبه نمیتوان به‌کنه مطلب پی برد و مانورهای سیاسی امپریالیسم را بر ملا ساخت.

نخست باید دید بحث بر سر چیست. بدیگر سخن مسائل از جانب مبلغین امپریالیسم چگونه مطرح میشود. مهمترین مسائل مطروحه عبارتند از:

- ۱ - "بحران انرژی"
 - ۲ - قیمت نفت
 - ۳ - مسئله گردش پول نفت و یا "دلارهای نفتی".
- ماسعی میکنیم هر سه این مسائل را جداگانه بررسی کنیم و از مجموع آنها نتیجه‌گیری لازم را بعمل آوریم.

"بحران انرژی" از همین آغاز باید گفت که در شرایط فعلی، جهان با "بحران انرژی" و یا "بحران نفت" بمعنای واقعی آن روبه‌رو نیست. وقتی میتوان گفت "بحران انرژی" وجود دارد که جهان با کمبود انرژی و یا نفت روبه‌رو باشد. حال آنکه ارقام واقعیت‌های موجود چنین تصویری از وضع فعلی جهان بدست نمیدهد. هنوز در جهان ذخائر نسبتاً عظیم نفت وجود دارد. بررسی ارقام مربوط به کشف ذخائر نفت در کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه‌داری و کشورهای رشد یافته به ثبوت میرساند که با وجود مصرف فزاینده نفت، ذخائر کشف شده نیز طی ۲۵ سال اخیر با سرعت بیشتری روبه افزایش بوده است. مثلاً در سال ۱۹۵۰ ذخائر کشف شده نفت در جهان سرمایه‌داری از ۹۸۱۰ میلیارد تن تجاوز نمیکرد ولی در سال ۱۹۷۴ این ذخائر به ۷۱۲۷۰ میلیون تن بالغ گردید، یعنی بیش از هفت برابر افزایش یافت. طبیعی است که هنوز منابع جدید نفت در جهان وجود دارد که کشف نشده و بدون شک در آینده نزدیک وجود این منابع معلوم خواهد شد. در حال حاضر عملیات اکتشافی از آلاسکا، دریای شمال آمریکا و لاتین گرفته تا آفریقا و دریای چین و غیره با سرعت ادامه دارد و ما هر روز شاهد کشف ذخائر جدید نفت هستیم.

آنچه در این میان برای امپریالیسم جهانی ناخوش‌آیند است تقسیم جغرافیایی ذخائر موجود نفت میباشد. بدین معنای که ۸۸٫۳ درصد این ذخائر کشف شده در کشورهای رشد یافته آسیا و آفریقا و آمریکا لاتین قرار دارد که موجبات وابستگی جهان غرب را به نفت این کشورها فراهم میسازد. و اما آنچه مربوط است به تولید نفت، مقدار آن از ۴۷۹ میلیون تن در سال ۱۹۵۰ به ۲۳۲ میلیون تن در سال ۱۹۷۴ رسیده که کف‌انهم افزایشی در حدود ۱۸۴۶ میلیون تن یعنی کمتر از پنج برابر نشان میدهد که کمتر از افزایش منابع مکشوف است. در حدود ۷۰٪ تولید نفت نیز در کشورهای رشد یافته انجام گرفته است. چنانکه ملاحظه میشود با وجود افزایش سریع مصرف بازاریافت جهانی

هیچگاه با کمبود سوخت مواجه نبوده است .

رشد سریع مصرف انرژی در درجه اول بحساب نفت انجام گرفته است ، بطوریکه سهم آن در مصرف انرژی جهانی از ۳۳٫۲ درصد در سال ۱۹۶۰ به ۴۳٫۹ درصد در سال ۱۹۷۰ ترقی کرد و بموجب محاسبه کارشناسان اقتصادی اروپای غربی مصرف نفت در سال ۱۹۸۰ به ۴۰٫۴۹ میلیون تن ویا ۴۷٫۸ درصد کل مصرف انرژی خواهد رسید .

ولی تردیدی نیست که در آینده در موازنه مصرف انرژی بسود دیگر منابع نفتی تغییرات محسوس بوجود خواهد آمد . پژوهشهایی که مدتهاست در زمینه استفادهاز انرژی هستهای ، انرژی خورشیدی ، انرژی باد ، انرژی حرارت تحتالارضی ، انرژی جزرومد وغیرفاغاشده ، درآیند منجمدان دربرشمر خواهد رسید وازغال سنگکه تاکنون بعلت ارزانی نفت وارداتی استفادفلا زمینمیشد ، بمیزان وسیعتری بهره برداری انجام خواهد گرفت . بعلاوه رشد فنی وتکمیل تکنولوژی امکان استفادهاز منابع نفت در اقیانوسهاودر اعماق زیاد وهمچنین امکان بهره برداری بیشتر از منابع موجود نفت رافراهم خواهد آورد ونیز ازسنبهای آغشته به نفت ، سنگهای رسی وتولید سوخت مایع وگازاز زغال سنگ بهمقیاس وسیع استفادفخواهد شد .

باد نظر گرفتن اینهاست که میتوان گفت " بحران انرژی " ویا " بحران نفت " نیست که جهان سرمایه داری را تهدید میکند . بحرانی که هم اکنون جهان سرمایه داری را فرا گرفته ، بحران عمیق اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی وایدئولوژیک ناشی ازماهیت رژیم سرمایه داری است . این رژیم هیچگاه از بحران بری نبوده ونمیتواند باشد . بعد از جنگ جهانی دوم نیز مانند گذشته مابارها شاهد بروز بحرانهای اقتصادی ومالی در جهان سرمایه داری بوده ایم . ولی بحران فعلی شدیدترین بحران های پراز جنگ است که بعقیده برخی از دانشمندان اقتصادی غرب از لحاظ هشایه بحران اقتصادی سالهای ۳۳-۱۳۲۹ میباشد .

همه این واقعیات برای مبلغین سرمایه داری هم روشن است . هدف آنها از تزکیه به افزایش " نامتناسب " قیمت نفت که گویا " ضربه به جهان غرب " وارد ساخته واقتصاد جهانی را " بهمزده " چیزی جز کوشش در جهت انحراف افکار عمومی از مشکلات اقتصادی ، اجتماعی وسیاسی جهان سرمایه داری نیست .

" بحران نفت " در واقع عبارتست از بحران عمیق روابط نابرابر اقتصادی نه تنها بین تولید کنندگان نفت ، بلکه مجموع تولید کنندگان مواد خام در " جهان سوم " از یکسو و کشورهای مصرف کننده رشد یافته سرمایه داری از سوی دیگر . این روابط سالیان دراز بر پایه استعمار وحشیانه مردم وغارت منابع طبیعی کشورهای رشد یابنده استوار بود . رشد سریع اقتصادی وترقی صنعتی کشورهای رشد یافته سرمایه داری بیش از هر چیز مدیون نفتود دیگر مواد خام ارزان بوده است . ولی در شرایط کنونی جهان که تناسب قوا در صحنه بین المللی تغییر بنیادی یافته ، امپریالیسم انحصار تولید وسائل تولید وصدور آنرا از دست داده وعامل نیرومندی چون سیستم سوسیالیستی جهانی با قدرت عظیم اقتصادی ونظامی وسیاسی بوجود آمده ، چنین وضعی منطقاً نمیتوانست ادامه یابد . این تحولات بالاخره میبایست به تغییر مبنای استعماری قیمت مواد خام منجر گردد . و این تغییرات در درجه اول در قیمت نفت خام که از لحاظ جغرافیایی در انحصار کشورهای رشد یابنده است بعمل آمد .

بیش از ۷۰ سال انحصارهای بزرگ نفتی و براساس مبنای ومعیارهای تعیین قیمت نفت آنها " هفت خواهر " اعضای کارتل بین المللی نفت

نظارت مطلق بر فواید نفتی ، استخراج و پالایش و قیمت گذاری آنها در انحصار داشتند . گرچه در نتیجه مبارزه سخت و طولانی خلقهای کشورهای تولید کننده نفت و تحولات عمیق در روابط بین المللی حیطه سیادت انحصارهای نفتی تا اندازه ای محدود شده ، با وجود این کارتل بین المللی نفت هنوز هم دارای قدرت عظیم مالی و سیاسی است و در بازار نفت جهان سرمایه داری نقش عمده ایفا میکند . در سال ۱۹۷۳ کل سرمایه در گردش این هفتگنمانی بیش از ۹۰ میلیارد دلار و تعداد کارکنانشان در سراسر جهان بالغ بر ۸۱ هزار نفر بود . برای درک قدرت مالی آنها کافیمت متذکر شویم که در سال ۱۹۷۴ کل تولید ملی ایران (با ۳۲ میلیون جمعیت) در حدود ۴ میلیارد دلار بود .

ارقام ذکر شده بطرز بارزی قدرتمالی و در نتیجه قدرت سیاسی انحصارهای نفتی را آشکار میسازد . بویژه اینکه کمپانیهای نامبرده در حال حاضر علاوه بر اینکه بخش عمده تولید نفت خام را در دست دارند ، صنایع تصفیه نفت ، موسسات توزیع فرآورده های نفتی ، حمل و نقل و صنایع پتروشیمی را هم بطور عمده تحت نظارت گرفته اند و لذا تاثیر مهمی در تعیین قیمت فرآورده های نفتی دارند . بهمین علت است که وقتی مسئله مربوط به مبانی و معیارهای تعیین قیمت نفت مطرح میشود باید کلیه جوانب آن مورد بررسی قرار گیرد . ولی هم انحصارهای نفتی و هم دول امپریالیستی حامی آنها فقط مسئله افزایش قیمت نفت خام را مطرح میسازند . استدلالی که در این مورد میشود عبارت است از اینکه قیمت نفت خام تعیین شده از طرف کشورهای صادر کننده نفت مصنوعی و نامعقول است و بر پایه هزینه تولید و میزان عرضه و تقاضا استوار نمیباشد .

طرح مسئله از این دیدگاه را فقط میتوان سفسطه نامید . قیمت نفت خام خاورمیانه و نزدیک هیچوقت بر پایه هزینه تولید و میزان عرضه و تقاضا تعیین نمیشد . این قیمت همیشه مصنوعی بود و علتش سیادت مطلق کارتل بین المللی نفت بود . کارتل نفت سالیان دراز تولید نفت را چنان تنظیم میکرد که عرضه بیش از تقاضا نباشد و بدینسان برای تعیین قیمت انحصاری نفت و فرآورده های نفتی ، که مکانیزم آن بسیار پیچیده بود امکان بدست میآورد . این واقعیت انکارناپذیری است که انحصارها کاهش تولید را به تقلیل قیمت ترجیح میدهند .

مبنای قیمتگذاری در جهان سرمایه داری همیشه تابع این فرمول بوده : قیمت گران برای کلای های صنعتی ، قیمت ارزان برای مواد خام و از آنجمله سوخت . با استفاده از این حربه سالیان دراز ثروت کشورهای تولید کننده مواد خام به کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه داری انتقال داده شده است .

قیمت نفت خاورمیانه و نزدیک تاگذشته نهچندان دور بر پایه هزینه تولید نفت در ایالات متحده تعیین میشد و منابع نفت امریکا همیشه از لحاظ اکتشاف و بهره برداری پرهزینه ترین منابع بشمار میرفت . انحصارهای نفتی با یکبار بستن انواع فرمولها (که خارج از بحث ماست) قیمت اعلان شده نفت خام خاورمیانه و نزدیک را چنان تعیین میکردند که درآمد کشورهای تولید کننده منطقه در سطح حداقل ممکن باشد . قیمت اعلان شده که پایه محاسبه بین کمپانیهای نفتی و کشورهای تولید کننده بود ، تاثیری در سود انحصاری نهائی کمپانیهای نفتی نداشت . زیرا خرید و فروش نفت خام بطور عمده بین کمپانیهای مادر و ختر انجام میگرفت . بهمین علت بود که در سالهای مختلف انحصارهای نفتی قیمت نفت خام را بدون کوچکترین مشورتی با کشورهای تولید کننده تعیین میدادند . مثلا در سال ۱۹۵۵ قیمت نفت خام در خلیج فارس (بندر راسالتنوره) یک تن ۱۴۲۷ دلار بود . در سال ۱۹۶۵ قیمت همان نفت به ۱۳۳۱ دلار در رتن تنزل یافت . آیا کوچکترین علت اقتصادی میتوان برای این تنزل قیمت نفت ارائه داشت ؟ چنین علتی وجود نداشت . بلکه درست برعکس در فاصله سالهای بیست

۱۹۶۵ و ۱۹۵۵ قیمت کالا های صنعتی وارد از کشورهای صنعتی به کشورهای تولید کننده نفت سال بسال روبه افزایش بود و منطقی قیمت تنگت همگفتنها منبع درآمد همه کشورهای تولید کننده بود منس با قیمت متناسب با افزایش قیمت کالا های صنعتی و تورم در جهان سرمایه داری ترقی میکرد . لذا وقتی امروز کشورهای صادر کننده نفت مسئله مربوط کردن قیمت نفت خام را به شاخص قیمت مهمترین کالا های صنعتی و میزان تورم جهانی مطرح میسازند ، حق با آنهاست .

اصولا برای مصرف کننده نهائی فرآورده های نفتی نه تنها قیمت نفت خام ، بلکه در عین حال بهای حمل نفت ، عوارض و مالیاتهای که دولتهای وارد کننده به فرآورده های نفتی بسته اند هم اهمیت فراوانی دارد . بنابراین میانی و معیارهای تعیین بهای نفت و فرآورده های نفتی معلول هملگر عوامل عدیده است .

کشورهای صادر کننده نفت میخواهند که قیمت نفت خام براساس هزینه تولید نفت و دیگر انواع انرژی جانشین در کشورهای جهان سرمایه داری تعیین گردد . این نظر جدیدی نیست . چنانکه در فوق توضیح دادیم این تقریباً مشابه همان روشی است که کارتل بین المللی سالها از آن پیروی میکرد و چنانچه خواهیم دید اکثر دول امپریالیستی هم با در نظر گرفتن منافع خویش با آن موافقتند .

در باره هزینه تولید انواع منابع انرژی پیکره هایی که اکثر آنها هم فرق دارند انتشار مییابد . مثلاً بموجب محاسبه کارشناسان سازمان همکاری اقتصاد و ورشد هزینه تولید نفت در نقاط مختلف جهان در اواسط سالهای ۸۰ برقرار زیر خواهد بود (ارقام به دلار برای هر بشکه نفت) :

کشورهای خلیج فارس ۰۲۰-۰۱۵

دریای شمال ۰۲۰-۱۵۰

ایالات متحده آمریکا :

تولید با هزینه ارزان ۰۲۶-۰۳۰

تولید با هزینه متوسط ۰۶۷-۰۳۳

تولید با هزینه گران بیش از ۷

در مورد تولید نفت از :

سنگهای رمی ۰۷۳-۰۱۱

سنگهای آغشته بگفت ۰۳۸-۰۳۴

از زغال سنگ ۰۷۵-۰۲۵

دیگر کارشناسان نفتی معتقدند که در ارزیابی فوق هزینه تولید در دریای شمال کمتر از میزان واقعی در نظر گرفته شده است . بعقید آنان هزینه تولید در این ناحیه بین ۳ تا ۴ و حتی ۶ دلار برای هر بشکه خواهد بود . با در نظر گرفتن این پیکره ها از آنس. بین المللی انرژی که تحت فشار و سیادت ایالات متحده با شرکت کشورهای مصرف کننده رشد یافته سرمایه داری برای مقابله با او یک سرهم بندی شده ، تصمیماتی در باره حداقل قیمت نفت وارداتی اتخاذ نموده است . بنظر ایالات متحده آمریکا که بیشتر " حداقل قیمت" است کشورهای مصرف کننده نفت باید در حفظ قیمت های مربوط به انرژی در سطحی که تهیه مواد جانشین واردات نفتی از کشورهای عضو او یک رات شویق کند موافقت نمایند . بعقید متخصصین امریکائی چنین حداقل قیمت میباید در سطح ۷ تا ۸ دلار برای هر بشکه نفت وارداتی تعیین گردد .

با در نظر گرفتن پیکره هایی که ما در فوق در باره هزینه تولید نفت و دیگر انواع مواد جانشین ارائه داشتیم و همچنین عوامل دیگر از قبیل تورم فزاینده و غیره میتوان گفت که قیمت فعلی نفت خام تعیین شده از جانب او یک عملاً با آنچه در باره قیمت حداقل پیشنهاد میشود فرق چندانی ندارد ، زیرا هم

اکنون در نتیجه تورم و پائین آمدن ارزش دلار درآمد حاصله از نفت قدرت خرید خود را باندازه ۳۵ درصد از دست داده است .

طریق دیگر کاهش قیمت واقعی نفت فروش آنست توسط کشورهای صادرکننده با اعطای اعتبار مجله " نیوزویک " (۳ مارس ۱۹۷۵) مینویسد کشورهای صادرکننده نفت را با فرمول ذیل میفرهشند " حالا بخرید ، بعد بپردازید " . این بدان معناست که در نتیجه تورم فزاینده قیمت واقعی نفت تنزل میکند .

روزنامه " نیویورک تایمز " (۱۸ فوریه ۱۹۷۵) مینویسد که اعطای اعتبار بهنگام معامله فروش نفت در واقع قیمت آنرا از ۶۶٫۱ دلار در پیشگه به ۸۰٫۵ دلار تنزل میدهد . این روزنامه معتقد است که با اعطای اعتبار بمدت ۳۰ روز قیمت واقعی نفت در حدود ۹ درصد کاهش می یابد . میگویند " افزایش بیش از حد " قیمت نفت خام اقتصاد جهان سرمایه داری را متزلزل ساخته و گویایی از عوامل عمده تورم تصاعدی شده است . هر دوی این نظریات هم ناصحیح است . حتی روزنامه " لوموند " (۲۹ اکتبر ۱۹۷۴) نوشت اشتباه است که تورم را زائیده افزایش قیمت نفت معرفی کرد . زیرا تورم قبل از افزایش قیمت نفت وجود داشت و میزان زیادی زمینه افزایش آنرا فراهم آورد . نقش نفت در مجموع افزایش تورم به اعتراف اقتصاد بین غرب بین یکتا دور رسیده است . کسانی که اینهمه سروصدا درباره افزایش قیمت نفت برآهاند اخته اند ، دانسته و فهمیده عوامل دیگر بالا رفتن سریع قیمت فرآورده های نفتی را مسکوت میگذارند . یکی از این عوامل مالیات و عوارضی است که خود دولت های واردکننده نفت به فرآورده های نفتی بسته اند . مثلا چنین عوارض و مالیات در ایالات متحده امریکا در مورد بنزین ۲۵ درصد و در فرانسه ۵۴ درصد قیمت آنرا تشکیل میدهد . طبق برآورد مطبوعات امریکا سود کمپانی " آسوق " در سه ماهه سوم سال ۱۹۷۴ با مقایسه با همان دوران سال ۱۹۷۳ در حدود ۴۰٫۴ درصد و سود " کمپانی شل اویل " در همان مدت ۱۵۸ درصد افزایش داشت . در ۹ ماهه اول سال ۱۹۷۴ این دو کمپانی بیش از ۲۷۴ میلیون دلار سود خالص بدست آوردند .

طبیعی است که دولت های کشورهای واردکننده به آسانی میتوانند با تقلیل میزان عوارض و مالیات و تحدید سود کلان انحصارهای نفتی ، قیمت سوخت را بمقدار قابل ملاحظه ای تنزل دهند ولی آنها میخواهند سنگینی بار بحران اقتصادی را همچنان بدوش کشورهای تولیدکننده تحمیل کنند .

اظهار نظرهای مقامات رسمی و نیمه رسمی جهان حاکیست که محافل ذیصلاحیت در تقلیل قیمت نفت خام چندان تمیلا قه هم نیستند . در کنفرانس نفت کشورهای عربی که در ماه مارس ۱۹۷۵ تشکیل شده بود ، ن . سرکیس رئیس انستیتیوی تحقیقاتی نفت عربی اعلام داشت انحصارهایی که در استفاده از انرژی هسته ای ، شنهای آغشته به نفت و معادن زغال سنگ سرمایه گذاری میکنند بیشتر از همه از کاهش قیمت نفت هراسانند . وی گفت که خود دولت ایالات متحده امریکا هم موافق با افزایش قیمت نفت بود و به حوادث سال ۱۹۷۳ که منجر به بالا رفتن قیمت ها گردید پاری کرد . ولی امریکا بعلل سیاسی نمیتوانست آشکارا به این مسئله اعتراف کند . ایالات متحده با متهم ساختن اوپک توانست موضع خود را در مورد افزایش قیمت نفت که مابین با منافع دیگر کشورهای صنعتی بود پنهان سازد .

توماس هند رسن معاون وزیر امور خارجه ایالات متحده در مسائل اقتصاد در توضیح جوانب عده به " بحران انرژی " در جلسه ای با حضور گردانندگان اقتصاد امریکا اظهار داشت که ایالات متحده

نیفغ استکه قیمتتفت خود را در سطح ۱۱ دلار برای هر بشکه نگاهدارد . بعقیده وی پژوهشهای علمی و عملی استفاده از منابع انرژی (نفت ، شنهای آغشته به نفت ، سنگهای رسی ، انرژی هسته‌ای انرژی خورشید و غیره) فقط در صورتی میتواند با سرعت پیش رود که قیمت نفت در سطح فعلی آن باقی بماند . از سوی دیگر بنظری قیمتگران نفت موجبات تحدید مصرف را بوجود می‌آورد و این امر فقط به ایالات متحده امکان آنرا خواهد داد تا توازن پرداختهای خود را سرسومان دهد و پس از گذشت ده سال نه تنها از لحاظ انرژی استقلال کامل بدست آورد ، بلکه در مقام حاکم هم قرارگیرد (مجله فرانسوی " اکسپرس " ، ۲ دسامبر ۱۹۷۴) .

مسئله تامين سيادت اقتصادى و سياسى ايالات متحده در برخورد زمامداران آن کشور به معضل چگونگی صرف درآمد کشورهای تولیدکننده نیز ظاهر میگردد .

گردش پول نفت و یا " دلارهای نفتی " درباره درآمد کشورهای صادرکننده نفت - اعضای اوپک در یکسال اخیر انواع پیشگوئیهایی که اکثر آنها با قیمت

موجود تضاد آشکار داشت ارائه گردیده است . مثلاً میگفتند که تا سال ۱۹۸۵ کشورهای اوپک از محل فروش نفت ۱۲۲ تریلیون دلار نقدینه خواهند داشت و نتیجه میگرفتند که در نتیجه این " انتقال ثروت " کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه داری با ورشکست مالی روبرو خواهند شد . ولی هم‌اکنون جزافسانهای بیش نیست .

طبق برآورد نزدیک به واقعیت نشریه " پترلیوم اکونومیست " (مارس ۱۹۷۵) درآمد ۱۱ کشور تولیدکننده اعضای اوپک در سال ۱۹۷۴ بقرار زیر بوده است (ارقام به میلیارد دلار) : عربستان سعودی - ۲۰ ، ایران - ۱۷۴ ، ونزوئلا - ۱۰۶ ، لیبی - ۷۶ ، کویت - ۷ ، نجریه - ۷ ، عراق - ۶۸ ، امارات متحده عربی - ۴۱ ، الجزایر - ۳۷ ، اندونزی - ۳ ، قطر - ۱۶ . در تحقیقاتی که چندی پیش کمپانی امریکائی " مورگان گرانانت تراست " بعمل آورده گفته میشود که درآمد همه کشورهای صادرکننده نفت اعضای اوپک در مجموع از ۱۱۶ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۵ به ۱۴۳ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ افزایش خواهد یافت .

برآورد دیگری که سازمان همکاری اقتصادی و رشد کرده حاکمیت که در سال ۱۹۸۰ کل درآمدی کشورهای عضو اوپک در حدود ۲۵۰ میلیارد دلار خواهد بود که تقریباً برابر با وامی خواهد شد که کشورهای واردکننده میباید برای خرید نفت دریافت دارند . اینگونه محاسبات فقط جنبه تبلیغاتی دارد و عاری از محتوی اقتصادی است .

و اما آنچه مربوط است به گردش باصطلاح " دلارهای نفتی " ارقام واقعیت هاشان میدانند که تقریباً کلیه این پولها بطریق مختلف در کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه داری باقی میماند . مثلاً بموجب برآورد وزارت دارائی ایالات متحده در سال ۱۹۷۴ سیزده کشور عضو اوپک در مقابل فروش نفت و فرآورده های نفتی مبلغی در حدود ۹۰ میلیارد دلار دریافت داشته اند . از این مبلغ ۳۵ میلیارد دلار صرف خرید کالا از خارج شده است . ۲۱ میلیارد دلار تبدیل به ارز کشورهای اروپایی غربی شده و بمانکهای آن کشورها بودیعه گذارده شده است . در حدود ۱۱ میلیارد دلار صرف خرید اوراق قرضه ، اوراق بهادار ، اموال غیرمنقول ، سهام و غیره در امریکا گردیده . در حدود ۱۱ میلیارد دلار بطریق مختلفه در اختیار کشورهای رشد یابنده گذارده شده ، ۳۰ میلیارد دلار به صندوق بین المللی پول و بانک جهانی ترمیم و توسعه وام داده شده و بقیه صرف خرید سهام کارخانه ها و اوراق بهادار اروپایی غربی و ژاپن گردیده است .

طبق ارقامی که هفته نامه بلژیکی " بولتن کومرسیال " (۶ فوریه ۱۹۷۵) منتشر ساخته صدور

سرمایه از ایران بحساب درآمد نفت بهخارج در سال ۱۹۷۴ به ۱۰ میلیارد دلار رسیده است .
 از این مبلغ ۳٫۰ میلیارد دلار ریشکل وام به کشورهای اروپای غربی ، ۳ میلیارد دلار به کشورهای آسیائی
 و آفریقائی ، ۳۵۰ میلیون دلار به بانک جهانی ترمیم و توسعه ، ۵۸۰ میلیون دلار به صندوق بین -
 المللی پول وام داده شده است . علاوه بر این رژیم بخشی از سهام یکی از شعب کمپانی کروپ ،
 سهام کارخانه تهیه اورانیوم فرانسه و غیره را خریداری نموده است . با در نظر گرفتن اینکه فقط در
 سال مالی جاری ایران بیش از ۶ میلیارد دلار اسلحه و مهمات به کشورهای سرمایه داری غرب سفارش
 داده ، بطرز بارزی میتوان دید که امریالیستها همه آن پولهای را که بایک دست در مقابل خرید
 نفت میدهند با دست دیگر به انواع و اشکال مختلف پس میگیرند .

وضع چنان است که حتی برخی از مفسرین در تحلیل وضع مالی کشورهای تولید کننده نفت با این
 نتیجه میرسند که در آینده نه چندان دور اکثر این کشورها با کمبود نقدینه روبرو شده و دوباره به گیرندگی
 وام از خارج تبدیل خواهند شد . هفتنامه بلژیکی نامبرده در فوق مینویسد که بموجب اطلاعات
 کسب شده از منابع رسمی به احتمال قوی ایران بعد از ۳-۲ سال به گیرندگی وام از خارج تبدیل
 خواهد شد . در حال حاضر هم ایران در حدود ۴ تا ۵ میلیارد دلار به کشورهای رشد یافته صنعتی
 و موسسات مالی مقروض است .

" جنگ نفت " و نقش شاه
 " جنگ نفت " که ایالات متحده هرچقدر آنرا برافراشته هدفش بطور
 عمده عبارتست از :

- ۱ - جلوگیری از اوج نهضت ملی کردن صنایع نفت و تحکیم مواضع انحصارهای نفتی ،
- ۲ - مانعیت از برقراری رابطه مستقیم بین مصرف کنندگان و تولید کنندگان نفت که میتواند موضع
 انحصارهای نفتی امریکارا متزلزل سازد ،
- ۳ - مجبور ساختن کشورهای تولید کننده نفت به پذیرش دلار در مقابل فروش نفت .
 برای رسیدن با این هدف امریالیسم امریکا از کلیه حربها (تهدید به اشغال نظامی و فشار
 اقتصادی و سیاسی) استفاده میکند تا در صفوف اوپک نفاق اندازد و اتحاد آنرا از هم بپاشد .
 حوادث سالهای اخیر بار دیگر به ثبوت رساند که هیچ ماده خامی با اندازه نفتنه تنهاد اقتصاد ،
 بلکه در سیاست داخلی و خارجی امریکا موثر نبوده و نیست . قانون جدید بازرگانی که چندی پیش
 در امریکا بتصویب رسید (بموجب آن موانع عدیده در راه ورود کالا از کشورهای عضو اوپک به امریکا ایجاد
 گردیده) ، ایجاد گروه بندی از کشورهای مصرف کننده بسرکردگی ایالات متحده ، فشار به بانک جهانی
 و صندوق بین المللی پول برای خودداری از دادن وام با شرایط مناسب به کشورهای تولید کننده
 نفت ، تهدید آشکار رئیس جمهور و وزیر امور خارجه امریکا به اشغال نظامی کشورهای نفتخیز عربی و غیره
 موید این نظر است .

و اشنگتن از تجربه گذشته بخوبی واقف است که حکمروائی بر منابع نفتی و تقسیم آن و همچنین
 دستیابی به " دلارهای نفتی " و دست آوردن حق نظارت بر تقسیم آن بین کشورهای وارد کننده
 نفت نمیتواند سیادت سیاسی و اقتصادی امریکارا که در جهان روزوال است احیاء کند .

مجله امریکائی " فورچون " (دسامبر ۱۹۷۴) نوشت که برای مدتی ایالات متحده امریکایا باید
 پول را از کشورهای صادر کننده نفت اخذ و به کشورهای وارد کننده وام بدهد . در چنین صورتی بنظر
 مجله ایالات متحده حق قانونی خواهد داشت که از گیرندگان وام بخواهد تا مصرف نفت را محدود
 کنند .

آیاتنها خواست امریکا مربوط به تحدید مصرف خواهد بود ؟ مجله " تایم " (۶ ژانویه ۱۹۷۵)

برده را بیشتر بالا میزند و مینویسد کسی که نظارت به جهان گرد شد لا رهای نفتی را بدست آورد دارای قدرت شگرف سیاسی خواهد بود . وام دهند میتوانند بمشکوره های گیرنده وام بگویند : اگر آنها میخواهند وام دریافت دارند موظفند برخی تغییرات در سیاست اقتصادی و حتی در سیاست نظامی و دیپلماتیک خود بوجود آورند .

آری چنین استحتوی هدف امریکا از پراه انداختن " جنگ نفت " . بدیهی است که سازمان اوپک در شکل فعلی آن سد بزرگی است در برابر اجرای استراتژی نفتی امریکا . بهمین علت مبارزه نهائی و آشکار علیه اوپک بقصد از هم پاشیدن آن روز بروز شدید تر میشود .

مجله " نیوزویک " (۳ مارس ۱۹۷۵) مقاله مفصلی به مسئله ایجاد شکاف در اوپک اختصاص داده که در آن از قول رئیس بنیاد تحقیقاتی امریکائی صنایع نفت مینویسد که کشورهای عضو اوپک تا کنون در شرایط افزایش مداوم قیمت نفت عمل میکردند ، لذا در بین آنها اختلاف بر سر تقسیم بازار نفت وجود نداشت . اکنون وضع در حال تغییر است . برخی از این کشورها که در برابر ورهای تقلیل تولید و پاکوشش بفروش نفت بقیمت قابل رقابت قرار گرفته اند ، محتلا خواهند کوشید تا نفت خود را بفروشند و سود آنها بدست آرند . اگر آنها باین طریق عمل کنند در آن صورت وحدت صادرکنندگان بهم خواهد خورد . همین مجله اظهارات معاون وزارت دارائی ایالات متحده را نقل میکند که میگوید : " شرایط ایجاد شکاف بین کشورهای صادرکننده بوجود آمده است . این شرایط ششماه پیش وجود نداشت " .

ایالات متحده در کوشش در راه ایجاد شکاف در اوپک بیشتر به عربستان سعودی و ایران تکیه میکند . مجله " نیوزویک " در شماره نامبرده مینویسد که هنری کیسینجر پس از ملاقات با پادشاه عربستان سعودی عازم زوریخ شد و در آنجا در هتل مجلل " دلدور " با شاه ملاقات و مسئله تعیین حداقل قیمت نفت را با وی در میان گذارد . مجله مینویسد گرچه شاه با تقلیل قیمت نفت مخالفت مودبانه کرد ولی بهر حال ضعف موضع شاه جلب نظر ناظران را کرده است .

و این یک واقعه ایست که شاه همیشه در اوپک نقش منفی ایفا کرده است . گرچه دستگامهای تبلیغاتی ایران کوشیده اند که شاه را بعنوان رهبر اوپک معرفی کنند ولی این ادعا نمردم ایران و نه ناظرین واقع بین خارجی را نتوانسته فریب دهد .

مجله امریکائی " خارپرس مگزین " (۴ نوامبر ۱۹۷۴) در تشریح نقش شاه در باره مسئله نفت مینویسد که تا سال ۱۹۷۳ ایران هیچگونه کوششی برای طرح مسئله ملی کردن نفت بعمل نیامورد و در مذاکره بین کمپانیهای تولید کننده و مصرف کننده در باره افزایش سهم درآمد کشورهای تولید کننده شاه در واقع نقش غیر فعال داشت و اغلب حتی از شیخ نشین های عربی که خود امکان مصرف درآمد نفت را داشتند دنباله روی میکرد . در این دوران درآمد شاه به حساب افزایش مقدار تولید بالا میرفت .

سپس همین مجله میافزاید پس از اجلاس اوپک در دسامبر ۱۹۷۳ شاه قبل از پایان اجلاس به با اعلام قبلی تصمیمی که اوپک میبایست در باره افزایش قیمت نفت اتخاذ کند ، در واقع کوشید چنین وانمود سازد که اونقش مهمی در اتخاذ این تصمیم ایفا نموده است ، حال آنکه اجلاس نامبرده فقط تحولاتی را که بوجود آمده بود تایید کرد . افزایش قیمت نفت نتیجه افزایش سرسام آور مصرف نفت در ده ساله اخیر ، پایان دادن به نظارت بر تعیین قیمت از طرف کارتل انحصارهای نفتی و آگاهی هر چه بیشتر کلیه کشورهای تولید کننده نفت بود . در این شرایط الجزائر ، لیبی و عراق بیش از دیگر کشورها از خود ابتکار نشان دادند . مجله سپس مینویسد جالب است که براساس ولتهای لیبی و عراق افرادی قرار دارند که شاق آنها را " نادان و خونخوار " میخوانند . حال آنکه قدرت فعلی اوپک درست

مدیون آنهاست و همچنین مدیون همبستگی نوین کشورهای عربی در مقابل با اسرائیل و تصمیم درباره استفاده از اسلحه نفت میباشد .

در اینکه امپریالیستها نمیخواهند به روند بازگشت ناپذیر استقرار حق حاکمیت کشورهای منابع طبیعی خود تن در دهند تردیدی نیست . سالیان دراز است که انحصارهای خارجی بمهره کشی از مردم و منابع طبیعی کشورهای "جهان سوم" عادت کرده اند . کشورهاییکه بخش عمده مصرف نفت جهان سرمایه داری را تامین میکردند بیرحمانه از جانب انحصارهای نفتی استثمار میشدند . اکثر این کشورها با وجود تولید فزاینده نفت قادر بر رشد نیروهای مولده خود نبودند . امروزه تناسبنیروها در عرصه جهانی بسود مردم ستم دیده "جهان سوم" تغییر یافته ، وقت آن رسیده که خلقها مبارزه علیه امپریالیسم جهانی را تشدید بخشند . و اما آنچه مربوط است به کشورهای تولید کننده نفت ، علیرغم وجود انواع مشکلات عینی و ذهنی و تضاد بین دول جداگانه اعضای او یک منطق مبارزه علیه انحصارهای نفتی و دولتهای حامی آنها ، حفظ اتحاد کنونی را در دستور قرار میدهد . در این زمینه نیز مردم کشورهای تولید کننده نفت ، بویژه نیروهای ملی و مترقی هستند که میباید هر چه مبارزه را بدست گیرند و مانور امپریالیسم و اعمال محلی آنها را خنثی سازند .

حمید صفری

دوستانی بشرح زیر به حزب کمک کرده اند . از این کمک صمیمانه سپاسگزاریم

شماره	۱۴۷۳	۱۰۰۰ مارك
"	۲۳۵۴	" ۱۰۰
"	۱۶۹۱	" ۱۰۰
"	۱۲۴۵	" ۱۰۰
"	۱۹۲۶	" ۱۰۰
"	۲۷۲۱	" ۱۰۰
"	۲۱۴۳	" ۱۰۰
"	۱۷۳۶	" ۱۰۰

مردم ایران! بخاطر دفاع از زندانیان سیاسی
در برابر رژیم شاه مبارزه کنید!

D O N Y A
Political and Theoretical Organ of
the Central Committee of the
Tudeh Party of Iran
June 1975 , No 4

Price in :	بهای تکفروشی در کتابفروشی ها و کیوسک ها :
U.S.A.	0.4 dollar
Bundesrepublik	1.00 Mark
France	1.50 franc
Italia	250 Lire
Österreich	7.00 Schilling
England	4 shilling

بها برای کسانی که مجله را در خارج از کشور بوسیله پست دریافت میکنند
۲ مارک و معادل آن به سایر ارزها

Tudeh Publishing Centre

" Druckerei Salzland "

325 STASSFURT

حساب بانکی ما :

Sweden
Stockholm
Stockholms Sparbank
N: 0 400 126 50
Dr. Takman

با ما بپرداز رس زیرمکاتبه کنید :

Sweden
10028 Stockholm 49
P.O.Box 49034

دنی

نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران
چاپخانه " زالتس لاند " ۳۲۵ شتاسفورت
بها در ایران ۱۵ ریال

Index 2